

شهر میراث

نشریه کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره)

- کنجینهٔ جبهه کانی مخطوطات اسلامی -

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی

شناسهٔ پستی ۳۷۱۵۷

تلفن: ۸ - ۷۷۴۱۹۷۰ - ۷۷۴۳۶۳۷

[http:// www.marashilibrary.com](http://www.marashilibrary.com)

[http:// www.marashilibrary.net](http://www.marashilibrary.net)

[http:// www.marashilibrary.org](http://www.marashilibrary.org)

E-mail: info@marashilibrary.org

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

دکتر سید محمود مرعشی نجفی

زیر نظر شورای سردبیری

ویراستار: حسین رفیعی

- میراث شهاب، مشتمل بر اخبار کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره) است و در ضمن آن به مسائل ذیل می پردازد:
- معرفی نسخه های خطی کتابخانه.
- تصحیح رساله های خطی کتابخانه.
- معرفی کتابهای چاپی نفیس کتابخانه.
- معرفی انتشارات کتابخانه.
- گزارش سفرهای علمی محققان کتابخانه.
- مقالات ویژه کتاب پژوهی و نویسندگی.
- مقالات ویژه کتابداری و کتابشناسی.
- مقالات ویژه معرفی کتابخانه ها.

- هرگونه استفاده از مطالب میراث شهاب منوط به ذکر مأخذ است.
- مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده آن است.
- مقالات رسیده، بازگردانده نمی شود.
- میراث شهاب در ویرایش مقالات آزاد است.
- میراث شهاب در پایان هر فصل منتشر می شود.

صفحه آرای: محمد قاسم احمدی

میراث شهاب

سال پانزدهم، شماره ۱ و ۲، شماره پیاپی ۵۵-۵۷

بهار و تابستان ۱۳۸۸

شیفتگان کتاب - 31



شماره استاندارد بین المللی: ۴۷۸۳ - ۱۰۲۹

ISSN:1029-4783

فهرست مطالب

- کاغذسازی: تاریخ و صنعت پیشه‌ای کهن ۳
سید محمود مرعشی نجفی
- شیفتگان کتاب ۱۱
علی رفیعی علامرودشتی
- سابقه تواریخ منظوم فارسی ۳۳
پروفسور سیدحسن امین
- الأسئلة الیوسفیة، مجموعة مناظرة قاضی نورالله شوستری و میرویسف حسینی استرآبادی ۳۸
علی حیدری یساولی
- ایرانیان از دیدگاه اهل بیت - علیهم السلام - ۵۷
هاشم بن حسن بن هاشم بن ناصر بن حسین / به کوشش سید محمود مرعشی نجفی
- شهابی که بر خرمن شیاطین حریق افکند ۹۳
غلامرضا گلی زواره
- رساله‌ای تاریخی از کتابخانه ۱۴۴
نیره سادات علوی

کاغذسازی: تاریخ و صنعت پیشه‌ای کهن

سید محمود مرعشی نجفی

کاغذسازی (تاریخ و صنعت پیشه‌ای کهن)، عنوان کتابی است از دارد هانتر که مطالب و فصل‌های آن به تفاریق و از سر صبری محققانه فراهم آمده است. بنا به ادعای نویسنده که از اعضای مؤسسه تکنولوژی ماساچوست است، این کتاب حاصل «بیش از چهل سال جمع‌آوری مطالب» و «درنوردیدن صدها هزار مایل» برای دیدار با کسانی است که «همه در یک علاقه مشترک‌اند: کاغذ».

کتاب کاغذسازی با عنوان فرعی تاریخ و صنعت پیشه‌ای کهن در هفده فصل تنظیم شده و شامل ۶۱۹ صفحه است. نویسنده در پیشگفتار کوتاه کتاب حاضر از رنجی سخن گفته که در فراهم آوردن این اثر متحمل شده است و نام چندین تن را، به نیابت از هزاران فرد فراموش شده، به رسم تشکر، ذکر کرده است. در این شماره، گزارش این کتاب ارزشمند تقدیم همه خوانندگانی می‌شود که می‌دانند «بی‌کاغذ نخواهد ماند خطی».

در ضمن، این گزارش بر مبنای ویراست دوم این اثر تنظیم شده که در سال ۱۹۴۷ از سوی انتشارات ALFREDA. KNOPF در نیویورک به طبع رسیده است. نخستین فصل کتاب حاضر، «دوران پیش از اختراع کاغذ» نام گرفته و نویسنده در این فصل پیشرفت انسان را در طی اعصار مختلف، به سه مرحله صحبت

کردن، نقاشی کشیدن و چاپ تقسیم کرده است. به گفته نویسنده در مرحله دوم، یعنی کشیدن نقاشی، قدرت فکری انسان به سطحی بالاتر از مرحله اول، یعنی صحبت کردن، رسید و سومین مرحله پیشرفت تمدن، یعنی چاپ، سال‌ها پس از اختراع کاغذ در حدود سال ۷۷۰ پس از میلاد آغاز شد. همچنین در این فصل آمده است که کاغذ توسط راهبی چینی به نام «تسای لون» (Tsai Lun) در حدود ۱۰۵ سال پس از میلاد مسیح اختراع شد و تا ۵۰۰ سال در انحصار چینی‌ها بود. پیش از اختراع کاغذ، مردم از وسایل مختلفی که شبیه کاغذ بود استفاده می‌کردند. یکی از این شبه‌کاغذها پاپیروس نام داشت که از بردن لایه‌های نازک از پوست گیاه و چسباندن این لایه‌ها به یکدیگر ساخته می‌شد و برای نوشتن مورد استفاده قرار می‌گرفت.

کاغذ برنجی هم یکی دیگر از این شبه‌کاغذها محسوب می‌شود که لازم به ذکر است که در ساخت آن به هیچ عنوان از برنج استفاده نمی‌کردند، بلکه این کاغذ را از مغز درخت «فاتسیا پاپیریفر» (*Fatsia Papyrifera*) می‌ساختند. وسیله دیگری که قبل از اختراع کاغذ برای نوشتن از آن استفاده می‌شد کاغذ پوست بود که آن را از پوست حیواناتی مانند آهو و گوساله می‌ساختند.

در قسمت دیگری از این فصل، نویسنده به روش‌های نوشتن پیش از اختراع کاغذ اشاره کرده است. یکی از ابتدایی‌ترین روش‌های نوشتن در گذشته نوشتن روی سنگ بوده که افراد با کنده‌کاری نمادها و حروف بر روی سنگ، افکارشان را به آیندگان انتقال می‌دادند. وسیله دیگری که گذشتگان برای انتقال افکارشان از آن استفاده می‌کردند «کلدانی» نام داشته که در این روش کنده‌کاری نمادها روی آجر و یا صفحاتی از سفال انجام می‌گرفته است. همچنین، گذشتگان برای نوشتن از فلز برنج، مس، برنز و سرب نیز استفاده می‌کردند. استفاده از چوب برای نوشتن نیز در حدود قرن ۹ قبل از میلاد و سال‌ها پیش از دوره هومر آغاز شد و حتی پس از اختراع کاغذ، یعنی تا اواخر قرن ۵ میلادی هم از آن استفاده می‌کردند.

استفاده از برگ درختان نیز راهی دیگر برای انتقال افکار پیشینیان بود. به دلیل استفاده گذشتگان از برگ درختان بوده که امروزه واژه برگ برای صفحات کتاب‌ها استفاده می‌شود. در گذشته، نه تنها از برگ درختان بلکه از پوست درختان نیز به عنوان یکی از وسایل نوشتاری استفاده می‌شد.

در قسمت دیگری از این فصل، نویسنده به روش‌های ساخت کاغذ پوست در گذشته اشاره کرده است. این مطلب لازم به ذکر است که حتی پس از ظهور صنعت چاپ، مصرف پوست در اروپا همچنان ادامه داشت به طوری که گفته شده برای نوشتن کتاب انجیل از پوست ۳۰۰ گوسفند استفاده شده است.

«آماتل، هون» (Amatl, Huun)، یکی دیگر از وسایل نوشتاری بوده که تقریباً وسیله‌ای شبیه پاپیروس بوده و از پوست درختان ساخته می‌شده و توسط مردم «مایا» (Maya) و «آزتک» (Aztec) مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در قسمت شمالی مکزیک هم مردم از جوشاندن پوست درختان و خاکستر چوب، وسیله‌ای شبیه به کاغذ می‌ساختند. «تاپا» (Tapa) نیز وسیله‌ای نوشتاری بود که در جزایر اقیانوس آرام مورد استفاده مردم قرار می‌گرفت. در تونگا (Tonga) ساخت این شیء، یعنی «تاپا» (Tapa)، وظیفه‌ای مذهبی بوده و محصول نهایی نیز به معبد تقدیم می‌شده و در نهایت بین افرادی که در ساخت آن شرکت داشتند توزیع می‌شده است و بدین سبب، این شیء هرگز به صورت یک محصول تجاری در نیامد. نکته جالب توجه آن است که کاغذهای tapa که محصول جزایر اقیانوس آرام بود و کاغذ amatl که مورد استفاده سرخپوستان مکزیک بود، به هیچ وجه کاربرد نوشتاری نداشت، بلکه این افراد با درست کردن اشکالی به وسیله این شبه‌کاغذها، از آنها در جادوگری و دیوشناسی استفاده می‌کردند.

فصل دوم چنانکه از نام آن پیداست به «اختراع کاغذ توسط چینی‌ها» اختصاص یافته است. به گفته نویسنده در این فصل، چینی‌ها پیش از اختراع کاغذ

با استفاده از قلم‌های نوک تیز ساخته شده از چوب و یا خیزران بر روی قطعاتی از نی، خیزران و یا نوارهایی ابریشمی که «چیه» (Chih) نام داشت می‌نوشتند.

نویسنده در قسمت دیگری از این فصل، به موارد مختلف استفاده چینی‌ها از کاغذ، غیر از موارد نوشتاری، اشاره کرده که استفاده در معابد و همچنین تزیین خانه‌ها از جمله این موارد هستند. یکی دیگر از نکات قابل اعتنا در این فصل، چگونگی انتقال دانش ساخت کاغذ به کشورهای مختلف است. به گفته نویسنده، دانش ساخت کاغذ ابتدا از کشور چین به کره و سپس از کره به ژاپن رسید. پس از آن، این دانش به ایران و آسیای مرکزی راه یافت و از این طریق، سرانجام به سمرقند، بغداد، دمشق، مصر و مراکش رسید. این نکته گفتنی است که به دلیل روابط محدود بین کشورهای شرقی و غربی، دانش ساخت کاغذ، ۵۰۰ سال پس از اختراع آن، از سمرقند به اروپا راه یافت.

در فصل سوم این کتاب، نویسنده به اختصار به «اولین متون چاپ شده بر روی کاغذ در جهان» پرداخته است و به دستور ملکه «شوتوکو» (Shōtoku) در ژاپن، مبنی بر چاپ متون بر روی کاغذ، توجه ویژه‌ای کرده است. به گفته نویسنده، متن این کاغذها ادعیه‌ای به نام dhāranī بود که به منظور نگهداری در معابد و بتکده‌های ژاپن چاپ می‌شد و هم اکنون نیز تعداد محدودی از آنها در موزه‌های غرب نگهداری می‌شود. در حال حاضر، هیچ گونه مدرکی از چگونگی چاپ این ادعیه وجود ندارد.

همچنین نویسنده در این فصل مدعی است که در گذشته، چاپ متون بر روی کاغذ را توسط قالب‌های چوبی انجام می‌دادند که در گذر زمان این قالب‌ها به قالب‌های فلزی و قالب‌هایی از جنس عاج فیل، سنگ و شاخ گاو میش تبدیل شده است.

فصل چهارم به معرفی «قالب‌های دست‌ساز کاغذسازی» اختصاص یافته است. به گفته نویسنده، چینی‌ها برای اولین بار قالب‌های کاغذسازی را ساخته‌اند. این قالب‌ها مهمترین نقش را در ساخت کاغذ داشتند، به طوری که امروزه نیز از این

قالب‌ها در ماشین‌های مدرن کاغذسازی استفاده می‌شود. در بخش دیگری، نویسندگان به شرح شکل ظاهری این قالب‌ها و پیشرفت در زمینه ساخت این قالب‌ها اشاره کرده است و سپس به شرح قالب‌های ساخت کشورهایمانند کره، ژاپن و هند پرداخته است. همچنین قالب‌های ساخت مردم سیام، برمه، نپال، بوتان و تبت نیز شرح داده شده است. در بخش دیگری نیز به این نکته پرداخته شده که اروپاییان برای اولین بار در ساخت صفحه مشبک قالب‌ها از سیم‌های فلزی استفاده کرده‌اند و هنر کاغذسازی نیز در قرن هفدهم از اروپا به آمریکا رسید.

در پایان فصل، نویسندگان به شرح قالب‌های مدرن کاغذساز دستی در اروپا و ساختمان ظاهری آنها پرداخته و در نهایت نیز معروف‌ترین سائزهای کاغذهای امروزی در اروپا را معرفی کرده است.

نویسنده، فصل پنجم این کتاب را به «روش‌های خیساندن مواد اولیه برای ساخت کاغذ» اختصاص داده و در آن به شرح روش‌های خیساندن مواد اولیه کاغذسازی، از ابتدایی‌ترین وسایل مانند هاون‌ها تا دستگاه‌های پیشرفته هلندی، پرداخته است. همچنین، توضیحی در مورد آسیاب‌های بادی و آبی ساخت آلمان و اسپانیا داده شده که از آنها برای خیساندن و کوبیدن مواد اولیه کاغذ استفاده می‌شده است.

در قسمت دیگر این فصل به روش ساخت کاغذ توسط اعراب اشاره شده است. اما در پایان نتیجه‌گیری شده که روش‌های مردم کشورهای مختلف در ساخت کاغذ تفاوت چندانی با یکدیگر نداشته است.

عنوان فصل ششم، «روش‌ها و مراحل مختلف کاغذسازی در قدیم» است. در این فصل، نویسندگان به میزان پیشرفت تولید کاغذ در قرون مختلف در اروپا اشاره کرده و به شرح لوازم مورد استفاده کاغذسازی توسط اروپاییان و آمریکایی‌ها پرداخته است. وی همچنین سائز کاغذهای دست‌ساز را توضیح داده و در آخر این فصل نیز تفاوت‌های کاغذهای دست‌ساز قدیمی و امروزی را بررسی کرده است.

فصل هفتم به بررسی «تقدس کاغذ در مشرق زمین» اختصاص یافته و در آن چنین عنوان شده که چینی‌ها کاغذ را شیئی مقدس می‌دانستند و از آن در مراسم‌های مذهبی و دفن مردگان استفاده می‌کردند. به گفته نویسنده، چینی‌ها پیش از اختراع کاغذ، همراه مردگان خود سکه‌های فلزی از جنس نقره و مس دفن می‌کردند، اما پس از اختراع کاغذ و رواج پول‌های کاغذی در قرن چهاردهم، این پول‌ها را جایگزین سکه‌های فلزی کردند.

شرح ساخت کاغذ از خیزران، چوب درخت و کاه برنج نیز در این بخش بیان شده است. نویسنده همچنین در مورد موارد مصرفی مختلف از کاغذ توسط چینی‌ها، ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها و ویژگی‌های کاغذهای ساخت این کشورها توضیحاتی را بیان کرده است. یکی از موارد کاربرد کاغذ در کره، استفاده از آن در ساخت پنجره بوده است. در پایان، نویسنده به شرح موارد مصرفی کاغذ در اروپا و آمریکا که بیشتر جنبه تجملاتی داشته پرداخته است.

فصل هشتم به معرفی «کاغذ و کاغذسازان اروپا و آمریکا در اولین سال‌های صنعت چاپ» اختصاص یافته است. در آغاز این فصل، به شرح رنگ کاغذهای قدیمی که اکثراً دارای رنگ کرم بودند پرداخته شده و ظاهر فیزیکی این کاغذها و میزان آسیب‌دیدگی آنها نیز بررسی شده است.

در این فصل که از مطالب متنوعی برخوردار است، می‌توان نکات زیر را مورد مطالعه قرار داد: سازه‌های مختلف کاغذ در میان کاغذسازان اروپایی و آمریکایی؛ هزینه‌های کاغذ در اروپا؛ تشکیل اتحادیه کاغذسازان در انگلیس؛ ساخت ماشین‌های کاغذسازی در آمریکا در طی سال‌های مختلف؛ و تعداد ماشین‌های کاغذسازی در اروپا و آسیا پیش از جنگ جهانی.

در فصل نهم این کتاب، با عنوان «آرم‌های (مارک‌های) کاغذهای دوران باستان» روبرو می‌شویم.

در این فصل نویسنده بیان داشته که مطالعه و بررسی آرم کاغذها از قرن هجدهم به بعد آغاز شده و در ادامه هم هدف از استفاده از این مارک‌ها را در کاغذهای قدیمی و امروزی بیان کرده است. در قسمتی از این فصل هم گزارشی از روش ساخت این مارک‌ها ارائه شده است. نویسنده سپس به شرح استفاده از اشکال مختلف در ساخت این مارک‌ها اشاره کرده و در پایان نیز به شرح مارک‌های چاپ شده در امریکا و انگلیس پرداخته است.

اما فصل دهم، بر خلاف فصل پیشین، عهده‌دار معرفی «آرم‌های (watermarks) نوین» است.

در این فصل، پیشرفت در ساخت این آرم‌ها در قرن نوزدهم مورد شرح و بررسی قرار گرفته و در پایان هم به شرح جزئیات تعدادی از این آرم‌ها و انواع مختلف آنها پرداخته شده است.

در فصل یازدهم، نویسنده با اشاره به گسترش صنعت چاپ در قرن هجدهم به مسأله «کمبود مواد اولیه کاغذسازی» پرداخته و اجبار کاغذسازان را به استفاده از فیبرهای گیاهی توضیح داده است. در ضمن، نویسنده مدعی است که امریکایی‌ها برای حل این مشکل به جستجوی موادی غیر از کتان و نخ پرداختند. به گفته وی، استفاده از چوب برای ساخت کاغذ، اولین بار در غرب مطرح شده است. در پایان فصل هم به شرح استفاده از گیاهان مختلف برای ساخت کاغذ اشاره شده است.

فصل دوازدهم، درباره «ماشین کاغذسازی» و مخترع آن، نیکولاس لویی رابرت است. در این فصل به اختراع ماشین کاغذسازی و انقلاب در صنعت چاپ پس از اختراع آن پرداخته و نیاز شدید جامعه به کاغذ، مهمترین عامل اختراع ماشین کاغذسازی ذکر شده است. پس از آن نویسنده به شرح روش ساخت کاغذ به وسیله این ماشین‌ها و تلاش برای ساخت کاغذهایی مانند کاغذهای دست‌ساز به وسیله این ماشین‌ها پرداخته است. در بخش بعدی این فصل، به تولید ماشین‌های کاغذسازی در غرب

اشاره شده و در پایان هم جزئیات این ماشین‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. در فصل سیزدهم، «انقلاب در کاغذسازی به واسطه صنعت چاپ و نیاز جهانی به فیبرهای جدید کاغذسازی» مورد بررسی قرار گرفته است. در این فصل نویسنده به اولین تجارب ساخت کاغذ از خمیر چوب در غرب اشاره کرده و موفقیت‌آمیز بودن ساخت کاغذ از چوب را در امریکا، علت تجاری شدن این کالا دانسته است. سپس وی به موارد گوناگون مصرف کاغذ در غرب پرداخته است. همچنین، در این فصل مراحل شیمیایی ساخت کاغذ از چوب بیان شده و در پایان نیز چگونگی ساخت آن از ذغال سنگ نارس، ساقه غلات و چوب کاج شرح داده شده است.

فصل چهاردهم عهده‌دار توضیح در خصوص «آرم‌های کاغذهای ماشینی» است. در این فصل، به استفاده از آرم در کاغذهای ماشینی اشاره شده و سپس به شرح استفاده از آرم‌های سایه روشن، آرم‌های معکوس و انواع دیگر این آرم‌ها پرداخته شده است. همچنین نویسنده به استفاده از آرم برای جلوگیری از جعل آثار اشاره کرده است. فصل پانزدهم، «کاغذهای دست‌ساز امروزی در اروپا» را معرفی می‌کند و مواد مصرفی و مراحل ساخت آن از آغاز تا پایان را مورد شرح و بررسی قرار می‌دهد. در فصل شانزدهم، «تفاوت کاغذهای دست‌ساز و کاغذهای ماشینی» مورد بررسی قرار گرفته است.

نویسنده در این فصل با اشاره به این نکته که ساخت کاغذ به روش‌های سنتی هنوز به طور محدود استفاده می‌شود، به شرح تفاوت‌های کاغذهای دست‌ساز و کاغذهای ماشینی پرداخته و در پایان نیز تفاوت کاغذهای دست‌ساز شرقی و غربی را شرح داده است.

در فصل هفدهم و پایانی این کتاب، نویسنده «شرح وقایع و تاریخ‌نگاری کاغذسازی، کاغذ و کاربرد کاغذ» را به طور مبسوط بیان داشته است.

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش ۳۱

۱۴۷. ابوالحسن نورالدین علی بن مسعود بن نفیس بن عبدالله حنبلی معروف به «ابن نفیس» موصلی حلبی (۶۳۴ - ۷۰۴ ق/ ۱۲۳۷ - ۱۳۰۴ م) صوفی، محدث، صالح، زاهد و فقیه.

از زادگاه وی اطلاع دقیقی نداریم، اما گویا اصل وی از موصل است و احتمالاً

۱۴۷. ذیل تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ ق)، ص ۴۱ - ۴۲؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۹۵؛ ذیل العبر، ص ۲۶ - ۲۷؛ معجم الشیوخ ذهبی، ص ۳۸۸ - ۳۸۹؛ المعجم المختص، ص ۱۷۶ - ۱۷۷؛ تذکره الحفاظ، ۱۵۰۰/۴؛ المقتفی، ۲/ برگه ۸۵؛ برنامج الوادی آشی، ص ۱۶۲؛ ذیل طبقات الحنابلة ابن رجب، ۲۵۳/۲، ۳۵۲؛ مرآة الجنان، ۴/۲۳۹؛ ذیل التقیید، ۲/۲۲۳؛ اعیان العصر، ۳/ ۵۴۵؛ الوافی بالوفیات، ۲۲/۱۹۵؛ الدرر الكامنة، ۳/ ۱۲۹ (۲۰۳/۳)؛ الدلیل الشافی، ۱/ ۸۴؛ شذرات الذهب، ۶/ ۱۰ (۲۰/۸)؛ عقد الجمان، ۴/ ۳۷۰؛ المنبع الاحمد، ص ۴۱۲؛ المختصر علی ذیل طبقات الحنابلة، ص ۹۰؛ المقصد الارشد، ص ۷۷۱؛ الدرر المنضد، ۲/ ۴۵۳؛ عشاق الکتب، ص ۸۲؛ مخطوطات الحدیث بظاهریة، البانی، ص ۳۶۴؛ معجم المؤلفین، ۲/ ۵۰۹؛ المنهل الصافی، ۸/ ۲۱۵؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ۲۵۶، ۲۵۷ - ۲۵۸.

در همانجا هم متولد شده است. او در حلب از ابوالقاسم ابن رواحه و از ابراهیم بن خلیل و دیگران حدیث شنید و قرآن را حفظ کرد. سپس عازم مصر شد و از کمال ضریر و اسماعیل بن عزّون و نجیب الدین و افراد هم طبقه آنان دانش آموخت و بعد به دمشق شتافت و در آنجا از ابن عبداللثام، کرمانی، ابن ابی الیسر، اصحاب ابن طبرزد، کندی و اصحاب ابن ملاعب، قزوینی و اصحاب ابن اللّتی و اصحاب ضیاءالدین علوم متداول را فرا گرفت و استماع حدیث کرد و تا آخر عمرش به آموختن و فراگیری دانش و استماع حدیث ادامه داد و با همه ضیق خلقی که داشت، فردی متدین، باتقوا، پاکدامن و شکیب بر فقر و ناداری بود. ذهبی گوید: از او حدیث شنیدم و مطالب فراوانی بر من املا کرد و اضافه می‌کند که او فردی صالح بود و به امر دادن فتوا اشتغال داشت و مدام در حال فراگیری و استفاده و افاده بود و کتاب‌های مطول را بارها قرائت کرد و به حدیث عنایت فراوان و تام و تمام داشت و از اخلاقی نیکو و پسندیده برخوردار بود.

ذهبی در تذکرة الحفاظ، آنجا که از شیوخ خویش نام می‌برد، ابن نفیس را به عنوان دومین استاد خود یاد کرده و شرح حالش را آورده و می‌گوید: مدتی ملازم شیخ الامام محدث مفید الجماعة، ابوالحسن علی بن مسعود بن نفیس موصلی، بودم و از او شماری حدیث شنیدم. سپس می‌افزاید که ابن نفیس مردی متدین، فقیهی متصوف و پاکدامن بود و کتاب‌های فراوانی را که از لحاظ کثرت به وصف نمی‌آیند، قرائت کرد و مطالعه نمود.

اگر چه افراد زیادی از او دانش آموخته و حدیث شنیده و روایت کرده‌اند، اما ذهبی از شاگردان برجسته و نامدار او بود.

او در ماه صفر ۷۰۴، در بیمارستان الصغیر دمشق، دیده از جهان فرو بست و در دامنه کوه قاسیون، در برابر زاویه ابن قوام، به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

ابن نفیس به علم و کتاب و فراگیری دانش و مطالعه آثار گذشتگان و گردآوری کتاب‌ها و رساله‌های عالمان گذشته و زمان خود، بسیار علاقه‌مند و مشتاق بود، چنانکه نوشته‌اند که وی کتاب‌های فراوانی را که، به تعبیر ذهبی، به وصف و شماره نمی‌آیند، قرائت و مطالعه کرد.

وی شیفته گردآوری و به دست آوردن کتاب‌های نفیس و آثار عالمان بود و به دلیل همین شیفتگی، موفق شد کتاب‌های بسیاری از اصول و مآخذ را گردآورد. حتی نوشته‌اند که او بیشتر اوقات گرسنگی می‌کشید و از خوردن غذا امساک می‌کرد تا از بودجه آن کتابی خریداری کند. در جریان واقعه هجوم مغولان، بسیاری از آن کتاب‌های نفیس که وی با تحمل گرسنگی گردآورده بود، از میان رفت و آن کتاب‌هایی را که از تطاول و چپاول مغولان در امان باقی مانده بود، در سال ۶۶۷ قمری، وقف عامه مسلمانان کرد و خود را ناظر بر آن قرار داد و پس از خودش امر نظارت را برای محدثان دمشق قرار داد. برخی نوشته‌اند که وی کتاب‌هایش را وقف کتابخانه مدرسه دارالحدیث ضیائییه کرده بود.

بعضی از کتاب‌ها و آثاری که وی وقف کرده بود، بعدها به کتابخانه ظاهریه دمشق و در این اواخر هم به مکتبه الاسد منتقل شد. یوسف العث در فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه، بعضی از آنها را نام برده است.

ابن نفیس خود آثاری تألیف کرده که از آن میان می‌توان به دو اثر او اشاره کرد که عبارتند از: *یوم الترویة و المشایخ الذین اجازوا لاحمد بن عبدالدائم بن نعمة المقدس*.

۱۴۸. شمس‌الدین عبدالکافی بن عبدالمجید تبریزی عییدی (متوفی ۷۰۷ ق/ ۱۳۰۷ -

۱۴۸. ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۶۰، ۷۴؛ طبقات الفقهاء الشافعیین عبادی، ص ۱۸۴؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۹۶؛ ذیل العبر، ص ۳۹ - ۴۰؛ *مرآة الجنان*، ۲۴۳/۴؛ *شذرات الذهب*، ۱۵/۶؛ *حبيب السیر*، ۱۹۱/۳؛ *فهرس التواریخ*، ص ۱۶۶؛ *اثر آفرینان*، ۱۶۵/۴؛

۱۳۰۸ م) عالم فاضل، شیخ شافعیان و از عالمان بزرگ ریاضی در دوره غازان‌خان. از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست و از زندگانی او نیز آگاهی چندانی نداریم. در منابع و مآخذ هر چه جستجو کردم کمتر مطلبی درباره‌اش یافتیم و فقط نوشته‌اند که او از بزرگان شافعیان و از شخصیت‌های علمی برجسته تبریز و پدر علامه نصیرالدین عبیدالله مفتی تبریز، بوده و شاگردانی در آن شهر داشته است. درباره‌اش گفته‌اند که: «شمس‌الدین عبیدی در سلک اعظم علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تألیف بر صحایف روزگار می‌نگاشت».

شیفتگی وی به کتاب:

عبیدی نه فقط شیفته کتاب بود که خود نویسنده بود و آثاری پدید آورد. خواندمیر برخی از آثار او را نام برده و نوشته است: «از مؤلفاتش، متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور است». او در اثر شیفتگی به کتاب‌ها و آثار گذشتگان، کتاب‌های فراوانی از اطراف و اکناف گرد آورده بود و چنانکه ذهبی و دیگران نوشته‌اند وی کتاب‌های نفیسی را از خود به یادگار گذاشت.

۱۴۹. ابو عبدالله، صفی‌الدین، محمد بن عبدالرحیم بن محمد هندی ارموی (۶۴۴ -

لغت‌نامه دهخدا (ذیل شمس‌الدین).

۱۴۹. المقتفی برزالی، ۲/ برگه ۲۳۴؛ نه‌ایه الارب، ۳۲/ ۲۳۰؛ ذیل العبر، ص ۸۳ - ۸۴؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۳۰۱؛ معجم الشیوخ ذهبی، ص ۵۱۷؛ دول الاسلام، ۲/ ۲۲۱؛ ذیل تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ طبقات الشافعیة الکبری، ۵/ ۲۴۰؛ طبقات الشافعیة الوسطی، نسخه عکسی دائرة المعارف بزرگ اسلامی، برگه ۷۹ ب؛ مرآة الجنان، ۴/ ۲۷۲؛ نثر الجمان، ۲/ برگه ۱۱۱؛ البدایة و النهایة، ۱۴/ ۷۴ - ۷۵؛ درة الاسلاک، ۱/ برگه ۲۰۳؛ تذکره النبیة، ۲/ ۷۲ - ۷۳؛ نزهة الخواطر، ۲/ ۱۳۸؛ طبقات الشافعیة ابن قاضی شهبه، ۳/ ۸۲ - ۸۳؛ الوافی بوفیات، ۳/ ۲۳۹؛ اعیان العصر، ۴/ ۵۰۱ - ۵۰۵؛ طبقات الشافعیة اسنوی، ۱/ ۴۸۳؛ السلوک مقریزی، ۲/ ۱۵۸؛ البدر الطالع، ۲/ ۱۸۷؛ مفتاح السعادة، ۲/ ۲۱۸؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ۷/ ۴۸۷؛ هدیة العارفين،

۷۱۵ ق/ ۱۲۴۶ - ۱۳۱۵ م) فقیه، اصولی و متکلم اشعری شافعی.

وی در شب جمعه ۱۳ ربیع الآخر ۶۴۴، در هند دیده به جهان گشود و در همانجا نیز پرورش یافت و ایام کودکی و نوجوانی و جوانی را سپری کرد. وی نزد جد مادری خود که عالمی فاضل بود، دانش آموخت و در ماه رجب ۶۶۷، از دهلی و هند خارج و عازم حجاز شد تا مراسم حج به جای آورد. چون وارد حجاز شد، مدت سه ماه مجاور گردید و از آنجا رهسپار یمن شد. پادشاه یمن، ملک مظفر، مقدم وی را گرامی داشت و مبلغ چهار صد دینار به او بخشید. برزالی نوشته است که او ابتدا به یمن رفت و پس از آن عازم حجاز شده و بعد از سه ماه از طریق دریا در سال ۶۷۰ قمری راهی مصر گردید و مدت چهار سال در آن دیار باقی ماند و سپس از راه انطالیه یا انطاکیه، به روم شتافت و حدود یازده سال در آنجا ماندگار شد؛ پنج سال را در قونیه و پنج سال را در سیواس و یک سال را در قیساریه. در قونیه و سیواس به تدریس هم پرداخت.

او در مصر از ابن سبعین عبدالحق بن ابراهیم اشبیلی دانش آموخت و مدت‌ها همنشین او بود. در سیواس از قاضی سراج الدین ارموی علوم عقلی آموخت و در سال ۶۸۵ قمری رهسپار دمشق شد و در آن دیار از کسانی چون ابن بخاری حدیث شنید و از ابن وکیل، ابن فخر مصری، ابن مرصّل و جمعی دیگر از عالمان آنجا اصول و معقولات را فرا گرفت و خود نیز در مدارس دولعیه، رواحیه، اتابکیه واقع در صالحیه و در ظاهریه، به تدریس و پرورش طالبان علم پرداخت.

۱۴۳/۲؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۱/۱۳۰ - ۱۳۱؛ کشف الظنون، ۱/۸۷۳، ۹۵۳ و ۲/۱۲۱۷، ۱۹۹۱؛
شذرات الذهب، ۶/۳۷؛ دیوان الاسلام، ۳/۲۰۱؛ تاریخ الادب العربی بروکلان، ۲/۱۱۶ و ذیل آن ۲/۱۴۲؛
الاعلام، ۷/۷۲؛ معجم المؤلفین، ۱۰/۱۶۰ (۴۰۶/۳)؛ القلائد الجوهریة، ۱/۱۰۴؛ الدرر الكامنة، ۴/۱۵ - ۱۵؛
التاج المکمل، ص ۳۰۲ - ۳۰۳؛ فهرست الخدیویه، ۲/۲۵۵؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۴۳؛
فهرست المخطوطات المصورة، سید، ۱/۲۵۳.

ارموی در دمشق با ابن تیمیه مناظره کرده است. وی در دمشق به تصنیف و دادن فتوا پرداخت و مدتی متولی مشیخة الشیوخ در دمشق شد. ذهبی درباره او نوشته است که وی ربع قرآن را از حفظ داشت و فردی متدین و متعبد بود و اورادی خاص داشت و در مذهب سلف حسن الاعتقاد بود. نوشته‌اند که در شب‌های ماه رمضان، هر شب ده فقیر و مسکین نزد او افطار می‌کردند. او سرانجام در ۲۹ صفر ۷۱۵ در همان شهر دیده از جهان فرو بست و در همانجا هم به خاک سپرده شد.

شیفتگی او به کتاب:

صفی الدین شیفته علم و کتاب بود و چنانکه اشاره کردیم، از دانشمندان بسیاری در شهرهای مختلف، از هند گرفته تا حجاز و مصر و یمن و روم و ... استفاده کرد و آثارشان را مورد مطالعه قرار داد و گردآورد و به همراه خویش به دمشق برد. وی در دمشق تألیفاتی از خود به یادگار گذاشت که از آن میان می‌توان به الفائق فی اصول الدین اشاره کرد.

او که در طول این مسافرت‌ها و زمانی که در دمشق بود کتاب‌های فراوانی را گرد آورده بود و به آنها عشق می‌ورزید، بالاخره، در پایان عمرش، آنها را وقف دارالحدیث اشرفیه کرد و در هنگام مرگ فقط مسئولیت مدرسه ظاهریه را به عهده داشت و در همان مدرسه هم چشم از جهان فرو بست. پس از او، ابن زملکانی متولی مدرسه ظاهریه و ابن صعری متولی مدرسه اتابکیه شدند.

۱۵۰. نجم الدین ابن ابی العباس سلیمان بن عبدالقوی بن عبدالکریم بن سعید بن

۱۵۰. ذیل العبر ذهبی، ص ۹۸؛ ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ق)، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ المقتفی، ۲/ برگه ۲۳۵؛ ذیل طبقات الحنابلة، ۳۶۶/۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ۹۳؛ المنبع الاحمد، ص ۴۱۷؛ الدرر الكامنة، ۱۵۴/۲ (۲۴۹/۲ - ۲۵۲)؛ المقصد الارشد، شماره ۴۵۱؛ الدر المنضد، ۶۲/۴؛ اعیان العصر، ۴۴۵/۲ - ۴۴۷؛ بغیة الوعاة، ۵۹۹/۱؛ مرآة الجنان، ۲۵۵/۴؛ الانس

صفی طوفی صرصری بغدادی عراقی (۶۵۷ - ۷۱۶ ق / ۱۲۵۹ - ۱۳۱۶ م) فقیه، محدث، شاعر، ادیب فاضل و آگاه به نحو و لغت و تاریخ، حنبلی مذهب و به قولی، شیعی.

وی در قریه طوفی از توابع صرصر نزدیک بغداد، دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت و مقدمات علوم را فرا گرفت و در صرصر از زین الدین علی بن محمد صرصری دانش آموخت و نزد کسانی مانند تقی الدین زیرراتی کتاب المحرر و محمدبن حسین موصلی ادبیات عرب را فرا گرفت. وی سپس عازم بغداد شد و در آنجا هم از عالمان و شیوخ آن دیار، از جمله اسماعیل بن طبّال، بهره گرفت و سپس عازم دمشق شد و در شام از تقی الدین سلیمان و هم‌قطاران وی استفاده کرد و حدیث شنید و از رشید الدین بن ابی القاسم و غیر او اجازه دریافت کرد. وی سپس رهسپار مصر گردید و مدتی در آنجا ماندگار و مشغول به تحصیل و فراگیری علوم و فنون شد و به تألیف و تصنیف پرداخت. وی از حافظه‌ای بسیار قوی نیز برخوردار بود.

وی در مصر در جلسات درس سعدالدین حارثی شرکت می‌کرد و سعدالدین او را بسیار مورد تکریم و تجلیل قرار می‌داد، چنانکه وی را به تدریس در بسیاری از مدارس حنابله گماشته بود.

روزی وی در جلسه درس به استاد خود سعدالدین ایراد گرفت و پسر سعدالدین، شمس الدین عبدالرحمن، علیه وی برخاست و امر او را به بدرالدین

الجلیل، ۵۹۳/۲ - ۵۹۵ - دیوان الاسلام، ۲۴۱/۳ - ۲۴۲؛ شذرات الذهب، ۳۹/۹؛ کشف الظنون، ۵۹/۱، ۷۱، ۱۴۳، ۱۷۴، ۲۱۹، ۲۴۸، ۲۵۱، ۳۶۳، ۵۵۹، ۷۵۶، ۸۲۷، ۸۳۷، ۸۷۸، ۹۱۹، ۹۳۰ و ۱۰۳۹/۲، ۱۱۵۳، ۱۲۲۹، ۱۳۴۲، ۱۳۵۹، ۱۶۱۶، ۱۶۲۶، ۱۷۳۷، ۱۷۹۰، ۱۸۹۷، ۱۸۹۸؛ روضات الجنات، ۸۹/۴ - ۹۰؛ اعیان الشیعة، ۳۰۱/۷؛ هدیه العارفین، ۴۰۰/۱؛ ایضاح المکنون، ۸۳/۱ - ۸۴ و ۶۷/۲، ۹۶، ۶۸۸؛ بروکلیمان، ۱۰۸/۲ - ۱۰۹، الاعلام زرکلی، ۲۷/۳؛ فهرس المخطوطات المصورة بدار الکتب المصریة، فؤاد سید، ۱۱۶/۱؛ معجم المؤلفین، ۲۶۶/۴ (۷۹۱/۱)؛ الذریعة، ۲۴۰/۱۵.

بن حبال قاضی سپرد و علیه وی شهادت دادند که وی رافضی است و به خط وی مطلب یا اشعاری در هجو شیخین بیرون آوردند. بنابراین، قاضی حکم به تعزیر و تازیانه داد و وی را به قوص تبعید کردند. وی در آنجا نزد بعضی از نصاری رفت و کتابی تصنیف کرد که گویا مورد انکار قرار گرفت. اما پس از آن، امر و کارش استوار شد و به قرائت حدیث و تصنیف روی آورد و گفته شده که دستی در حدیث نداشته و خط و خطا در کلامش وجود داشته است.

ابن مکتوم در شرح حال وی گفته است: «وی به نزد ما آمد در حالی که در زی فقرا بود و سپس نزد حنابله از احترام فراوانی برخوردار شد و حارثی به خاطر حرف‌هایی که در مورد عائشه از وی شنیده بود، وی را تعزیر کرد و زندانی نمود و از اشتغالاتش در مدارس حنابله برکنار کرد. سپس او را آزاد ساخت و خود او به قوص رفت و مدتی در آنجا اقامت نمود. بعد، در سال ۷۱۴ قمری به حج مشرف شد و مجاور گردید و حج به جا آورد و در سال ۷۱۵ به شام رفت و بار دیگر در اواخر عمرش در مدینه منوره مجاور شد و مصاحب سکاکنی، شیخ رافضیان، گردید و در آنجا بود که اشعاری در سب و لعن ابوبکر گفت. این نکته را گویا مطری، حافظ مدینه و مورخ آن دیار، گفته، چون با طوفی مصاحبت داشته است.»

برخی نوشته‌اند که وی به شام تبعید شد، اما چون طوفی مردم شام را هجو کرده بود، وارد شام نشد و به دمیاط رفت و مدتی در آن شهر ماندگار شد و بعد به شهر صعید رفت.

او در مذمت مردم دمشق اشعار بسیاری سروده که از جمله آنها شعری است که مطلع آن چنین است:

قوم اذا دخل الغریب بارضهم أضحی یفکر فی بلاد مقام

و مصراع اول قصیده دیگر وی چنین است:

جد للمشوق ولو يطيف كلام^۱

مذهب طوفی: ذهبی او را حنبلی مذهب دانسته و نوشته است که وی فردی متدین و قانع بود که از آرامش و متانت برخوردار بود، اما متهم به رفض و رافضی بودن شد، ولی در آخر عمرش از رفض و هجو صحابه توبه کرد. در منابع دیگر آمده که علت نفی بلد شدن و تعزیر و تازیانه خوردنش در مصر، هجو صحابه و مذمت عائشه و رافضی بودن او بوده است. او در جایی دیگر نوشته که از رفض توبه کرده است، اما این شعر را به او نسبت داده‌اند:

حنبلی، رافضی، ظاهری اشعری انها احدی الکبیر^۲

بنا به گفته ابن رجب، وی شیعی منحرف از سنت بود و کتابی با عنوان العذاب الواصب علی ارواح النواصب تألیف کرد و از دسیسه‌های پنهان او در شرح اربعین این است که نوشته: «اسباب خلاف و اختلاف میان علما، تعارض روایات و نصوص است و بعضی از مردم گمان می‌کنند که دلیل این تعارض عمر بن خطاب است. زیرا صحابه از او اجازه گرفتند که سنت را تدوین کنند و عمر آنها را از این کار منع کرد، با اینکه می‌داند که پیامبر(ص) فرموده: «قیدوا العلم بالکتاب، و اگر عمر اجازه داده بود که هر یک از اصحاب آنچه را از پیامبر(ص) شنیده بودند می‌نوشتند، سنت پیامبر(ص) منظم و منضبط می‌شد و میان آخرین نفر امت پیامبر(ص) با آن حضرت جز یک صحابی که به تدوین آن حدیث پرداخته واسطه‌ای دیگر نبود و این دواوین تدوین شده متواتر بود، چنانکه صحیح بخاری و صحیح مسلم متواتر است». ابن رجب گوید: این مرد دروغ می‌گوید، زیرا بیشترین فایده تدوین سنت صحت و تواتر است که این مطلب نزد اهل معرفت و آشنا به حدیث و طرق آن، احادیث هم صحیح است و هم متواتر. و آن که

۱. الدرر الكامنة، ۲/۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲.

۲. ذیل تاریخ الاسلام، ص ۱۵۴.

خداوند او را نابینا کرده و چشم بصیرتش را بسته، این مطلب را نمی‌داند و بعد می‌افزاید که اختلاف به خاطر عدم تواتر پیش نیامده، بلکه به دلیل تفاوت فهم معانی احادیث است که این اختلافات پدید آمده است.

دلیل دیگر ابن رجب مبنی بر اینکه طوفی شیعی مذهب و رافضی است، مصاحبت او در مدینه منوره با سکاکی، شیخ رافضیان در مدینه، و اشعار وی در سب ابوبکر است.^۱

خوانساری، صاحب روضات الجنات، گوید: شرح حال وی را در منابع تراجم شیعی و معاجم امامیه نیافتم که دلالت کند بر اینکه او یکی از رجال شیعه است، تا چه رسد به اینکه یکی از فقها و مجتهدان شیعه باشد و اگر آنچه صفدی و دیگران در حق وی گفته‌اند، صحیح بود، حال وی از اهل حق مخفی نمی‌بود و اضافه بر این باید گفت: اینکه سیوطی و دیگران نوشته‌اند او حنبلی مذهب بوده، که بعیدترین مذهب به طریقه امامیه است، خود نشانه این است که او از شیعه دور است.^۲

طوفی در ماه رجب ۷۱۶، در سن کهولت، در شهر الخلیل در فلسطین دیده از جهان فرو بست، اما برخی نوشته‌اند که او در سال ۷۱۰ یا ۷۱۱ قمری در گذشته است. و در بعضی منابع هم سال تولد وی را ۶۷۰ و اندی نوشته‌اند.^۳

شیفتگی وی به کتاب:

بیشتر منابع نوشته‌اند که او علاقه بسیاری به کتاب و مطالعه داشت و کثیرالمطالعه بوده است. ابن حجر نوشته است که او بیشتر کتاب‌هایی را که در کتابخانه‌های قوص وجود داشت مطالعه کرده بود و گفته‌اند که در قوص کتابخانه

۱. ذیل طبقات الحنابله، ۳۶۷۲.

۲. روضات الجنات، ۸۹/۴ - ۹۰.

۳. ذیل تاریخ الاسلام، ص ۱۵۴؛ انس الجلیل، ص ۵۹۳؛ شذرات الذهب، ۳۹/۹؛ ذیل طبقات الحنابله، ۳۶۷۲.

خاصی از تألیفات و آثار تصنیفی او وجود داشته است.^۱ وی به دلیل شیفتگی بسیار به کتاب و مطالعه، کتاب‌های فراوانی را گردآورده بود و به مطالعه آنها می‌پرداخت و غیر از آن، چنانکه اشاره شد، کتاب‌های فراوانی را در کتابخانه‌های قوص و دیگر شهرهایی که رفته بود، مطالعه کرده بود. وی که از قدرت حافظه فراوانی برخوردار بود، از راه مطالعه کتاب‌های مختلف، مطالب گوناگونی را حفظ می‌کرد و در تألیف و تصنیف آثار خویش از آنها استفاده می‌کرد. وی آثار فراوانی تألیف یا تصنیف کرده که ابن حجر به یکی از آنها به نام العذاب الواصب علی ارواح النواصب^۲ اشاره کرده است و آقابزرگ تهرانی نیز از آن یاد نموده است.^۳ و ذهبی از دیگر آثار او به این شرح نام برده است: شرح الروضة موفق الدین در اصول الفقه در سه جلد و شرح المقامات که آن را در روزهایی که پایش شکسته بود، شرح کرده است، در حالی که هیچ کتابی نزدش نبوده و فقط از قدرت حافظه خود استفاده کرده است.

صاحب روضات الجنات، برخی آثار وی را به این شرح آورده است: مختصر الروضة فی الاصول و شرحها؛ مختصر سنن الترمذی؛ الاکسیر فی قواعد التفسیر؛ شرح الاربعین النوویه؛ شرح التبریزی فی مذهب الشافعی؛ ازالة الافکار فی مسأله کاد؛ بغیة الشامل فی امهات المسائل فی اصول الدین؛ مختصر الحاصل فی اصول الفقه.^۴

ابن غزی تعداد ۳۵ اثر او را نام برده که غیر از آنچه تاکنون یاد شد، بقیه عبارتند از: الاشارات الالهیة و المباحث الاصولیة فی التفسیر؛ الانتصارات الاسلامیة فی دفع شبه النصرانیة؛ الباهر فی احکام الباطن و الظاهر؛ ایضاح البیان عن معنی ام القرآن؛ بغیة الواصل

۱. الدرر الكامنه، ۲/۲۵۰، ۲۵۲.

۲. همان، ۲/۲۵۱.

۳. الذریعة، ۱۵/۲۴۰.

۴. روضات الجنات، ۴/۸۹ - ۹۰.

الى معرفة الفواصل؛ تحفة اهل الادب في معرفة لسان العرب؛ حلال العقد في بيان احكام المعتقد؛ در العقول؛ دفع التعارض عما يوهم التناقض في الكتاب و السنة؛ الذريعة الى معرفة الشريعة؛ الرحيق السلسل في الادب المسلسل؛ در القول الضبيح في التحسين و التقبيح؛ الرسالة العلوية في معرفة العربية؛ رياض النوادر في الاشباه و النواظر، صقعة الادبية في الرد على منكر العربية؛ عقله المجتاز في الحقيقة و المجاز؛ فواصل الآيات؛ قبس الاقتداء؛ القواعد الصغرى في الفروع؛ القواعد الكبرى؛ معراج الوصول الى علم الاصول؛ موائد الحيس في شعر اصري القيس؛ النور الوهاج في الاسراء و المعراج. تعداد آثار و تنوع موضوعات آنها حاكي از اطلاعات گسترده مؤلف در علوم و فنون مختلف است كه خود دليل بر مطالعات وسيع وى مى باشد و همگى نشان از شيفتگى او نسبت به كتاب دارد.

۱۵۱. ابوالفضل خواجه رشيدالدين فضل الله ابى الخير عمادالدوله بن موفق

۱۵۱. تالى وفيات الاعيان، ص ۱۸۳ - ۱۸۴؛ نهاية الارب، ۲۹۲/۳۲ - ۲۹۹؛ دول الاسلام، ۲/۲۲۵؛ ذيل تاريخ الاسلام (حوادث و وفيات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۱۴۸ - ۱۴۹؛ تاريخ ابن الوردي، ۲/۲۶۸؛ البداية و النهاية، ۱۴/۸۷؛ نثرالجمان، ۲/ برگه ۱۲۲ ب؛ درة الاسلاك، ۱/برگه ۲۱۶؛ تذكرة النبيه، ۲/۹۷ - ۹۸؛ السلوك، ۱۸۹/۱/۲؛ اعيان العصر، ۲/۴۱ - ۶۴؛ الوافى بالوفيات، ۲۴/۷۸؛ مطرح الانظار، ۱/۳۷؛ الدرر الكامنة، ۳/۳۱۴ - ۳۱۶؛ حبيب السير، ۳/۱۹۲ - ۱۹۹ - ۲۰۱؛ نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، ص ۱۱۳ - ۱۱۴؛ جامع مفيدى، ص ۱۴۴؛ مجموعة مكاتبات رشيدى، لاهور، ۱۹۴۵ م؛ مجموعه اى تحت عنوان رشيدالدين فضل الله همدانى وزير طبيب و مورخ ايرانى، چاپ ۱۳۴۸ ش؛ آثارالوزراء عقيلى، ص ۲۸۴ به بعد؛ دستور الوزراء، ص ۳۱۵ - ۳۲۱؛ تاريخ گزيده، ص ۶۰۴ به بعد؛ درة الاخبار و لمعة الانوار، ص ۱۱۰؛ مجالس المؤمنين، ۲/۳۵۴ - ۳۵۷، ۳/۳۶۳، ۳/۳۶۵؛ شذرات الذهب، ۶/۴۴ (۸۱/۸)؛ كشف الظنون، ۱/۴۶۷؛ ايضاح المكنون، ۲/۵۲۳؛ التعريف بالمورخين، عراوى، ص ۱۳۸ - ۱۵۷؛ معجم الاطباء، ص ۳۳۹؛ اعيان الشيعة، ۱/۴۰۱؛ قاموس الاعلام، ۱/۵۹۴ و ۲/۲۲۸؛ بروكلمان، ذيل ۲/۲۷۳؛ فهرس المخطوطات المصورة، لطفى عبدالبديع، ۲/۵۸، ۵۹، ۱۰۴؛ وقايع السنين و الاعوام، ص ۳۷۹؛ ترجمه تقويم التواريخ، ص ۱۳۹؛ تاريخ نظم و نثر در ايران، ۱/۱۴۲ - ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲ و ۱۸۳/۲، ۷۳۴، ۷۴۹، ۸۳۸ و موارد ديگر؛ الذريعة، ۳/۲۶۹، ۲۵۰، ۶/۱۱ و ۱۳/۳۱۸ و ۲۰/۸۴

الدوله علی (یا عالی) همدانی (۶۴۶ - ۷۱۸ ق / ۱۲۴۸ - ۱۳۱۸ م)

رشیدالدین در سال ۶۴۶ و به قولی در سال ۶۴۵ یا ۶۴۸ قمری در همدان پا به عرصه هستی نهاد و در همانجا هم پرورش یافت. جدش موفق الدوله از معاصران خواجه نصیرالدین طوسی است که با وی در قلاع اسماعیلیه، بسر می‌برد و پس از تسلیم شدن قلاع یاد شده در سال ۶۵۴ قمری، به خدمت مغول پیوست و از آن هنگام به بعد او و خاندانش شهرت یافتند و این اشتهار تا پایان عهد غیاث الدین محمد وزیر (یعنی تا سال ۷۳۶ قمری) امتداد داشت. بزرگان این خاندان، در تمام دوره مغولان، در دستگاه‌های مغولان بوده و در قسمتی از آن دوره، صاحب قدرت و تصرف تام و تمام در امور کشوری بوده‌اند و به همین دلیل خدمات بسیار مهمی، به ویژه به دانش و ادب و فرهنگ و احیای آثار و ایجاد امور خیریه کرده‌اند.

پدر رشیدالدین، عماد الدوله ابوالخیر، پزشک بود و رشیدالدین، جوانی را در تحصیل فنون مختلف و بویژه علم طب گذرانیده و در زمان ایلخانی اباخان به عنوان پزشک وارد دستگاه ایلخانی گردید و به تدریج در امور اداری و دیوانی نفوذ و دخالت پیدا کرد. در سال ۶۹۷ قمری، پس از عزل و کشته شدن صدر الدین احمد زنجانی، معروف به صدر جهان، به اتهام تصرف در اموال، سعدالدین محمد مستوفی ساوجی، به حکم غازان خان، صاحب دیوانی و رشیدالدین فضل‌الله به نیابت او تعیین شدند و مقرر گردید که با کمک همدیگر ممالک ایلخانی را اداره کنند. این دو تن، تا پایان سلطنت غازان خان در سال ۷۰۳ قمری، همچنان با یکدیگر امور کشور را اداره می‌کردند و هشت سال پس از

و ۳۲۳/۲۱ و ۹۹/۲۲ و ۱۴۳/۲۴، ۲۳۹ و ۱۰۸/۲۵، ۱۳۸، ۱۴۰ و ۱۱/۲۶؛ مجله المورّد، مجلد ۶، عدد ۴۰۹/۴؛ مجله الثقافة بالقاهره، ۴۸۱/۷، ۴۸۲، ۵۱۰ - ۵۱۱، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، مشار، ۸۶۴/۴ - ۸۶۹؛ فهرست کتاب‌های چاپی عربی مشار، ص ۲۴۲؛ معجم المؤلفین، ۷۱۵/۱ و ۶۲۶/۲.

آغاز سلطنت اولجایتو خدابنده نیز، وضع به همین منوال بود تا در سال ۷۱۱ قمری، سعدالدین ساوجی کشته شد و جای او به تاج‌الدین علیشاه داده شد و قرار بر این نهادند که امور معاملات دیوانی بر عهده تاج‌الدین و امور مشورتی و تدبیر ملک با رشیدالدین فضل‌الله باشد و تاج‌الدین اوامر خواجه رشیدالدین را اطاعت کند. بدین ترتیب، از این تاریخ است که رشیدالدین، در وزارت و صاحب‌دیوانی مرتبه اول را می‌یابد. و از آن پس، خواجه رشیدالدین به احیای آثار سابق و انشای قوانین تازه و تعیین حکام می‌پردازد و تا آغاز دوره ابوسعید بهادر نیز در این مقام باقی می‌ماند.

رشیدالدین فضل‌الله از جمله بزرگترین رجال تاریخ ایران است. وی را می‌توان احیا کننده آثار پیشینیان و بانی آثار جدید و مؤلفی نامور و کم‌نظیر و دانشمندی بزرگوار و گرانقدر و نویسنده‌ای توانا و فاضل دانست که نه تنها وزیری مدبر بود، بلکه درگاهش پناهگاه و ملجأ اهل علم و هنر هم به شمار می‌رفت و در نواحی مختلف ایران و مملکت ایلخانی، مدارس و مساجد و دارالسیاده‌ها و کتابخانه‌ها و موقوفات بسیاری احداث کرد و نام نیکی از خود به یادگار گذاشت.

وی، بالاخره در جمادی الاول ۷۱۸، بر اثر تحریکات و بدگویی‌ها و سعایت‌های تاج‌الدین علیشاه و مخالفت برخی از امیران مغول، در سن هفتاد و سه سالگی به دستور سلطان ابوسعید، پسر خدابنده، نهمین پادشاه ایلخانی، کشته شد و ثروت و دارایی و املاک او مصادره شد.

شیفتگی وی به کتاب:

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همچون بعضی از اهل علم و سیاست، شیفته کتاب و علم و فرهنگ بود و قسمت مهمی از عمر گرانبهای خویش را در جمع و تدوین و تألیف و تصنیف کتاب‌ها و رساله‌های مختلف صرف کرد و از این راه آثار متعددی فراهم آورد که همگی آنها، به نسخه‌های مختلف از مجموعه‌های

رسایل و کتب و یا رساله‌های منفرد، در موقوفات خودش به نام «ربیع رشیدی» گرد آمده بود و نسخه‌هایی از آنها در ممالک پراکنده بود. در اینجا لازم است نکاتی را در مورد «ربیع رشیدی» که از جمله مستحذات وی مجموعه‌ای از مؤسسات خیریه بود بیان کنیم:

ربیع رشیدی محله‌ای بود در کناره شهر تبریز، شامل مؤسسات مختلف و گوناگونی مانند مسجد و مدرسه، خانقاه، دارالشفاء، دار السیاده، کتابخانه، بیمارستان، بناهای خیریه و گنبد و بارگاهی جهت خواجه رشیدالدین که پس از فوت در آنجا به خاک سپرده شد. در این محله، با صرف مخارجی هنگفت، رودخانه سرارود را از میان سنگ‌ها عبور داده و به آنجا آورده بودند.

خواجه با اینکه به تنظیم امور دیوانی چنان مملکت عریض و طویلی مشغول بود، با این حال، همیشه مشغول تحقیق و تألیف بود و در بیشتر اوقات، خود را وقف نوشتن کتاب معروف جامع التواریخ نموده بود، به شکلی که از اول صبح بعد از ادای فریضه صبحگاهی تا طلوع آفتاب به نگارش این تاریخ مشغول بود. میزان زحمات و عشق وافر او به امور خیریه و کارهای نیک و شیفتگی وی به کتاب از دو نامه‌ای که اشاره می‌شود، مشخص است:

۱. در نامه‌ای که در جواب صدرالدین محمد ترکه نوشته است از ربیع رشیدی و کتابخانه آن مجموعه سخن می‌گوید. در این نامه آمده است که حدود شصت هزار مجلد کتاب علمی و تاریخی و دیوان شعر در این کتابخانه گردآورده شده و هزار نسخه قرآن هم در این کتابخانه یافت می‌شود که به خط خوشنویسان آن روزگار و خوشنویسان پیش از آن است که تنها ده نسخه به خط یاقوت مستعصمی، و ده نسخه به خط ابن مقله، بیست نسخه به خط احمد سهروردی و بقیه‌اش به خط خطاطان و خوشنویسان آن روزگار کتابت شده است. و این نشان می‌دهد که خواجه تا چه حد شیفته کتاب بوده و از اطراف و اکناف، همت به

گردآوری و تهیه کتاب‌ها و نسخه‌های مختلف از قرآن مجید کرده است. ۲. در نامه‌ای دیگر که خواجه به فرزند خود، سعدالدین که در آن روزگار حاکم قنصرین بود، نوشته، از اختتام و پایان کار ربع رشیدی خبر داده و نوشته است که در این محله و مجموعه موقوفی که ساخته و بنا نهاده: ۲۴ کاروانسرا، ۱۵۰۰ دکان، ۳۰۰۰۰ خانه، یک کتابخانه مجهز و مشتمل بر شصت هزار مجلد کتاب و قرآن، به علاوه باغ‌ها، حمام‌ها، انبارها، آسیاها و مغازه‌ها و کارگاه‌های کاغذسازی و ضرابخانه وجود دارد و کارگران و صنعتگران را از هر شهر و دیار و مملکت که امکان داشته، طلبیده و در آنجا گرد آورده و اضافه بر آن، قاریان قرآن، مؤذنان، حکیمان، حکما و دانشمندان را از اطراف و اکناف دعوت کرده و آنها را در «کوچه علما» مسکن داده و تعداد شش هزار نفر طلبه و پنجاه نفر پزشک هندی، چینی، مصری و شامی که هر یک از آنها ملتزم و مکلف به ده نفر شاگرد بودند، در این محله و مجموعه دور هم فراهم آورده است.

این گروه از علما و اهل تصوف و اطبا و حکما و طلاب در این مجموعه مشغول به کار و تعلیم و تعلم بودند. در ربع رشیدی شماری مستنسخ و نسخ و وراق گرد آمده بود که آثار متعدد خواجه را استنساخ کرده و نگهداری می‌کردند و علاوه بر آن آنچه را که تألیف کرده بود از فارسی به عربی و از عربی به فارسی ترجمه کرده و در چند نسخه استنساخ می‌نمودند و از آنها نسخه‌هایی به بلاد مختلف می‌فرستادند.

محله ربع رشیدی و قلعه رشیدی تبریز که در شمال شرقی شهر قرار داشت در دامنه کوه سرخاب، واقع شده و به «عینعلی» معروف و به «ربع رشیدی» موصوف بود و در زبان اهالی تبریز به «رشیدی» معروف و موسوم شده بود و در بنیان آن مجموعه و محله، سرمایه هنگفتی خرج شده و موقوفات بسیاری بر آن وقف و تخصیص یافته بود.

ربع رشیدی پس از قتل خواجه، توسط حکومت و مخالفان خواجه با همه اموال و اسباب و اماکن و کتاب‌های موجود در آن و آثار خود خواجه مصادره و غضب شد و بعدها ویران گردید و به قولی، کتاب‌های خود خواجه و برخی آثار دیگر علما که در آن گرد آمده بود، در آتش سوختند و از آن کتابها و موقوفات، دیگر اثری نمانده است. البته، خواجه، جز در تبریز، در دیگر شهرها و اماکن هم مدارس و کتابخانه‌ها و مساجدی بنا نهاد که از آن میان می‌توان به مدرسه رشیدیّه یزد اشاره کرد.

خلاصه آنکه خواجه در ترویج علم و بزرگداشت عالمان و تأسیس مدارس سیار و تعظیم سادات و مشاهد ائمه اطهار، مساعی جمیله‌ای نمود و گام‌های بلندی برداشت.

علامه حلی در رساله فی جواب سؤالین که به دو سؤال خواجه رشیدالدین پاسخ گفته از وی به بزرگی یاد کرده و با تعبیراتی زیبا و متقن او را ستوده که خود دلیل بر شیعه بودن خواجه است.

به هر حال، همه این امور خیریه نشانگر عظمت و بزرگواری این مرد فرهیخته و دانشور و دانش پرور بود که شیفته علم و فرهنگ و اهل علم و کارهای خیریه و نیکوکاری بود و گردآوری آن همه آثار گذشتگان که فقط در کتابخانه مجموعه ربع رشیدی بالغ بر شصت هزار جلد کتاب و هزار نسخه قرآن مجید می‌شده و همچنین احداث کتابخانه‌هایی در دیگر شهرها دلیل بر شیفتگی بسیار وی به کتاب بوده است.

چنانکه اشاره شد، او نه تنها شیفته کتاب و گردآوری آن بود، بلکه شیفته مطالعه و تألیف و تصنیف نیز بود و همان گونه که اشاره کردیم، کتاب جامع التواریخ خویش را در فاصله میان هنگام اذان صبح و طلوع آفتاب یعنی ما بین الطلوعین نوشته است.

آثار و تألیفات خواجه رشیدالدین عبارت است از: الاحیاء و الاثار در علم فلاح

که مختصر آن با عنوان علم فلاح، به کوشش نجم الدوله در ۱۸۸ صفحه، در تهران و در سال ۱۳۲۴ قمری، چاپ و منتشر شده است؛ جامع التواریخ که با عناوین تاریخ غازانی و جامع رشیدی هم شهرت دارد و برخی از اجزا و بخش‌های مختلف این اثر به کوشش برخی از مستشرقان روسی، آلمانی و فرانسوی با عناوین جامع التواریخ و تاریخ مبارک غازانی، در سال‌های ۱۸۳۶، ۱۸۴۴، ۱۸۴۷، ۱۸۵۸، ۱۸۸۸، ۱۹۱۱، ۱۹۲۹، ۱۹۴۰، ۱۹۴۱ و ۱۹۵۷ م در اروپا و در سال‌های ۱۳۱۳، ۱۳۳۶، ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ ش در تهران، به زیور طبع آراسته شده است. بخش‌های چاپ شده، در مورد تاریخ قبایل مختلف مغول و اتراک، تاریخ اجداد چنگیز و خود چنگیزخان مغول، جانشینان چنگیز تا هلاکو، تاریخ زندگانی هلاکو، داستان غازان خان، اوکتای قآن تا تیمور قآن، تاریخ طبرستان و گیلان، اباقآن و سلطان احمد و ارغون‌خان و گی خاتون، مقدمه جامع التواریخ، تاریخ سلطان محمود، تاریخ دیلمان و آل بویه و سامانیان، تاریخ فرقه اسماعیلیان الموت و تاریخ افرنج یا تاریخ فرنگ است؛ مفتاح التفاسیر یا تفسیر قرآن یا تفسیر رشیدی؛ رساله سلطانیه؛ دیوان شعر؛ جامع التصانیف؛ الرشیدی؛ لطائف الحقائق فی العقائد؛ التوضیحات فی العقائد التوصیف و بالآخره کتاب مکاتبات رشیدی که به کوشش محمد ابرقوئی و به تصحیح محمد شفیع لاهوری، در سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۷ ق، در لاهور چاپ و منتشر شده است.

۱۵۲. سلطان ملک مؤید هزبرالدین دواودین ملک مظفر یوسف بن عمر بن علی

۱۵۲. ذیل تاریخ الاسلام ذمبی (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ ذیل العبر، ص ۱۲۰؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۳۴۰؛ دول الاسلام، ۲/۲۲۶؛ المختصر فی اخبار البشر، ۴/۹۱؛ تاریخ سلاطین الممالیک، ص ۱۷۳ (سنه ۷۲۲)؛ مرآة الجنان، ۴/۲۶۱؛ طبقات الشافعیة الكبرى، سبکی، ۹/۱۰۲؛ نثر الجمان، ۲/ برگه ۱۵۲ ب؛ تاریخ حوادث الزمان، ابن جرزی، ۲/۸۵ - ۸۶ الوافی بالوفیات، ۱۳/۵۰۱؛ اعیان العصر، ۳/۳۵۱ - ۳۵۳؛ فوات الوفيات، ۱/۲۱۴؛ درة الاسلاک، ۱/ برگه ۲۲۵؛ تذکره النبی، ۲/۱۲۲؛ العقود اللؤلؤیة، ۱/۲۴۰ و ۲/۳۵؛ غایة الامانی، ۱/۴۹۴؛ السلوک مقریزی، ۲/۲۳۴؛ الدرر الكامنة،

بن رسول عزیزالدین ترکمانی الاصل، صاحب الیمن (متوفی ۷۲۱ ق / ۱۳۲۱ م)، پادشاه یمن که دوستدار علم و عالمان بود.

تاریخ تولدش دانسته نیست و همچنین مشخص نیست که در کجا متولد شده است، فقط می‌دانیم که اصل وی ترکمانی است و پدرش پادشاه یمن بوده و خود او و برادرش هم به سلطنت یمن رسیدند. او از کسانی مانند محب الدین طبری و همقطاران او کسب فیض کرد و علوم متداول را فرا گرفت.

ملک مظفر هنگامی که زنده بود، پسران خود، ملک اشرف و ملک مؤید را به عنوان جانشینان خویش معرفی کرد. مؤید از این کار پدر به شدت ناراحت شد و از یمن خارج گردید و به دریا رفت و آنگاه که پدرش در سال ۶۹۴ قمری، دیده از جهان فرو بست و اشرف مسلط بر اوضاع و پادشاه یمن گردید، مؤید از دریا به عدن برگشت و بر آن شهر تسلط و غلبه یافت. در مقابل، ملک اشرف، سپاهی را تجهیز کرد و فرماندهی آن را به پسر خویش سپرد و او را برای مقابله با مؤید برادر خود، به سوی عدن و به جنگ وی فرستاد، اما مؤید سپاه برادر خود را در هم شکست. سپس، مؤید به نزد برادرش ملک اشرف شتافت و از وی اطاعت کرد و سرسپردگی خود را ابراز نمود و چون در سال ۶۹۶ قمری برادرش ملک اشرف چشم از جهان بریست، مؤید به سلطنت رسید و پسربرادرش، الباهر، با او بیعت کرد و سر تعظیم فرود آورد.

از آن پس، وی به حکومت و سلطنت پرداخت، تا اینکه در ذی حجه ۷۲۱ به دیار باقی شتافت و در کنار برادرش در همان مدرسه‌ای که او دفن شده بود، روی در نقاب خاک کشید.

شیفتگی وی به کتاب:

او دوستدار خیر و نیکوکاری بود و همیشه به دیدار و زیارت صالحان می‌رفت

و به اهل علم و اهل فضل و ادب احترام می‌گذاشت. از این رو وقتی مردم شهرت خوشرفتاری او را شنیدند و فهمیدند که وی دوستدار علم و عالمان و اهل فضل و فضایل است، از اطراف و اکناف به نزد او شتافتند و او مقدم آنان را گرامی داشت. آنان که به نزد او می‌آمدند چون از اهل علم و ادب بودند و شیفتگی وی را به کتاب می‌دانستند، نسخه‌های مختلفی از کتاب‌ها و آثار عالمان را برایش هدیه می‌بردند و او در مقابل به آنها بخشش‌های فراوان می‌کرد تا بدین کار تشویق شوند. از آن جمله نوشته‌اند که شخصی نسخه‌ای از کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی را به وی هدیه نمود و او در برابر مبلغ ۲۰۰ دینار مصری به او داد.

ملک مؤید از این راه توانست کتاب‌های فراوانی از اطراف و اکناف گرد آورد و کتابخانه‌ای بسیار نفیس ایجاد کند که به نقل مورخان حدود صد هزار مجلد کتاب، در رشته‌های گوناگون علمی، در آن فراهم آمده بود و این نشان می‌دهد که او علاقه فراوانی هم به علما داشته و هم شیفته کتاب بوده است. چنانکه نوشته‌اند کتاب‌های کفایة المتحفظ و مقدمه باب شاد و التنبیه را مطالعه و حفظ کرده بود.

۱۵۳. نجم الدین ابو محمد حسن بن محمد بن کمال الدین محمد بن حسن بن محمد بن حسن قرطبی کرکی صفدی (۶۵۸ - ۷۲۳ ق / ۱۲۶۰ - ۱۳۲۳ م) عالم فاضل، منشی و خطیب بلیغ.

وی در کرک دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت و سپس عازم مصر گردید و در آنجا از عالمان آن دیار دانش آموخت. سپس به شام رفت و فقه و حدیث فرا گرفت و پس از آن به صغد بازگشت و در آنجا مستقر گردید و به تدریس و تبلیغ پرداخت و جمعی از وی دانش آموختند که از آن میان فخرالدین ابن مصری و بهاء الدین

۱۵۳. ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۲۰۶، ۲۰۹؛ الوافی بالوفیات، ۲۵۷/۱۲ - ۲۶۳؛ اعیان العصر، ۲۳۲/۲ - ۲۴۴؛ مرآة الجنان، ۲۷۰/۴؛ المنهل الصافی، ۱۳۴/۵؛ الدرر

بن امام المشهد را می‌توان نام برد، اما نامدارترین فردی که از او بهره گرفته است صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، صاحب کتاب الوافی بالوفیات است که به تفصیل شرح استاد خود را در آن کتاب نوشته و پنج صفحه از اشعار او را نیز آورده است.

پدرش خطیب قلعه صفد بود و او به نیابت از پدر خود به خطابه در قلعه صفد می‌پرداخت و در همان صفد نیز به کتابت انشا مشغول بود تا آنگاه که امیر سیف الدین بتخاض به صفد آمد و شیخ شهاب الدین بن غانم نیز با او بود. زین الدین عمر بن حلاوات را شیخ نجم الدین صفدی نزد خود آورده بود که می‌نوشت و به این کار مشغول بود، تا اینکه بین آنان و بین قاضی شرف الدین حاکم صفد و دیگران اختلاف افتاد و آنان با هم اتفاق کردند که زین الدین که نایب نجم الدین بود در کتابت انشا و توقیع، از آن پس وی به جای نجم الدین باشد و نجم الدین فقط خطیب جامع صفد باشد. پس از این واقعه، او را مورد اذیت و آزار قرار دادند و او پنهانی به دمشق رفت و امیر سیف الدین بلبان جوکندار در دمشق که او را در صفد می‌شناخت، وی را استخدام کرد که در دیوان انشای دمشق مشغول به کار شود.

قاضی محی الدین بن فضل الله که به امانت‌داری او اعتماد و اطمینان داشت، وی را به خود نزدیک کرد و گرامی داشت و نزد او به کتابت مشغول بود و خطابت مسجد جامع جراح در دمشق به او واگذار شده بود.

امیرسیف الدین کرای نیز وقتی به عنوان نیابت حکومت به دمشق آمد، چون نجم الدین را هنگامی که در صفد بود می‌شناخت و به امانت‌داری وی اعتماد داشت، او را بسیار مورد احترام و اکرام قرار داد و متولی امور کتابت خود نمود و چنان به وی نزدیک شد که به او منسوب گردید و از این راه رنج بسیاری برد و به مخدوم خود نصایحی کرد که امیر سیف الدین با دمشقیان دشمن شد و این امر مردم دمشق را بر او شوراند و چون سیف الدین دستگیر گردید، نجم الدین پنهان شد و نجات یافت و به صفد بازگشت و دوباره به امر خطابه و کاتبی دیوان انشا منصوب و مشغول به کار شد و بار دیگر پس از مذاکرات بسیار، وی و زین الدین بن حلاوات، مشترکاً به کار

پرداختند و مدتی چنین بود تا اینکه میان آنان اختلاف بالا گرفت و هر دو به دمشق فرا خوانده شدند و امیر سیف الدین تنکز، آن دو را مخیر کرد که هر یک وظیفه‌ای را به عهده بگیرند و نجم الدین همان امر خطابه قلعه صغد و جامع شهر صغد را به عهده گرفت و زین الدین در امر دیوان انشا و کتابت و توقیع باقی ماند.

نجم الدین مدت‌ها به امر خطابه مشغول بود تا اینکه در ماه رمضان ۷۲۳؛ با مرگ ناگهانی دیده از جهان فرو بست و در همان شهر به خاک سپرده شد. صفدی در تعریف و توصیف از او گوید: هرگز به گوشم نخورد خطیبی که فصیح‌تر از او باشد و کلام و سخن او چنان تأثیر عمیق و شگفتی داشت که گوش را می‌نواخت و به دل می‌نشست.

خط او نیکو و زیبا و نظم وی به غایت سریع بود. نظمش رشیق‌تر از نثرش بود و بر انشا و کتابت قدرت فراوان داشت. او اشعری القصیده و شافعی مذهب بود.

شیفتگی وی به کتاب:

نجم الدین دوستدار اهل علم بود و نسبت به شاگردان خویش و طالبان علم، شفقت فراوانی داشت و به آنان احترام می‌گذاشت و گروهی از فضلا و طالبان علم نزد او دانش آموختند و کمتر کسی بود که در درس او شرکت کند و عالم و آگاه و متنبه نشود. صفدی که از شاگردان اوست درباره وی نوشته است که در مبادی تعلیم کسی را مانند وی ندیدم، چنانکه در حین درس، ذهن و فکر کسانی که نزد او درس می‌خواندند را باز می‌کرد و راه‌های استفاده‌های فکری آنان را می‌گشود و کسی را مانند وی در تطبیق قواعد علم نحو بر قواعد علم منطق ندیدم که چنان استاد باشد. وی مردی عفیف و پاکدامن بود. صفدی و دیگران در مورد شیفتگی و حرص و ولع نجم الدین نسبت به کتاب و عشق بازی با کتاب، به صراحت نوشته‌اند و گفته‌اند که وی دوستدار کتاب بود، در گردآوری و تهیه کتاب‌های نفیس، حرص و ولع فراوان داشت و در این راه مبالغه می‌کرد.

سابقه تواریخ منظوم فارسی

پروفسور سیدحسن امین

به نظم درآوردن تاریخ ایران سنتی کهن در زبان فارسی است. برای ارائه نمونه‌هایی از تواریخ منظوم ایران، متون پارسی ذیل به اختصار تام در اینجا، به سلسله مراتب تاریخی، معرفی می‌شود:

۱- حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ ق)، در شاهنامه پس از بخش‌های اساطیری و پهلوانی، بخشی تاریخی دارد و به همین جهت، مهم‌ترین متن ادبی همه اعصار برای ایرانیان است؛ هر چند مضامین آن اعتبار تاریخی - به مفهوم «تاریخ واقعی» و مستند - ندارد و باید آن را از مقوله «تاریخ یادبودی» شمرد.

۲- شاعری ناشناخته در عصر سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱ - ۵۵۲ ق/ ۱۱۱۷ - ۱۱۵۷ م) فتوحات سلاطین سلجوقی را در قالب مثنوی بلندی با عنوان سنجرنامه به نظم درآورده است.

۳- شهریارنامه عثمان مختاری غزنوی (وفات ۵۴۹ ق)، تصحیح جلال همایی و بعدها غلامحسین بیگدلی که البته قسمت اعظم آن داستان حماسی و نه تاریخ منظوم است.

۴- شمس‌الدین کاشانی، شهنامه غازانی را به دستور غازان‌خان مغول (وفات ۷۰۳ ق)

در موضوع تاریخ جهان بر اساس جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله به نظم درآورد. شاعر در این منظومه، به اقتضای وزن، از غازان به «غزان» تعبیر کرده و گفته است:

چو شد نظم تاریخ ترکان تمام غزان خواست کز نظم یابد نظام

۵- حمدالله مستوفی (از مورخان عصر ایلخانی و از همکاران خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی)، تاریخ منظومی با عنوان ظفرنامه را در پنجاه هزار بیت در ۷۳۵ ق به رشته نظم درآورده است که شامل تاریخ اسلامی از ظهور پیامبر تا زمان حیات حمدالله مستوفی می‌شود و شاعر مورخ آن را به غیاث‌الدین محمد وزیر (فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله) هدیه کرده است. مستوفی ظفرنامه خود را به اقتضای شاهنامه فردوسی ساخته چنانکه در همان ابتدای کلام گفته است:

ظفرنامه کن نام این نامه را بدین تازه کن رسم شهنامه را

۶- شرف‌الدین علی یزدی متخلص به شرف (وفات ۸۵۸ ق) مؤلف ظفرنامه تیموری و سراینده فتح‌نامه صاحب قرانی، تاریخ دنیای شرق را در دو جلد به نظم درآورده است.

۷- شاعری با تخلص نامی در قرن نهم هجری تاریخ سلسله شبانکاره را با عنوان دفتر دلگشا به نظم درآورده است.

۸- ربیعی پوشنگی تاریخ پادشاهان آل کرت را با عنوان کرت‌نامه به نظم درآورد.

۹- شهاب‌الدین عبدالله بیانی کرمانی مشتهر به مروارید (وفات ۹۲۲ ق) و از شاعران عصر صفوی، تاریخ ایران را بر اساس اطلاعات موجود در آن زمان از آغاز تا عصر خویش، در منظومه‌ای در قالب مثنوی ریخته است.

۱۰- عبدالله هاتفی خرجردی (وفات ۹۳۷ ق) که خواهرزاده عبدالرحمان جامی

است، تاریخ فتوحات تیمور را به نام ظفرنامه تیمور = تمرنامه برای سلطان حسین بایقرا و همچنین کشورگشایی شاه اسماعیل را به نام اسماعیل نامه سروده و از جمله گفته است:

ز خون دلیران و گرد سپاه زمین گشت سرخ و هوا شد سیاه
تبرزین به خون یلان گشت غرق چو تاج خروسان جنگی به فرق

۱۱- شاعری دیگر مثنوی حماسی بلندی را با عنوان جام گیتی نما در تاریخ جهان از آدم و شیث و نوح گرفته تا حضرت محمد و دوران غیبت کبری در چهل هزار بیت ساخته است که یک بیت آن درباره ابوجهل چنین است:

به خنجر کنم سینه خویش ریش گشم خویشتن را به شمشیر خویش

۱۲- قاسم قاسمی گنابادی، در فتوحات شاهرخ تیموری، شاهرخ نامه را و در فتوحات شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، اسماعیل نامه و طهماسب نامه را سروده است که قسمت اول آن در ۱۰۲ صفحه در ۱۲۸۷ ق در هند چاپ شده است. نمونه شعر او این است:

اگر گفت فردوسی نامدار حکایات جمعی ز دین برکنار
من امروز استاد فردوسی ام چه حاجت که گردون نهد کرسی ام

۱۳- میرزا زکی مشهدی مثنوی در نجف را پس از فرار به نجف در فتنه افغانان و سقوط اصفهان ساخته است.

۱۴- ملا محمدعلی طوسی مشهور به فردوسی ثانی شاهنامه نادری را در تاریخ اواخر صفویه و فتوحات نادرشاه افشار سروده که به اهتمام احمد سهیلی در ۱۳۳۹ چاپ شده است.

۱۵- سیدصادق تفرشی که معلم و استاد رضاقلی میرزا (پسر نادرشاه افشار) بود تاریخ ایران پس از اسلام را به نظم درآورده ولی تمام نکرده است.

۱۶- سیدعلی جهرمی متخلص به فیاض، از شاعران عصر قاجار، تاریخ جهان

را از آغاز خلقت تا عصر خویش به فارسی به نظم درآورده است.

۱۷- فتحعلی‌خان ملک‌الشعرای صبا (وفات ۱۲۳۸ ق) هم شهنشاه‌نامه را برای فتحعلی‌شاه ساخته و تاریخ را با حماسه آمیخته است.

۸- احمد وقار شیرازی (وفات ۱۲۹۸ ق) (فرزند وصال شیرازی) بخشی از تاریخ ایران را به نظم درآورده که به سعی محمود طاووسی چاپ شده است.

۱۹- ظفرنامه ناصری اثر محمدحسین میرزا امیرالشعرای نادری که در سال ۱۳۴۶ چاپ شده است.

۲۰- ادیب پیشاوری (۱۲۶۰ - ۱۳۴۹ ق) قیصرنامه را در تاریخ جنگ جهانی اول ساخته است.

۲۱- عبدالحسین بهار کرمانی (۱۲۷۰ - ۱۳۱۴ ق) تاریخ‌نامه باستان را سروده است.

۲۲- رجبعلی تجلی (وفات دی‌ماه ۱۳۲۷) کنگاشنامه را سروده که تاریخ ایران را از سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا تا برکناری محمدعلی شاه شامل می‌شود.

۲۳- حبیب‌الله نوبخت (وفات ۱۳۶۵) به دستور عبدالحسین تیمورتاش تاریخ ایران را از جایی که فردوسی تمام کرده آغاز کرده و تا عصر رضاشاه رسانده است. دو مجلد از این کتاب با عنوان «شاهنشاهنامه پهلوی» در ۱۳۰۵ در تهران در قطع رحلی به چاپ رسید و بقیه آن گویا به اتمام نرسید.

۲۴- در عصر محمدرضا شاه پهلوی هم تعدادی منظومه‌های مدح‌گونه به عنوان تاریخ عصر پهلوی به رشته نظم درآمد؛ از جمله: «شاهنامه پهلوی» اثر مرتضی هوشنگ ایل‌بگی (هما)، در ۱۵۵ صفحه به قطع رقعی، چاپ ۱۳۴۴؛ «شاهنامه پهلوی» اثر بانو یمینی عظیمی، چاپ ۱۳۴۷؛ «شاهنامه ارتش پهلوی» اثر عبدالغفار غفاری، چاپ ۱۳۷۷؛ و «شاهنشاهنامه» اثر ابوالحسن هادیان (آتشکده)، چاپ ۱۳۵۱.

۲۵- سیدمجتبی کیوان اصفهانی (۱۲۹۱ - ۱۳۷۰) تاریخ ایران باستان را با عنوان

گاهنامه بر اساس تاریخ باستان پیرنیا به رشته نظم کشیده است.

۲۶- رحیم معینی کرمانشاهی (ولادت ۱۳۰۱، کرمانشاه) تاریخ مفصل ایران را از اواخر ساسانیان و حمله اعراب به ایران تا آخرین سال‌های سلطنت اشرف افغان به نظم درآورده و در هفت مجلد با عنوان شاهکار به چاپ رسانده است.

۲۷- سیدحسین امین ایران‌نامه را در تاریخ ایران از مدها و هخامنشیان تا سال ۱۳۸۸ سروده است.

علاوه بر این تاریخ‌های منظوم، منظومه‌های متعددی نیز به نام اسکندرنامه، حمله حیدری، مختارنامه، ابومسلم‌نامه و صدها فتح‌نامه وجود دارد که از بحث ما خارج‌اند. همچنین پارسی‌گویان شبه قاره هم تاریخ‌های منظوم متعددی ساخته‌اند، مانند شاهنامه غالب دهلوی.

الأسئلة اليوسفية

مجموعه مناظره قاضی نورالله شوشتری و میریوسف حسینی استرآبادی

علی حیدری یساولی

دستنویس شماره ۱۲۶۱۰ کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی (ره)، با عنوان «جوابات میرزا یوسف علی» - در برخی از منابع «الأسئلة اليوسفية»^۱ - در موضوع عقاید و به زبان فارسی است که با خط نسخ خوانا در ۱۴۸ برگ کتابت گردیده و توسط کاتب و جامع آن، عبدالرحیم حسینی خفری بغدادی (قرن ۱۲ هـ) این گونه معرفی شده است: «این مناظره ای است که میان امیر یوسف علی الحسینی الاسترآبادی و قاضی نورالله الحسینی الشوشتری در باب اطلاع حضرت پیغمبر بر ضمائر جمیع مردمان در جمیع احوال، واقع شده». (ک ۱، الف) این مناظره در ۲۳ رقعہ است (۱۲ رقعہ از آن میریوسف علی و ۱۱ رقعہ از آن قاضی نورالله) و بر اساس دستنویس مورد نظر، این گونه ترتیب یافته است:

۱) رقعہ میریوسف علی: گ ۱، ب - ۳، الف؛

۲) جواب قاضی نورالله: گ ۳، ب - ۴، ب؛

۱. این اثر از سوی نگارنده تصحیح و آماده چاپ شده است.

- ۳) رقعة میریوسف علی: گ ۵، الف - ۷، الف؛
- ۴) جواب قاضی نورالله: گ ۷، الف - ۸، الف؛
- ۵) رقعة میریوسف علی: گ ۸، الف - ۱۳، الف؛
- ۶) جواب قاضی نورالله: گ ۱۳، الف - ۱۵، ب؛
- ۷) رقعة میریوسف علی: گ ۱۵، ب - ۱۸، الف؛
- ۸) جواب قاضی نورالله: گ ۱۸، الف - ۲۳، الف؛
- ۹) رقعة میریوسف علی: گ ۲۳، الف - ۲۵، الف؛
- ۱۰) جواب قاضی نورالله: گ ۲۵، الف - ۲۹، الف؛
- ۱۱) رقعة میریوسف علی: گ ۲۹، الف - ۳۶، ب؛
- ۱۲) جواب قاضی نورالله: گ ۳۶، ب - ۵۰، الف؛
- ۱۳) رقعة میریوسف علی: گ ۵۰، الف - ۵۰، ب؛
- ۱۴) جواب قاضی نورالله: گ ۵۰، ب - ۵۲، ب؛
- ۱۵) رقعة میریوسف علی: گ ۵۲، ب - ۸۳، ب؛
- ۱۶) جواب قاضی نورالله: گ ۸۳، ب - ۸۴، الف؛
- ۱۷) رقعة میریوسف علی: گ ۸۴، الف - ۸۴، ب؛
- ۱۸) جواب قاضی نورالله: گ ۸۴، ب - ۸۵، الف؛
- ۱۹) رقعة میریوسف علی: گ ۸۵، الف - ۹۰، الف؛
- ۲۰) جواب قاضی نورالله: گ ۹۰، الف - ۱۱۲، ب؛
- ۲۱) رقعة میریوسف علی: گ ۱۱۲، ب - ۱۴۶، الف؛
- ۲۲) جواب قاضی نورالله: گ ۱۴۶، الف - ۱۴۶، ب؛
- ۲۳) رقعة میریوسف علی: گ ۱۴۶، ب - ۱۴۷، الف.

دستنویس دیگر این مناظره در دانشگاه تهران، به شماره ۴۵۱۳ موجود است که در سال ۱۰۴۶ هـ. ق. کتابت شده است. این مجموعه را با عنوان «مباحث کتبی مابین

قاضی نورالله شوشتری و امیریوسف علی حسینی» می‌شناساند و در حاشیه بالای رقعۀ نخستین آن، عنوان «سؤال و جواب امیریوسف و قاضی نورالله» آمده است. همچنین در برگه آغازین دستنویس دانشگاه، این اثر این گونه معرفی شده است: «این نسخه نفیس و بی‌نظیر، سؤال و جوابی است که بین این دو عالم جلیل در یک موضوع علمی یعنی اشراف و اطلاع نبی و امام بر غیب پیش آمده و رفته‌رفته دامنه بحث توسیع یافته و به جدل و مشاجره و بالاخره به هتاک و ایراد کلمات و جملات زننده رسیده. ولی صرف نظر از این قسمت که موهن به مقام علمی هر دو بوده و بر قلم زبان ایشان جاری گردیده، مع الوصف میزان علم و فضل هر دو را بهترین برهان و تبحرشان در علوم مختلفه به خوبی هویدا است. و همچنین بعضی معلومات مفید و گرانبها و ممتع چه از حالات خود و چه از معاصرین و برخی نکات مهمه تاریخی از بزرگان و معاریف آن زمان که در هیچ منبع و مأخذ ضبط نشده به ما می‌دهد. نسخه دیگر این رساله و مکاتیب را نگارنده در جایی سراغ ندارد و برای تهیه سه مکتوب اول که افتاده است و جهت رفع این نقیصه به هر جا مراجعه نمودم، یافت نشد و همین نسخه در چاپ یکی از تألیفات قاضی که به وسیله سید جلال‌الدین محدث به عمل آمد، مورد استفاده شایان واقع و مدتی در نزد معظم‌له بود». معرف محترم دستنویس دانشگاه از وجود دستنویس‌های دیگر این اثر آگاهی نداشته، در حالیکه به جز دستنویس خوانا و کامل کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی(ره)، دستنویسی در کتابخانه آصفیه به شماره ۱۱۸۴ با عنوان «کتاب در فن کلام» موجود است که توسط همان کاتب دستنویس کتابخانه آیت الله مرعشی(ره) (عبدالرحیم حسینی خفری) کتابت شده است و از حیث شمار نامه‌ها نیز کامل است و اغلاط فراوانی را که در دستنویس دانشگاه به چشم می‌خورد ندارد.

این مناظره به صورت نامه‌نگاری و رد و بدل رقعه‌هایی^۱ میان دو تن از عالمان

۱. و به قول قاضی نورالله در رقعۀ ششم او، گ ۳۶، ب: «رقعه‌کاری».

شیعی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم، در حوالی شهر لاهور (محل قضاوت قاضی نورالله) در حدود سال ۱۰۰۶ هـ. ق است. این تاریخ از آنجا به دست می‌آید که میریوسف در پایان یکی از کتاب‌هایش به نام فوحات القدس^۱ - که در مقابل نفحات الانس جامی به رشته تحریر درآورده - از چهل سال به سر بردن در هندوستان دم می‌زند و این در حالی است که تاریخ پایان نگارش این کتاب ۱۰۱۱ هـ. ق است؛ پس وی می‌باید به سال ۹۷۱ هـ. ق وارد هندوستان شده باشد. از طرفی در یکی از رقعها، به گذشت سی و پنج سال از تاریخ هجرت خویش از استرآباد اشارت می‌کند و می‌گوید: «... اول اعتراض ایشان فرو گذاشت آداب بود و این عجب نیست از کسی که سی و پنج سال تارک باشد». بنابراین وقتی سی و پنج سال را به سال ۹۷۱ بیفزاییم، سال ۱۰۰۶ به دست می‌آید.

میریوسف در رقع سوم خود به قاضی نورالله می‌نویسد: «سیادت و نقابت پناها، افادت و افاضت دستگاہا، بعد از وظایف دعاگویی و اخلاص، مضیع اوقات فائض البرکات می‌گردد که چون در این ظلمت‌آباد چنان کسی که نور هدایت از جبین او ساطع و لامع باشد کم است، بنده در بادی عطالت و بطالت سرگردان است و حیران و همواره جویای رهنمای خضرپیمای بوده؛ چون ایشان به این حدود تشریف ارزانی داشتند داعیه آن بود که با وجود موانع از صحبت و توجه ایشان بعضی از مجهولات را معلوم کند».

البته منظور میریوسف از «موانع صحبت و توجه» می‌تواند فاصله و دوری وی که در شهر آگره به سر می‌برده^۲ و یا بیماری لقوه و ناشنوایی اش بوده باشد.

۱. نک: فوحات القدس، دستنویس کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی (ره)، ش ۵۵۵، کتابت ۱۰۵۴ هـ. ق. میریوسف این کتاب را در پانزده طبله، در مناقب و کرامات اهل بیت (ع) تصنیف کرده است.

۲. میریوسف در پایان کتاب فوحات القدس می‌نویسد: «قد فرغت من تألیف هذا الكتاب ... فی

میریوسف چنانکه از همین مجموعه مناظره و دیگر آثارش نمودار است ناشنوا بوده و او را یوسف اصم^۱ می‌گفته‌اند. او در رقعه یازدهم خود می‌آورد: «... بلیات محض عطیات است و خدای تعالی آن را مخصوص انبیا و اولیا و کسانی که به ایشان مشابعت و مماثلت دارند گردانیده. و شیخ آذری در این مقام بیتی در مرثیه حضرت امام حسین(ع) دارد؛ نظم:

آری بلا فراخور هر ناقبول نیست درّی است کان عطیه صاحب قبول شد

فی الحقیقه بنده را در این عارضه شکر واجب است که از شنیدن مزخرفات اهل زمان و لغو به تدارک ایشان فارغ است. در دبستان رباعی‌ای داریم و آن این است:

در کشور هند اگرچه کر گردیدم وز دست کری هزار محنت دیدم
شادم ز کری از آنکه تا کر گشتم هرگز ز کسی عیب کسی نشنیدم

و در دیوان باعث الوصال مطلعی دارم و آن این است:

گر ز تقدیر سمیع لم یزل گوشم کر است در دهان اما زبانم ذوالفقار حیدر است

(رقعه یازدهم میریوسف: گ ۱۳۵، ب - ۱۳۶، الف)

یکی از دو طرف مناظره، قاضی نورالله شوشتری، عالم شیعی شهید به سال ۱۰۱۹ هـ. ق است که شرح حال و آثار وی اظهر من الشمس است، اما در همین چند رقعه نه چندان مفصل مطالب ارزشمندی درباره وی روشن می‌گردد که در منابع دیگر به چشم نمی‌خورد. از میان آنها، موارد زیر شایان توجه است:

الف) دیدگاه قاضی نورالله درباره «علم امام» و آوردن بیت‌هایی از سعدی - که

یوم الاثنین خمسة عشر من ذی القعدة الحرام فی سنة الف و احدى عشر من الهجرة النبویة ... فی دار الخلافة اکره - صانها الله عن الشر و الفساد - .

۱. عرفات العاشقین، دستنویس کتابخانه ملی، حاشیه برگ ۱۲۰۴: «عزیز مصر معانی و نامرادی، یوسف سخندانی و پاکنهادی، میریوسف اصم استرآبادی».

وی را « عارف شیرازی » می خواند - به عنوان دلیل: « مخفی نماند که حضرت رسالت پناه بر ضمایر جمیع مردمان در جمیع احوال اطلاع نداشته اند؛ دلیل بر این آن است که عارف شیرازی فرموده:

یکی پرسید ازان گم کرده فرزند	که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است	دمی پیدا و دیگر دم نماند
گهی بر طارم اعلی نشینم	گهی بر پشت پای خود نبینم

و در اصول عقاید دینیّه هیچکس این دعوی نکرده که انبیا بر ضمایر بشر در جمیع احوال اطلاع داشته اند، بلکه تصریح کرده اند که انبیا علی الاتصال منتظر وحی می بوده اند.^۲ (رقعه قاضی؛ گ ۴، الف و ب)

ب) دیدگاه قاضی نورالله درباره شیخ ابوعلی طبرسی و راوی «خطبة البيان» منسوب به امیرالمومنین علی(ع): «... شیخ مذکور در میان طایفه امامیه ملقب به ثقة الاسلام و رئیس مفسران اعلام است و آنچه او در تفسیر خود مقدم بر دیگر اقوال و روایات آورده باشد مجال قدح در آن کمتر است از مجال قدح در راوی خطبة البيان که راوی آن معلوم نیست». (رقعه چهارم قاضی؛ گ ۲۲، الف)

ج) ذکر مناظره میرفخرالدین حسینی مشهور به سماکی استرآبادی و ملا ابوالحسن کاشی در سبزواری: «شنیده باشند که در سبزواری در میان مرحوم میرفخرالدین استرآبادی و مرحوم ملا ابوالحسن کاشی مناظره واقع شده و ملا

۱. گلستان سعدی، تصحیح شادروان یوسفی، باب دوم، ص ۹۰.

۲. قاضی نورالله در رقعه ششم خود، گ ۴۴، الف و ب درباره دلیل آوردن شعر شیخ سعدی می گوید: «استناد فقیر به شعر شیخ سعدی از آن حیثیت است که آن شعر متضمن قصه حضرت یوسف است که در احسن القصص مذکور شده و چون قصه حضرت یوسف در قرآن مذکور است طول تمام داشت جهت تذکره به همان شعر اقتصار نمود».

ابوالحسن چون در آن مناظره مدعی بود نه مرتبه استدلال [نمود] و میرفخرالدین نه مرتبه بر دلایل او منع کرد و در مرتبه نهم ملا ابوالحسن منصب بحث خود را فراموش کرده، بر سند منع میرفخرالدین منع کرد و گفت: چرا نتواند بود که چنین باشد؟ مرحوم میرفخرالدین قطع بحث نموده به او گفتند که: به مدرسه باید رفت و آداب بحث آموخت. و دیگر ملتفت بحث او نشدند و ملا ابوالحسن به واسطه این بی ادبی در میان طلبه رسوا شد و تا الحال طلبه این واقعه را در میان یکدیگر بر سبیل تنبیه و تذکیر مذکور می سازند». (رقعه ششم قاضی؛ گ ۳۷، ب - ۳۸، الف)

۸) نظر قاضی نورالله درباره ملا کاشفی و شیعی سبزواری (نویسنده مصابیح القلوب): «از عجایب آنکه سندهای فقیر را که آیات باهره و کتب معتبره ذکر نموده، ناقص عیار قصور نمودند و آنچه خود در مقام استدلال از تفسیر کاشفی که جهت میرعلیشیرِ خارجی نوشته و از مصابیح القلوب که مرد مداح معرکه گیری بوده و از مقصد الاقصی و مانند آن در کتب مجهول نقل نمودند، زر تمام عیار نام آنها نهادند^۱». (رقعه ششم قاضی؛ گ ۳۸، ب - ۳۹، الف)

۱. میریوسف در رقعۀ هشتم خود، گ ۶۱، الف - ۶۳، الف در پاسخ قاضی نورالله می نویسد: «آنکه قدح کاشفی کردند که به جهت میرعلی شیر خارجی نوشته، قدح را در او گنجایی نیست که عقیده او اظهر من الشمس است؛ شنیده باشند که مردم سبزواری ملا حسین را در زمان گرفته اند و گفته اند به مصاحبت میرعلی شیر ترک مذهب کرده. روزی ملا حسین در سبزواری بر سر منبر وعظ می گفت، در آن اثنا گفته که جبرئیل دوازده هزار بار به حضرت پیغمبر (ص) آمده. یکی گفته به حضرت مرتضی علی (ع) چند مرتبه آمده. ملا گفته که بیست و چهار هزار مرتبه. پرسید: به چه دلیل؟! گفته: به دلیل «انا مدینه العلم و علی بابها»؛ در وقتی که حضرت جبرئیل پیش پیغمبر آمد و رفت، از پیش مرتضی (ع) آمد و رفت، در آمدن دوازده هزار بار و در رفتن دوازده هزار بار. کسی که اینچنین باشد و روایتی کند چه جای طعن است و سخن در بحث امامت و مذهب و ملت و مسایل فقهیه مختلف نیست که به ملاحظه خارجی نوشته باشد و مقبول نباشد ... و آنکه صاحب مصابیح القلوب را قدح

ه) برحذر داشتن قاضی نورالله از خارجیان و غلات شیعه: «دیگر مخفی نباشد که غلات شیعه بسیار دعوی‌های بلند و سخنان بلند به آن حضرت نسبت داده‌اند، تا آنکه بعضی او را خدا گفته؛ و چون راوی خطبة البیان مجهول است، می‌تواند بود که آن خطبه را یکی از ایشان به آن حضرت نسبت داده باشد و همچنین می‌تواند بود که بعضی معتزله آن عبارت را به نام آن حضرت مشهور ساخته باشند تا عوام شیعه به نقل آن اقبال نمایند و آنگاه اقبال ایشان را به نقل و روایت آن، موجب تشیع و تجهیل طایفه شیعه سازند و بر خدام ظاهر است که جمیع آن اختلافات که در دین پیدا شد از احادیث کاذبه و اخبار موضوعه خارجیان و غلات است و در کتب رجال شیعه تنبیه بر فساد روایات بسیاری از غلات شیعه کردند، بلکه بعضی از اهل اسلام یک سوره قرآنی ترتیب داده می‌گویند که در قرآن است و عثمان آن را از قرآن انداخته؛ ظاهراً آن سوره به نظر شریف رسیده باشد». (رقعه ششم قاضی؛ ج ٤٦، الف و ب)

و) نظر قاضی نورالله درباره عطار نیشابوری و کتاب تذکرة الاولیاء: «... مسلم می‌داریم که او یس قرن مقبول و سیدالتابعین و شیخ عطار از اکابر موحدین معتقدین است، اما مسلم نمی‌داریم که مصنف تذکرة مشهور، جناب شیخ باشد و همچنان که نسبت آن تذکره به جناب شیخ مشهور است، قدحی که در نسبت او به شیخ کردند در میان اهل فضل و کمال مذکور است. می‌گویند که از تألیفات بعضی از مریدان شیخ است و بر تقدیر تسلیم می‌تواند بود که کسی که روایت عبارت او یس نسبت به جناب شیخ کرده باشد ثقة نباشد و از آنکه در امثال این

کردند که مرد مداح معرکه‌گیر بوده، می‌گوییم در اینجا سخن نمی‌گنجد، چرا که او مردی بود از مردم خوب سبزواری و کمال صلاحیت و فضیلت داشته و مسلم عصر خود بوده. بر تقدیر تسلیم که مداح و معرکه‌گیر بوده، مگر ندانستند که مداحی و معرکه‌گیری در اظهار فضایل حضرت امیر(ع) عین عبادت است؟!».

مقام شیخ عطار صحت و ضعف روایتی را نداشته باشد قدحی در بزرگی او نمی‌شود^۱». (رقعه هفتم قاضی؛ گ ۵۱، الف و ب)

ز) همنشینی و آشنایی قاضی نورالله با بسیاری از صاحب‌منصبان و دانشمندان و طلاب علوم دینی: «جزوی که ارسال داشته بودند، رسید؛ شریعت‌مآب قاضی شکور و سیادت‌مآب میرمحمد معصوم تبریزی^۲ و جمعی از طلبه حاضر بودند، یک صفحه از آن خوانده شد. آنچه بر طبق مدعای خود از آداب نوشته بودند مستحسن افتاد». (رقعه نهم قاضی؛ گ ۸۴، الف) «اگر حواله تحقیق آن مبحث به یکی از فضلاء این شهر مانند خدام قاضی و ملا جمال و امثال ایشان نمایند، فقیر ایستادگی دارد». (رقعه دهم قاضی؛ گ ۸۵، الف)

ح) اشاره قاضی نورالله به گوشه‌ای از نحوه مباحثه و مناظره عالمان از گذشته تا زمان خود که نشانگر گستره معلومات اوست: «خود ظاهر است که علما طرف مخالف خود را که معانده و مکابره کند و نامعقول گوید، به تعرض و تشنیع متعرض او می‌شوند؛ چنانکه حضرت نصیرالدین طوسی - طیب الله مشهده - در موضعی از کتاب تجرید^۳ [گفته]: و للمخالف مکابره بمقتضی عقله. و در موضع

۱. میریوسف در رقعه هشتمش، گ ۷۹، ب - ۸۰، الف می‌گوید: «آنکه نوشته بودند مشهور و معروف است که آن کتاب را نسبت به شیخ دادند و تصنیف او نیست، می‌گوییم و این بسیار دور می‌نماید؛ بنابر آنکه هر کس را آن قدر حالت باشد که چنان کتابی تصنیف کند، چه ضرور دارد که به نام دیگری کند؟ بلی در آن کتاب چیزهاست که نانوشتن آنها اولی بود، اما مخفی نیست که او ملاحظه تمام داشته و لهذا مثل آن سخنان ناخوش در مقدمه منطق الطیر هم آورده و ما معتقد آن سخنان نیستیم و می‌گویند که کتابخانه او را سوخته بودند ...».

۲. رقعه دهم میریوسف، گ ۸۷، ب: «... میرمحمد معصوم تبریزی که نوشته بودند، پیش ایشان تحصیل کرده، مثل ایشان شده».

۳. ناگفته نماند که قاضی نورالله، شرحی بر تجرید خواجه دارد که دستنویسی از آن را در کتابخانه حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) دیده‌ام.

دیگر تعرض به اشعری کرده و گفته: و النفسانی غیر معقول؛ یعنی اثبات کلام نفسی که شیخ اشعری نموده نامعقول است. و میر سید شریف در حاشیه شمسیه و حاشیه مطول و شرح مفتاح تعرض و تشنیع به ملا سعدالدین نموده و ملا سعدالدین در تلویح تعرض به صدرالشریعه بخاری نموده و گفته اعتراضات او در گوش اشعری مانند صریر باب و طنین ذباب [است] و تصنیف ملا جلال‌الدین محمد دوانی و میرغیاث‌الدین منصور شیرازی از دشنام مملو است و حکیم شمس‌الدین شهرزوری در تاریخ الحکماء آورده که امام فخرالدین رازی طالب علمان را در اثنای بحث دشنام می‌داد. و حال مرحومی علامی میرفخرالدین محمد استرآبادی و مرحوم شاه فتح الله و امثال ایشان از افاضل عصر بر همگان ظاهر است که در مشهد مقدس از ملا هما استرآبادی که شاگرد ملا شمس‌الدین محمد خفری بوده شنیده شد که روزی میان ملا شمس‌الدین محمد و ملا حاجی محمود تبریزی که هر دو از تلامذه ملا صدرالدین محمد بودند، مباحثه واقع شد...». (رقعه دهم قاضی؛ ج ۹۱، الف - ۹۲، ب)

ط) نقد قاضی نورالله از مثنوی‌های ملا ضمیری اصفهانی و ملاقات وی با میرحیدر معمای: «چنانکه ملا ضمیری اصفهانی که [در] غزل خسرو عصر بود، دو کتاب مثنوی تألیف نموده که به اتفاق سخن‌شناسان عراق و خراسان از آن دو مثنوی به غیر یک قطعه چیزی به کار نیاید و آن قطعه در جمیع مجموعه‌های اهل فهم نوشته می‌شود، بلکه اکثر آن را بر دارند و همگی مولوی مذکور را بر تألیف آن دو مثنوی تشنیع می‌کنند؛ چنانچه در این ولا که امیر حیدر معمای به لاهور آمدند، روزی فقیر از او پرسید که ملا ضمیری را چه باعث شد که در برابر شیخ نظامی و خسرو آنچنان گوید؟ در جواب گفت: مگر ملا ضمیری مثنوی گفته؟! و مراد او آن بود که مثنوی‌های مذکور آن قدر از رتبه طبع مولوی دور است که انکار نسبت آن به او باید کرد». (رقعه دهم قاضی؛ ج ۱۰۲، ب - ۱۰۳، الف)

ی) اشارت قاضی نورالله به تقیه نکردنش در پاره‌ای از تصانیف خود: « فقیر نام خود را در آن تصانیف ننوشته تا قربه الی الله باشد و ایضاً هرگز به کسی از مخالفان اظهار نکرده که آن تصانیف از فقیر است، بلکه می‌گوید که از طالب علمان عراق و فارس نوشتند. پس ضرر به فقیر چرا رسد؟ ... به اعتقاد فقیر درالملک هند به دولت پادشاه عادل جای تقیه نیست و اگر چه جای تقیه باشد بر امثال فقیر واجب نیست زیرا که کشته شدن امثال فقیر در نصرت مذهب حق موجب عزت دین است و صاحب شرع رخصت داده که چنین کسی تقیه نکند». (رقعه دهم قاضی؛ گ ۱۰۳، الف و ب)

ک) اشارت قاضی به دادن نسخه‌هایی از ردّ النواقض به ملا محمدامین و شیخ مبارک در کشمیر و لاهور: « به واسطه آنکه شیعه کشمیری هرگز تقیه نکردند و نمی‌کنند، لاجرم گاهی از مسأله امامت بحث در میان می‌آورند. چون ملا محمدامین در وقتی که فقیر به کشمیر رفته بود، به فقیر اختصاص می‌ورزید، در آن ایام مسوده ردّ النواقض را دیده بود، از فقیر طلبید و فقیر عذر کرد که بیاض نرفته. چون به لاهور آمدم، مکرراً کتابات نوشته، آن را طلبیده در جواب همان عذر نوشته شد. تا آنکه احمدبیک به کشمیر رفته، در میان ایشان مباحثات منعقد شد. در این مرتبه کتابتی به فقیر نوشته و در آنجا مذکور ساخت که اینچنین اجتماعی و مباحثه‌ای روی داده، اگر کتاب ردّ النواقض را نخواهید فرستاد فردای قیامت از شما پیش جد شما شکایت خواهم کرد. در این مرتبه چون از تصحیح آن فارغ شده بود، نسخه‌ای از آن به او فرستاد». (رقعه دهم قاضی؛ گ ۱۰۵، الف - ۱۰۶، الف) «و شیخ مبارک که دانشمند زمان خود بود و تتبع کتب شیعه نموده بود ... چون مطلع شد که فقیر بر آن رد می‌نویسم مجال نداد که بیاض رود و روز به روز نسخه مسوده را از فقیر می‌گرفت و به کاتب خود می‌داد که بنویسد». (رقعه دهم قاضی؛ گ ۱۱۱، الف و ب)

طرف دیگر این مناظره، میریوسف علی حسینی استرآبادی است که تا به امروز - به جز در عرفات العاشقین - از حوال و آثار وی اطلاعی در دست نبوده. ^۱ خوشبختانه از میان همین رقعها و دیگر آثارش چون فوحات القدس و معدن المناقب (دیوان قصاید وی؛ دستنویس کتابخانه حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی(ره)، به شماره ۱۰۹/۳۴) که نگارنده این مقاله به یافتن و شناسایی آنها دست یازید، نکات ارزنده و قابل توجهی از زندگی و احوال و آثار دیگر وی رخ می‌نماید:

میریوسف علی فرزند محمد، معروف به «یوسف اصم استرآبادی» از عالمان و شاعران شیعی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری است. وی اصل و نسب خود را این گونه بیان می‌کند: «بدان که فقیر حقیر از جانب والد، سادات رفیع الدرجات حسینی است و آباء و اجداد فقیر ملقب به کیا بوده‌اند و ایشان را سادات کیا می‌گفته‌اند و می‌ستوده‌اند و از جانب والده از سادات ذوی السعادات موسوی است و آباء و اجداد فقیر در دارالمؤمنین استرآباد به سادات شیرنک معروف و مشهورند، و شیرنک قصبه‌ای است از ملوک فخر عمادالدین در آن مملکت و مولد فقیر در استرآباد، موضع نرساباد است و آن قریه‌ای است در نواحی شهر مذکور و در آن قریه مقبره‌ای است که به زیارت سام مشهور است»^۲.

همچنین در دیباچه‌ای که بر مجموعه قصایدش - معدن المناقب - نوشته، خود را چنین معرفی می‌کند: «الواثق علی رحمة الله الرحیم السبحانی، یوسف علی بن محمد الحسینی الجرجانی»^۳. در صغر سن شاگرد میر صفی‌الدین محمد فرزند

۱. کاروان هند (در احوال و آثار شاعران عصر صفوی که به هندوستان رفته‌اند)، شادروان گلچین معانی، ج ۲، ص ۱۵۵۶، ش ۷۳۷، ذیل «یوسف اصم»: «ذکر این شاعر فقط در عرفات (برگ ۸۱۶) [دستنویس ۳۸۷ ملی] آمده و از احوال و سایر آثار و تاریخ وفاتش اطلاعی در دست نیست».

۲. نک: فوحات القدس، دستنویس کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی(ره)، ش ۵۵۵، برگ پایانی.

۳. معدن المناقب، گ ۳، الف.

میرمحمد سماکی استرآبادی و میر جمال‌الدین محمد صدر بود.^۱ بنابراین، می‌توان تاریخ تولد وی را در دههٔ دوم قرن دهم هجری حدس زد. وی در کتاب فوحات القدس به تاریخ ۹۶۹ هـ اشاره می‌کند و می‌گوید: «در سنهٔ تسع و ستین و تسع مائه از دارالمؤمنین استرآباد متوجه روضهٔ رضویه علی ساکنها السلام شدم» و گویا همین حرکت به سوی مشهد مقدس، مقدمهٔ سفر وی به هندوستان گردیده. میریوسف چنانچه پیشتر آمد، در سال ۹۷۱ هـ وارد هندوستان می‌شود و در همان سال‌های نخست ورودش مورد توجه ابوالفیض فیضی فیاضی اکبرآبادی (م ۱۰۰۴ هـ) ملک‌الشعراى دربار اکبرشاه قرار می‌گیرد^۲ و به واسطهٔ همو در مراسم آیینه‌بندی شاه به سال ۹۹۰ هـ حاضر می‌شود؛ «و قبل از این به بیست و هشت سال معنی آرایى ما بر بندگان حضرت اعلى واضح شد و اشعار ما مستحسن افتاده، مرتبهٔ اول که آیینه‌بندی شده بود، به کارخانهٔ چین تاریخ گفته بودیم، فرمودند که آن بلند سخن ...». (رقعهٔ یازدهم میریوسف؛ گ ۱۴۱، ب)

به جز ابوالفیض، بزرگانی چون حکیم ابوالفتح گیلانی متوفای ۹۹۷ هـ (رقعهٔ یازدهم میریوسف؛ گ ۱۳۹، الف)، قاضی علی‌بخش بیگی (همان)، سید نقیب‌خان قزوینی (همان؛ گ ۱۳۹، ب) و ملا عالم کابلی متوفای ۹۹۲ هـ (همان؛ گ ۱۳۹، الف) با وی روابطی دوستانه و نزدیک داشته‌اند، به طوریکه وقتی منظومهٔ سادهٔ پرگار را در جواب مخزن الاسرار نظامی می‌سراید، به شماری از اینان می‌فرستد.^۳

میریوسف به سال ۹۷۵ هـ به بیماری صعب‌العلاجی که سنگینی گوش و لقوه از تبعات جانکاه آن بود، گرفتار می‌شود^۴ و این تاریخ این گونه به دست آمد که

۱. رقعهٔ هشتم میریوسف، گ ۶۴، الف.

۲. رقعهٔ یازدهم میریوسف، گ ۱۴۱، الف: «و از جملهٔ معتقدان فقیر مرحوم شیخ ابوالفیض بود».

۳. رقعهٔ یازدهم میریوسف؛ گ ۱۳۹، الف و ب.

۴. معدن المناقب، گ ۱۰۵، الف.

وی در قصیده‌ای در معدن المناقب می‌گوید:

چهارده سال است کاندر هند ازو هر دم مرا	دست غم چاک از گریبان تا به دامان می‌برد
همچو گوهر گشته گوش من گران و جان من	زین دو درد بی‌دوا رنج فراوان می‌برد
لقوه هم از چشم من دریای خون سر می‌دهد	چشم دریا ریز یاد من ز طوفان می‌برد
مدت ده سال شد کز محنت گوش گران	شوق از دل می‌رود حسرت ز تن جان می‌برد ^۱

یوسف که در سال ۹۷۱ به هند آمده، در چهاردهمین سال حضور خود در آن دیار، یعنی سال ۹۸۵ هـ این قصیده را سروده و می‌گوید: «مدت ده سال شد کز محنت گوش گران». پس تاریخ ابتلای وی به این بیماری سال ۹۷۵ هـ می‌شود. وی تا سال ۱۰۱۱ هـ، که نگارش کتاب فوحات القدس را به پایان رسانده، زنده بوده و پس از این تاریخ نشانی از او نیافتیم؛ جز اینکه سید مرتضی حسین صدرالافاضل در کتاب مطلع الانوار (در احوال دانشوران شیعه پاکستان و هند) بدون ذکر هیچ منبع و مأخذی، سال ۱۰۲۰ هـ را سال درگذشت وی می‌داند^۲ که با وجود این، سن میریوسف به بیش از صد سال هم رسیده است.

از میان این ۲۳ رقعہ مناظره، دیگر آثار میریوسف نیز روشن می‌شود:

(۱) دبستان، که در جواب گلستان سعدی نوشته. (رقعہ یازدهم میریوسف؛ گ ۱۳۶، الف) «دبستان را خود مکرر طلبیدند ... و بعد از آن دبستان را چون مطالعه نمودند، نوشتند که دبستان رشک گلستان است». (همان؛ گ ۱۴۳، ب)

(۲) باعث الوصال، که با عنوان «دیوان» نامبردار ساخته؛ «در دیوان باعث الوصال مطلعی دارم ...» (همان؛ گ ۱۳۶، الف)

(۳) ساده پرگار، که در جواب مخزن الاسرار نظامی گفته؛ «اگر چه این دعوی

۱. در رقعہ یازدهم خود، گ ۱۳۵، ب - ۱۳۶، الف، صراحتاً به ناشنوا بودنش اشارت کرده است - پیشتر آمد.

۲. نک: مطلع الانوار، ترجمه دکتر محمد هاشم، ص ۷۱۲.

نداریم که آب سخن ایشان و خسرو را در ساده پرگار که در جواب مخزن الاسرار آمده، برده باشیم، اما چون به حسب ظاهر رعایت دو بحر کردیم، قصوری که در معنی نسبت به معانی ایشان باشد در لفظ تدارک شده و این ساده پرگار به نظر آن عالم فهم و ذکا درآمده و مقبول همه گردیده». (همان: ص ۱۳۹، الف)

۴) قبله الاخیار که گویا در برابر سبحة ملا جامی گفته است. قاضی نورالله در رقعۀ هشتم خود، گ ۸۴، ب، به میریوسف می نویسد: «خداوند چند سال است که اوقات شریف را صرف جواب گلستان و سبحة ملا جامی می نمایند و به آن مشعوفند و به مردم می نمایند و نمی فهمند که گلوئند^۱ در پای مناره کاشتند». و نیز نک: رقعۀ یازدهم میریوسف؛ گ ۱۴۰، ب.

به جز اینها یک غزل کامل خود را نیز در رقعۀ یازدهم، گ ۱۴۵، ب - ۱۴۶، الف، آورده است:

ریختی خون من و من عاشق زارم هنوز	گرچه مردم هست در دل شوق دیدارم هنوز
گر چه در رنگ سرشکم از نظر انداختی	همچو نور دیده‌ای در چشم خونبارم هنوز
گر چه از ترک محبت شاد کردی دشمنم	از محبت همچو جانت دوست می دارم هنوز
گر چه از بد مهری ات دست و دلم از کار رفت	تخم مهرت در زمین سینه می کارم هنوز
گر چه ترک شیوۀ یاری نمودی از جفا	با سگانت از ره مهر و وفا یارم هنوز
گر چه از بیداد تو جان و دلم افکار شد	جای داری در درون جان افکارم هنوز
گر چه از دشنام لعلت کام جانم تلخ شد	از برای شربت لعل تو بیمارم هنوز
گر چه بسیار از غم تو ناتوان گردیده‌ام	هست از دلجویی ات امید بسیارم هنوز
گر چه از غوغای تو بازار شوق من شکست	همچو یوسف از غمت گرم است بازارم هنوز

همچنین از رقعۀهای مورد نظر، نکات ذیل درباره میریوسف قابل توجه است:

الف) بیشتر استنادات و دلایل میریوسف در باب اینکه امام (ع) «ر ضمائر

۱. در حاشیۀ همان برگ آمده: «گلوئند بر وزن ارزنده به معنی خیار است ... چنانکه از برهان ظاهر شود».

جميع مردمان در جميع احوال اطلاع دارد» از رساله‌ها و کتاب‌هایی چون خطبة البيان منسوب به اميرالمؤمنين (ع)، مصابيح القلوب شيعی سبزواری، احسن الكبار في معرفة الائمة الاطهار عربشاه ورامینی، شرح باب حادی عشر شيخ مقداد و تفسير کاشفی است.

ب) نظر ميریوسف درباره سعدی شیرازی: «شيخ سعدی نزد امامیه مطعون است به واسطه خطایی که نسبت داده به حضرت امیر(ع) در بوستان: «که من بر خطا بودم او بر صواب».^۱ کسی که به مصلحت دنیا غیر حق گوید، سخن او قابل اعتماد نیست».^۲ (رقعه ششم ميریوسف؛ م ۳۳، ب)

ج) بهتر دانستن مطلعی از خود از مطلع حافظ شیرازی: «خواجه گفت:

يا رب سببی ساز که یارم به سلامت
و این شعر تمام عالم سیر کرده و ما گفتیم:

در روز قیامت بنما آن قد و قامت
تا باز بمیرند [همه] اهل قیامت

شعشعه آن، مدت بیست سال است که به ظهور آمده است و از جرودان ما قدم بیرون نهاده و سبب آن از سستی معنی است؟ چه، هر کس را قوت ممیزه است تمیز می‌کند که از این دو مطلع کدام بهتر است. بلکه سبب دیگر هست و آن، آن است که شهرت شعر موقوف به اختلاط و انبساط اهل [زمان] و رعایت پادشاه و عنایت ایشان و یارفروشی یاران و آشنایان [است] و بنده را در غربت پرکربت هیچ یک از اینها نیست».^۳ (رقعه یازدهم ميریوسف؛ م ۱۳۹، ب - ۱۴۰، الف)

د) مقایسه کردن خود با سراینندگان بزرگ گذشته و برخی گویندگان ضعیف

۱. نک: بوستان سعدی، باب ۴، تصحیح شادروان یوسفی، ص ۱۳۳: «حکایت امیرالمؤمنین

علی(ع) و سیرت پاک او».

۲. اگر حکایت به دقت خوانده شود و ظرایف و لطایفش دریافت گردد، هیچ طعنی متوجه

شيخ اجل(ره) نخواهد بود.

معاصر: «دیگر مخفی نیست که سخن گفتن در این زمان مشکل است که مثل شیخ نظامی و خاقانی و سعدی و انوری و خسرو و جامی گذشته‌اند. هر که در این زمان چنان سخن گوید که در برابر سخن استادان توان خواند، در سخنوری مسلم است، و آنکه بنده را در برابر افچنگی و سلیمی و میرجمال و عشقی خان و امثال اینها آوردند، الحق بر فقیر جفا کردند، چرا که ما در برابر استادان نامی مثل شیخ نظامی و خاقانی و انوری و ظهیر و سعدی و خسرو و جامی در همه فن از غزل و قصیده و مثنوی و قطعه و رباعی سخنرانی کردیم و مقبول اهل طبع گشته و هر کس را قوت ممیزه و انصاف است، منکر اینها نیست». (همان؛ گ ۱۴۰، الف و ب)

ه) سخن وی در صحت انتساب خطبة البیان به امیرالمؤمنین علی (ع): «و در صحت خطبة البیان سخن دارند؛ با آنکه عقل ناطق است بر اینکه هر کس را ذره‌ای از ایمان است این نوع سخنان بلند از زبان حضرت نشنیده، نقل می‌کند. با آنکه میررضی‌الدین در نهج البلاغه نیاروده، حکم بر عدم صحت آن نمی‌توان کرد، چه محتمل است که به نظره ایشان در نیامده باشد یا در آمده [و] بنا بر مصلحتی ذکر نکرده». (رقعه ششم میریوسف؛ گ ۳۲، الف)

و) ذکر نام برخی خویشان نامدار و یادآوری اینکه سن و سال و فضایل و کمالاتش از قاضی نورالله بیشتر است: «... اعتبار خویشان ما به مراتب زیاده از خویشان ایشان است، چه، حالت و مکنت مرحوم میرجمال‌الدین محمد صدر و میرمحمدیوسف صدر بر همه کس ظاهر است. آدمی را چنان حالتی باید در ذات باشد که خویشان به ذات مفتخر باشد لا بالعکس و اگر ملاحظه سن شود به حکم الفضل للمتقدم، از ایشان متقدم و اگر فضایل و کمالات منظور باشد، آنچه ایشان راست از کمالات اکثری از ما راست و آنچه ما راست ایشان را نیست».

(رقعه یازدهم میریوسف؛ گ ۱۳۶، ب - ۱۳۷، الف)

ز) نظر میریوسف درباره نظامی گنجه‌ای: «به اعتقاد بنده بلکه به اعتقاد همه کس

هیچکس بهتر از استاد نامی، شیخ نظامی، سخن آرایبی نکرده و مشهور است که ظهیر فاریابی و بعضی منکران بزرگ بودند و همیشه ایشان را عذاب می‌کردند^۱ و شیخ در آن قصیده مشهور، ظهیر را ولد الزنا گفته است. (همان؛ گ ۱۲۸، الف)

در پایان، موارد ذیل را که از لابلائی مناظره قاضی نورالله و میریوسف به دست آمده ذکر می‌کنم:

الف) خواندن ملا مقصودعلی تبریزی کتاب خود موسوم به «انوار» - که در ردّ بعضی از اهل سنت نوشته بود - را برای ملا غیاث بدخشی در شهر لاهور پیش از آمدن قاضی نورالله به آن شهر. (رقعه دهم قاضی نورالله؛ گ ۱۰۳، ب)

ب) نوشتن شرح بر باب حادی عشر از جانب میر ابوالفتح و فرستادن آن به ولایت شام به خدمت شیخ زین‌الدین و شهید شدن شیخ مورد نظر به دست رومیان به واسطه آنکه آن کتاب در میان کتاب‌های وی پیدا شد. (همان؛ گ ۱۰۴، ب)

ج) رفتن ملا صانع کاشی به هرات و نمودن اشعارش به ملا مسکینی شوشتری: «ملا صانع کاشی مدتی در مشهد مقدس بود و کسی به شعر او التفات نمی‌کرد تا آخر عزیمت سفر هرات کرد که اشعار خود را به مرحوم ملا مسکینی شوشتری که از افاضل شعرای زمان خود بود عرض نماید و چون او مسلم زمان است شاید او را به تحسینی سرافراز سازد و چون به هرات رفت و به خدمت ملا رسید و رخصت خواندن اشعار خود یافت، یک غزل خواند و ملا شنیده، هیچ نگفت. چون غزل دیگر را خواند، ملا دیدند که این غزل نیز از قبیل غزل اول

۱. گنجینه گنجوی، دفتر هفتم از سبعة حکیم نظامی گنجوی، شادروان وحید دستگردی، مقدمه:

ص «کا» و «کب»: «ظهیر فاریابی در یکی از ابیات خود به کنایه تعریضی به نظامی دارد و گوید:

کسادتر ز هنر در عراق چیزی نیست خوشا فسانه شیرین و قصه فرهاد

در این بیت به خسرو و شیرین نظر داشته و خواسته است حکیم نظامی را به سبب افسانه‌سرایی، کمتر از قصیده‌سرایان و مداحان درباری معرفی کند.»

است و بی‌مزه و یاوه است، بی‌طاقت شده، به فریاد درآمدند و ملا محمدامین تربتی شاگرد خود را که در بیرون حجره بود به آواز بلند مکرر و پیاپی طلبیدند. ملا محمدامین گفت: من خیال کردم که می‌خواهد ملا صانعی را ضیافتی کند. از روی اضطراب دویده، به خدمت رفتم و گفتم: امر چیست؟ مولانا فرمود: پایین رو و پاره‌ای کوه بیار و در دهن این صانعیِ یاوه‌گو بنه.

و آخر، جمیع اشعار صانعی یاوه‌گو با او به گور رفت، الا یک بیت که در آخر عمر گفت و اهل فهم آن را پسندیدند و در مجموعه‌های خود می‌نوشتند و آن این است:

سوی آن غمزه مبین دیده که ماییم و دلی تا نگه می‌کنی آن هم نه تو داری و نه من
(همان؛ م ۱۰۹، الف و ب)

د) طعنه زدن شاه فتح‌الله به قاضی نورالله و تسخر زدن ملا نجم‌الدین علی به میریوسف که «ما در رنگ طفلان با فلان کس بازی می‌کرده‌ایم». (رقعه دوازدهم میریوسف؛ م ۱۴۷، الف و ب)

ه) اشارت به نوعی بازی کودکان در شهر آگره به نام «بار یارم سنگین است»: «چیز بزرگی مثل سه چهار دستار بر سر هم بسته، بر سر خردسالی می‌نهند و تا آن چیز بر سر اوست می‌گویند: «بار یارم سنگین است» و هر گاه او آن بار از سر می‌اندازد، همه به یکبار از روی شوق فریاد می‌کنند [و] می‌گویند که گوساله بار انداخت». (همان؛ م ۱۴۸، الف)

ایرانیان از دیدگاه اهل بیت - علیهم السلام -

هاشم بن حسن بن هاشم بن ناصر بن حسین
به کوشش سید محمود مرعشی نجفی

پیشگفتار

مکتب حیات بخش اسلام، بزرگترین هدیه الهی بر جهانیان بود که در این میان، ایرانیان نسبت به سایر ملل، بهره وافری از این موهبت الهی بردند و متقابلاً سبب پیشرفت علوم اسلامی شدند. جهت آگاهی بیشتر، پیرامون موضوع، به مطالبی در این خصوص اشاره می‌شود.

امروزه آمار نشان می‌دهد که مردم ایران، از نظر هوش و ذکاوت، از بهره هوشی فوق العاده‌ای برخوردارند. این مطلب را با مطالعه تاریخ ایران و ایرانیان نیز در می‌یابیم. علی‌رغم ادعای برخی شرق شناسان و ملی‌گرایان ایرانی که معتقدند، پذیرش اسلام از سوی ایرانیان، یک نوع سلطه فرهنگی از سوی قوم عرب بر ایران بوده و ایرانیان با اکراه و به زور شمشیر اسلام آورده‌اند، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این پذیرش، برخاسته از عقل، ادراک و احساس درونی مردم ایران صورت گرفت و پس از آن طولی نکشید که علوم اسلامی از سوی ایرانیان، بسط و گسترش چشمگیری یافت و آن گونه که متفکر شهید مرتضی

مطهری اظهار داشته است: «اسلام و ایران، خدمات متقابلی را به یکدیگر ارائه نموده‌اند.» در طول قرون متمادی، عالمان بسیاری از این سرزمین، در سایه تعالیم اسلام پرورش یافته و در جهان اسلام، از محدثان، مفسران و فقیهان نامدار به شمار می‌آیند و شاید بتوان آن را حاصل دل دادگی ایشان به خاندان عصمت و طهارت - علیهم السلام - دانست که این از جمله ویژگیهای بارز مردم این مرز و بوم بوده است. همین امر موجب شد تا از همان سده‌های نخستین پس از ظهور اسلام، شهر قم مرکز نشر معارف و علوم اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - قرار بگیرد، چنانکه در روایات - علیهم السلام -، از این شهر، به «عش آل محمد»؛ شهر و آشیانه آل محمد - صلوات الله علیهم - نام برده شده است.

با رجوع به منابع اسلامی، به اسنادی برمی‌خوریم که بیانگر این است که ایرانیان به نمایندگی سلمان فارسی، از صدر اسلام در کانون توجه خاص حضرت ختمی مرتبت و امیر مؤمنان - علیهم السلام - قرار داشتند. چه بسا همین توجه، موجب برانگیخته شدن حقد و حسد برخی از اعراب تازه مسلمان می‌شد که نمونه‌های آن در تاریخ، وجود دارد.

البته این امر تنها مختص به سالهای صدر اسلام نبوده، بلکه امروز نیز پس از گذشت بیش از چهارده سده از این تاریخ، هستند کسانی که در قالبهای متفاوت زبانی و عملی، هنوز ندای جاهلیت صدر اسلام را فریاد می‌کنند و علی رغم فرمایش صریح قرآن و نبی گرامی اسلام، مبنی بر اینکه یگانه عامل برتری مسلمانان بر یکدیگر درجه تقوای ایشان است، همچنان بر برتری عرب بر عجم و به ویژه ایرانیان، اصرار می‌ورزند تا حدی که در سالهای اخیر، برخی از ایشان به تألیف کتابی با عنوان «عروبة العلماء المنسوبون الی البلدان الأعجمیة» دست زده‌اند، و چشم خود را بر حقایق مسلم و مستند تاریخی بسته و بسیاری از عالمان و دانشمندان بنام ایرانی مسلمان را به بهانه‌های واهی در ردیف علمای عرب،

قلمداد نموده‌اند؛ از جمله: ابن سینا، فارابی، رازی، غزالی، فرغانی و... . امید که تعصبات قومی و نژادی، جای خود را به منطق و واقع نگری اسلامی داده و مسلمین عالم، که بزرگترین عامل هدایت و ترقی، یعنی مکتب اسلام را در اختیار دارند، برادرانه در کنار یکدیگر و در برابر دشمنان این مکتب مترقی، قرار بگیرند.

در این نوشتار کوتاه به چند نمونه از مستندات اشاره می‌شود:^۱
الف) در علم قرائت، از هفت قاری برجسته معروف به قراء سبعة، چهار نفر ایرانی الاصل بوده‌اند که عبارتند از: کسائی، ابن کثیر، نافع و عاصم.
ب) در علم تفسیر، بزرگانی چون: مقاتل؛ اعمش و فرأء؛ از مفسران رده نخست و محمد بن جریر طبری، صاحب تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ جارالله زمخشری، صاحب تفسیر کشاف؛ فخر رازی، صاحب تفسیر مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)؛ رشید الدین میبدی، صاحب تفسیر کشف الأسرار؛ بیضاوی، صاحب تفسیر أنوار التنزیل و... از مفسران رده‌های بعدی.

ج) در علم حدیث نیز تعداد محدثان ایرانی آن چنان فراوانند که برشمردن نام ایشان، از حوصله این نوشتار خارج است، بنابراین به ذکر نام برخی بسنده می‌شود:
محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتاب الکافی؛ محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، صاحب کتاب من لایحضره الفقیه؛ شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی، صاحب کتاب تهذیب الأحکام، و الإستبصار؛ و...

رساله حاضر کوشیده تا به برخی از روایات که در بردارنده مدح ایرانیان از سوی حضرات معصومین - علیهم السلام - است، پردازد و جایگاه واقعی ایرانیان را در نزد ایشان یادآور شود.

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، ص ۴۵۲ - ۴۵۴، ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۱۵۴.

مؤلف رساله، همان گونه که در سر آغاز آمده، هاشم بن حسن بن هاشم بن ناصر بن حسین (م سده ۱۴هـ) از علمای سده ۱۴هـ عراق می‌باشد. وی برادر زاده و داماد علامه شیخ محمد حسین بن محمد هاشم بن حسن بن حسین کاظمی نجفی (م ۱۳۰۸هـ) است. عموی وی از شاگردان شیخ انصاری و شیخ محمد حسن صاحب جواهر است. مؤلف مدتی تحت تربیت عموی خویش قرار گرفته و از حوزه درسی وی بهره جسته است، و سپس در خدمت مرحوم میرزا محمد حسن مجدّد شیرازی (م ۱۳۰۹هـ) قرار گرفته و افتخار شاگردی وی را داشته و همواره در کنار میرزای شیرازی بوده است. سپس با اجازه استادش در بغداد مشغول تعلیم احکام اسلامی می‌شود. در منابع موجود به اطلاعات بیشتر از زندگی‌نامه وی دست نیافتیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله اجمعين الذي اجمع حكماء العالم من بعد بعثته الى يومنا هذا انه اكمل ارباب الشرائع والمرسلين احكامه النظامية والسياسية والرياضية تمدنت ممالك العيسويين و بعد التزام المسلمين بحبل قانون شرعه المبين تسافل سلطانهم بعد ما ملكوا ماوراء الهند بسلطانه و الصين.

و بعد، فيقول العبد الراجي عفو ربه الراحم، هاشم نجل الشيخ حسن نجل الشيخ هاشم نجل الشيخ ناصر نجل الشيخ حسين - قدس سرهم اجمعين - بعد ما هاجر شيخى و استادى و عمى، جدّ اولادى من مسقط رأسه و رأس آباءه و اجداده من التربة المقدسة الكاظمية الى الوادى المقدس الغرى^۱ طلباً لتكميل العلوم الدينية و قذف الله فى قلبه أنوار هدايته القدسية و أشفع بعلمه الخواصّ و العوام و جاء زائراً لعتبة الجوادين - عليهما السلام -

و كنت إذ ذاك لم أبلغ الحلم ألهمه الله لطفاً بي فأخذني من والدي و تكفل تربيتي عنده في داره و مسكنه النجف الأشرف - عليه التحية و الشرف - ، حتى من الله عليّ بلباقة الحضور في مجلس درسه و درس سيدنا و استادنا حضرت الميرزا محمد حسن الشيرازي - نور الله ضريحه - فالتزمني لخدمته و الإستفاضة منه سراً و حضراً، سرّاً و جهراً حتى غبطني على ذلك القريب و البعيد و انتقلنا بصحبته الي سرّ من رأى و لم يكن له صاحب من غير أهله سوى و تتابع العلماء و طلاب العلم بالمهاجرة اليه بعد علمهم بتوطئه بها فعندها عرضت لخدمته إنا نرؤى عن رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - «خير الناس من ينفع الناس»^۱ و أحبّ أنفع الناس بك فاستخرنا الله تعالى فاختر لنا المقام في بغداد لقضاء حوائج العباد و تعليمهم مسائل الحلال و الحرام فتحوّلت باجازته و إجازة شيخنا حيث هو مرجع تقليد العرب.

فلما استقمت بها و تصفّحت حال السلف من بعد الهجرة رأيت الآثار تخبر صحيحاً به. اين كه محمد و آل محمد - صلى الله عليه و آله - و عموم طبقات سياسين از علماء، اهتمام زيادى در نگاهدارى سلطنت ايران و ايرانيان داشتند چنانكه ذكر خواهد شد، لهذا داعى هم اقتداءً بالسلف به همان وتيره جدّ و جهد در خدمت به دولت و ملت ايران نمودم و مورد تشكرات ملت و انعامات دولت شدم تا اين كه سنّ شيخوخيت پيش آمد؛ لهذا [از] خلاقّ عليم خواستم تا قدرتى بر حركت لطف فرموده، درك فيض زيارت عتبه رضوى - سلام الله عليه - را كرده باشم و داخل عنوان خواصّ مؤمنين بشوم كه امام مى فرمايد: «لا يزوره الاّ الخواصّ من شيعتنا»^۲. و معلوم كه هر مسافرى كه به سوى مكاني قصد مى كند از

۱. ميزان الحكمة، ج ۱، ص ۸۴۵ و كنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۸. اين روايت از حضرت ختمى مرتبت

- صلى الله عليه و آله - نقل شده و ادامه آن چنين است: «فكن نافعاً لهم».

۲. الكافي، ج ۴، ص ۵۸۴. متن كامل روايت چنين است: عن على بن مهزيار، قال: قلت لابي جعفر:

برای دوستان و محبان و محسنین تحفه‌ای به رسم هدیه عملاً به آداب شرع مقدّس تقدیم می‌کند داعی هر قدر ملاحظه نمودم دیدم که هیچ تحفه‌ای مثل این نیست که آن چه از شارع مقدّس در مدح ایرانیان وارد شده و رعایت‌هایی که از محمّد - صلی الله علیه و آله - و آل محمّد - صلی الله علیه و آله -، درباره ایرانیان شده بر سبیل اجمال و اختصار بنویسم و به رسم هدیه به دولت و ملت ایران تقدیم نمایم. زیرا که این از تحف باقیه مادام الأبد خواهد بود، بلکه ارباب علم و فطانت و فضل، اقتباسات عظیم و نفع جسیم از آن درک خواهند نمود، إن شاء الله. و بسیار اشکالات رفع خواهد شد و ابتدا به تحریر مدحی که در قرآن از برای ایرانیان وارد شده نمودم، چنانکه محرّرين آثار اسلامیه از سنّی و شیعه در موارد عدیده نقل نموده‌اند که حضرت شاه ولایت امیرالمؤمنین - علیه السلام - در مقام ردّ بر اهل کوفه، چنانکه مفصّلاً ذکر خواهیم نمود، فرمود: این آیه را در مقام دلداری مؤمنین حق تعالی نازل فرمود. زیرا که بعضی از اعراب مرتدّ شدند و جماعت مسلمین از ارتداد آنها مکدر شدند، لهذا این آیه نازل شد: «بسم الله الرحمن الرحيم، يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله واسع عليم»^۱ و مقصود از «قوم» آیه چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و کتاب تفسیر کشاف و کتاب تفسیر بیضاوی و غیرهم نقل می‌کند که وقتی این آیه کریمه نازل شد، صحابه از حضرت ختمی مآب - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال کردند که این قوم کیان می‌باشند؟ حضرت دست مبارک بر دوش حضرت سلمان

جعلت فداک زیارة الرضا - علیه السلام - افضل ام زیارة ابی عبدالله الحسین - علیه السلام - ؟
 فقال: «زیارته افضل و ذاک انّ ابا عبدالله - علیه السلام - یزوره کل الناس و ابی لایزوره الا
 الخواص من الشیعة».

فارسی زده، فرمودند: «هذا و قومه»؛ یعنی این و قوم او که ایرانیان می‌باشند. و قال رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - : «خيرة الله من العرب قریش و خيرة الله من العجم فارس»^۱ و قال: «لا فضل لعربی على المعجمی إلا بالتقوی»^۲ و قال: «لو كان العلم فى الثریا لناوله رجال من فارس»^۳.

برای تکریم نوع ایرانیان نیز، حضرت رسول - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - سلمان فارسی را خواجه سرای حرم نبوت فرمود و اهل و حرم خود را جمع نمود و فرمود: متأذب به آداب سلمان بشوید و خدمت صدیقه طاهره را به ایشان فرمان و تربیت و تعلیم جسمانی حسنین را به سلمان فارسی، عنایت فرمود و در حفر خندق، مهاجرین گفتند که سلمان از حزب ما می‌باشد و انصار گفتند از حزب ما می‌باشد و نزاع برخاست ما بین طرفین؛ پس حضرت ختمی مآب فرمودند: «سلمان منّا أهل البیت»^۴ پس در حزب بنی‌هاشم داخل شد و روزی حضرت رسول - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - در بالای منبر فرمودند به اصحاب خود: «تعلّموا الحکمة من سلمان و من أراد أن ینظر الی عیسی فی أمّتی فلینظر الی سلمان»^۵ و به لحاظ به منبع این روایت دست نیافتیم.

همین عنایت خدا و رسول، حضرت امیر، کمال مرحمت را درباره سلمان و عموم ایرانیان که به حجاز وارد می‌شدند، می‌فرمود، تا این که زمانی که دین مبین اسلام به ایرانیان از قبل حضرت مالک یوم الدین، مرحمت شد و جهال قوم که در

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴ و ۸، مناقب اهل البیت (ع)، ص ۲۵۶. البته متن روایت در منابع مذکور چنین بود: «روی عن النبی - صَلَّى الله عليه و آله - أنه قال: إنّ لله من عباده خیرتان، فخرته من العرب قریش و من العجم فارس».

۲. الغدیر، ج ۶، ص ۱۸۸؛ این حدیث بخشی از روایت است و با عبارات مختلف دیگر نیز آمده است.

۳. الذریعة، ج ۱۸، ص ۳۱۸.

۴. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۰، تحف العقول، ص ۵۲.

۵. به منبع این روایت دست نیافتیم.

ایرانیان بودند، یزدجرد را به مقام عدم قبول دین اسلام واداشتند و محاربه نمودند، و نصر و اقبال توفیق معنوی ایرانیان، اردوی جهل و عنادشان را شکست داد و جمعی از ایشان به سعادت معنوی اسیر و دستگیر شدند و به مدینه منوره وارد گردیدند و زمان خلافت عمر بن خطاب بود، پس عمر فرمان داد که پیران رجال ایشان را باید فرستاد به مکه مشرفه که در موسم حج، حجاجی که ما بین صفا و مروه می‌باید سعی بکنند و عاجز از پیاده سعی نمودن می‌باشند و سوار چهارپایان می‌شوند و سعی و طواف می‌نمایند، بر دوش این اسرای ایرانیان سوار شوند و سعی و طواف نمایند، پس حضرت سلمان در حال خدمت شاه ولایت مشرف شد و خبر این فرمان را به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - بیان نمود، فی الحال شاه ولایت به ملاحظه شرف ایرانیان که از اجل مقاصد شارع اقدس بود، بنی هاشم را جمع نمود و فرمود: مرا وکیل خود سازید در استحقاق شماها از اسرای ایران، تا من به موجب رضای خدا و رسول در حق ایشان احسانی نمایم، تماماً عرض کردند وکیل و مختار در این کار از قبل ماها می‌باشید؛ پس به مسجد پیغمبر وارد شده و بر منبر برآمد و به آواز بلند فرمود: ای معشر مهاجر و انصار! شاهد باشید که من اصالة و وکالة از قبل جمیع بنی هاشم استحقاق ماها، از اسرای ایرانیان، عتق نمودم؛ پس مهاجرین و انصار هم اقتداء به حضرت شاه ولایت حصص خود را آزاد نمودند، چون خلیفه از واقعه مطلع شد، گفت: «مکرمة سبقتنا الیها ابوالحسن» و عمل جمیع را امضاء کرده و گفت: «لا بقیت المعضلة لیس لها ابوالحسن» پس حضرت شاه ولایت مقرر فرمود که به قدر الإمكان بعد از این واقعه، هر اسیری که از ایران می‌آوردند و اندک فطانتی که در او بود می‌خرید و حضرت سلمان را می‌فرمود که آداب مسلمانی را به وی تعلیم نما، وقتی که به حد کمال می‌رسید، او را آزاد می‌فرمود و اگر میل مراجعت به ایران داشت، زاد و نفقه و راحله مرحمت به او می‌نمود و روانه ایران می‌فرمودند و هر کس که میل به

مجاورت مکه و مدینه می‌کرد، او را به قدر لیاقت کسب خود، سرمایه‌ای عنایت می‌فرمود، تا محتاج نماند و همچنین زنهایی که از ایران اسیر می‌شدند، تماماً به عناوین مختلفه، مورد عنایت و رعایت حضرت شاه ولایت بودند، از آن جمله در وهله اول، خلیفه امر به فروش دخترها و زنهای ایرانیان نمود و از آن جمله شهربانو، دختر یزدجرد پادشاه ایران و به روایتی خواهرش هم در جمله دختران اسرا بود؛ حضرت شاه ولایت به محض این که نظرش بر دختر یزدجرد افتاد، ردای مبارک خود را بر روی او انداخت و به خلیفه فرمود: «سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: لا تباع بنات الملوك» پس خلیفه گفت: چه باید کرد؟ حضرت شاه ولایت فرمود: «أنكوهن باختيارهن» پس جوانان مهاجرین و انصار را حاضر نمودند و بر ایشان عرض کردند و شهربانو حضرت خامس آل عبا را اختیار کرد^۱ و از آنجا که امانت و عفت در اسلام کامل بود به حدی که بساط کسری [را] که از جواهر ساخته شده بود، بدون این که سر مویی از او کم شود، به محضر خلیفه آوردند و خلیفه گفت: «إن أمة أذت مثل هذا لأمیها لامینة» و همچنین ناموس اسرا محفوظ بود و دختران باکره وارد مدینه می‌شدند و حضرت شهربانو نیز باکره بود و امام حسین [علیه السلام] نیز بکر بود و خواست خدا و رسول، چنین شده بود که امامت از نسل شهربانو باشد، تا ملت و دولت ایران هم مربوط به خانواده نبوت و امامت باشند و فی الحقیقه، ارباب کمال از این مطالب بسیار عظیم و فوائد بسیار جسیم درک می‌نمایند (و علی قدر أهل العزم تأتي العزائم) و اول مولودی که از برای امام حسین - علیه السلام - متولد شد، حضرت زین العابدین مفتخرأ می‌فرمود که: «أنا ابن الخیرتین»^۲ چون که حضرت رسالت پناه می‌فرمود: «خیرة الله من العرب قریش و

۱. روایتی را با این عبارات نیافتیم، لکن در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۰ روایتی است که محتوای این حدیث را در بر دارد.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۴.

خيرة الله من العجم فارس^۱ و شاعر عرب^۲ در مدح امام زين العابدين، زين العابدين [عليه السلام] می گوید:

إن وليدأ بين كسرى و هاشم
لأكرم من نيطت عليه التّمائم

و دائم الاوقات حضرت اميرالمؤمنين [عليه السلام] مواظب رعايت حفظ شرف ایرانیان بودند، تا این که به اشاره ایشان حضرت سلمان را والی بر مدائن کسری نمودند و ابدأ ایشان را از ولایت تبدیل نکردند، تا فوت شد و حضرت شاه ولایت به جهت تکریم ایشان و نوع ایرانیان جهراً از مدینه به مداین تشریف برده و متولی غسل و کفن و دفن سلمان شده و همچنین هرمان که از شاهزادگان و بزرگان سرداران ایران بود، حضرت امیر - علیه السلام - به جهت رعايت شرفشان، ایشان را از خلیفه خواست و خلیفه وی را به حضرت امیر - علیه السلام - بخشید و حضرت وی را فرستاد به ینبوع و حضرت ملکی که در ینبوع داشت به ایشان سپرده و کمال احترام و رعايت را درباره اش می فرمود تا این که ابو لؤلؤ خلیفه را ضربت زد عبیدالله بن خلیفه هرمان را در این عمل دخیل دانست و فوراً به ینبوع رفت و هرمان را غفلتاً کشت، خلیفه شنید و وصیت کرد که خلیفه بعدش عبیدالله را عوض هرمان بکشد، زیرا که اقدامش بر قتل هرمان مخالف قانون شرع بوده، بعد از آن که خلافت خلیفه سیم برقرار شد، حضرت امیر - علیه السلام - از ایشان خواهش کرد که عبیدالله را به موجب قانون شرع و وصیت خلیفه به قصاص هرمان بکشد، خلیفه معتذر شد که فعلاً صلاح نمی دانم چون که دیروز پدر کشته شده و امروز پسر را بکشیم، اعراب هیچان می کنند و اسباب زحمت خواهد شد.

۱. همان.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۵، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴، در منابع دیده شده، به جای «ولیدأ»، «غلاماً» آمده است.

بعد از آن که حضرت امیر - علیه السلام - به مسند خلافت نشست و متجلی گشت و به کوفه هجرت فرمود، اوّل تکریمی که به ایرانیان کوفه فرمود، این بود که خلفای قبل، از بیت المال به عرب دو سهم و به ایرانی یک سهم عطا می فرمودند و ایرانیان را کفو عرب نمی دانستند، ولی حضرت شاه ولایت، چنانکه اوّل خلافتش در مدینه، عرب و عجم را از بیت المال در عطا یکسان داد، ایضاً در کوفه به عرب و عجم یکسان عطا فرمود؛ لهذا کبار صحابه مثل زبیر و طلحه در مدینه، اوّل ایرادی که بر حضرت گرفتند، همین مسئله بود که چرا عطای عرب با عجم یکسان باشد؟ و منافقین اهل کوفه هم بدین جهت از حضرت دلگیر شدند و چون که خودشان نتوانستند مشافهه^۱ به آن حضرت ایراد نمایند، زندهای عرب را گفتند وقتی که حضرت شاه ولایت به زندهای عجم از بیت المال سهم عطا می فرمایند، شماها هم حاضر شوید و سهم خود بگیرید و اگر دیدید که به شماها مقدار سهم زندهای عجم داد، تعرّض نمائید و عرض کنید که یا امیرالمؤمنین أتعطى العربیة كما تعطى العجمیة؟ شاید حضرت از این خیال منصرف شود. پس زنان عرب تعرّض کردند که چگونه به زندهای عرب مثل زندهای عجم چیز می دهی و حال این که عجم کفو عرب نیست؟ پس از این سخن، حضرت امیر - علیه السلام - بر آشفت و فرمود: «العرب من ولد إسماعیل و العجم من ولد إسحاق و كلاهما نبیّ و ابن نبیّ»^۱ بدین جهت عرب را بر عجم برتری نیست. این سخن زیاده اسباب حقد عرب بر حضرت شد و اسباب جرأت ایرانیان شد در برابری کردن با عرب در مجالس و مساجد؛ و مسابقه نمودند بر ایستادن در صف اوّل نماز جماعت با حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - و نشستن در دور منبر حضرت. بدین جهت عداوت و بغض و کینه در قلوب اهل کوفه بر حضرت جای گرفت، چنانکه در قلوب منافقین قریش حجاز جا گرفت به واسطه کشتن حضرت، رجال و ابطال

۱. در منابع به سند این روایت دست نیافتیم.

احزاب مشرکین را در رکاب پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ، تا این که رشته صبر و تزویر از دست کوفتین گسیخته شد و روزی حضرت امیر - عَلَيْهِ السَّلَام - در مسجد کوفه بر منبر برآمده بودند و مردم را خطبه می فرمود و ایرانیان دور امیرالمؤمنین، منبر را حلقه زده بودند؛ اشعث عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! ما لنا نری قد حفت بک هؤلاء الحمير و حالوا بیننا و بینک؛ یعنی چرا می بینیم که این سرخ رویان دور شما را گرفتند و ما را از شما دور کردند. و در این سخن آن لعین، کنایه های بزرگ بود از جمله این که گفت: حالوا بیننا و بینک؛ یعنی دست شما را از ما کوتاه کردند و ماها جماعت عرب از تو جدا شدیم و شما تنها خواهید بود و سلطان ملک نگیرد، اگر سپاه ندارد. پس حضرت از سخن آن منافق به غضب آمد و فرمود: چه کنم با مردمانی که پیش از وقت، مسابقه و مسارعه به خیرات می کنند؟ چنانکه حق تعالی در قرآن مجید می فرماید: «و سارعوا الی مغفرة من ربکم»^۱ و نیز می فرماید: «السابقون السابقون اولئک المقربون»^۲ و شماها در وقت فرایض و عبادات «لتمغنون فی فراشکم مثل تمغط الحمیر فی المعاطن»^۳؛ یعنی شماها در وقت فرایض در خوابگاهتان خمیازه می کشید مثل خرها در طویله ها. گذشته از این که این جماعت همان قومند که حق تعالی در قرآن به طریق مژده مؤمنین در فقره ارتداد می فرماید: که خواهد آورد خداوند قومی را که خدا را دوست می دارند و خدا آنها را دوست می دارد و هر چند در نزد شماها آنها ذلیل می باشند ولی بر عموم ملل عالم عزیز می باشند، در راه خدا جهاد می نمایند و ملامت احدی را بر جهاد قبول نمی کنند.^۴ «و کأنتی بهم

۱. سوره آل عمران، ۱۳۳.

۲. سوره واقعه، ۱۰ و ۱۱.

۳. به منیع این حدیث دست نیافتم.

۴. یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونہ اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم.» سوره مائده، ۵۴.

یقربونکم علی الدین عودا کما ضربتموهم علیه بدءاً^۱ و کأَنَّهُ مشاهده می‌کنم که این ایرانیان شما را از برای دخول در دین اسلام می‌زنند، چنانکه شماها اوّل آنها را زدید. و همین رعایت‌های حضرت امیر - علیه السلام - از ایرانیها اسباب شدت بغض عرب شد بر حضرت، و در باطن بنای مراودت را با معاویه گذاشتند و از فرمایشهای حضرت باطناً نگران بودند، چنانکه شامیها به امر معاویه بر حدود عراق تاخت و نهب و غارت می‌کردند و اهل عراق هیچ ابدأً ایشان را منع و تعاقب نمی‌کردند و از تعصب و حمیت خود دست کشیدند، تا این که امر سلطنت و خلافت حضرت ضعیف بشود و می‌گفتند که عرب به مردن دو خلیفه...^۲ ولی حضرت ابدأً و تیره عمل خویش باز نشد و اغلب اصحاب سرّ و علومش ایرانیان بودند مثل میثم تمّار و غیره تا آن که شهیدش کردند و با امام حسن - علیه السلام - بیعت کردند.

حضرت امام حسن - علیه السلام - هم بر و تیره پدر و جدّش عمل فرمود و ایرانیان را باز در عطا مثل عرب داد و رعایت فرمود؛ لهذا از ایشان هم مأیوس شدند و کردند آنها به آن حضرت، آن چه کردند؛ و بالاخره شهیدش کردند و به همین جهت روز عاشورا جناب سیّد الشهداء [علیه السلام] بعد از آنی که اهل کوفه را خطبه فرمود، اضطرابی در کوفیان حادث شد که عمر بن الحجاج ترسید که مبادا این اضطراب اسباب انقلاب مردم بشود، به سوی امام حسین [علیه السلام] پیش آمد و پیش صفوف اهل کوفه ایستاد و مردم را بر حضرت شورانید به همین

۱. در منابع این روایت به این صورت آمده است: «لیضربنکم و اللّٰه علی الدین عودا کما ضربتموهم علیه بدءاً». مستدرک سفینة البحار، ج ۱۰، ص ۴۶۵، کنز العمال، ج ۴، ص ۶۱۳. و در حدیث دیگر آمده است: «لتضربنکم الاعاجم علی هذا الدین عوداً کما ضربتموهم علیه بدءاً».

بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۶۴.

۲. نسخه افتادگی دارد.

یک کلمه که گفت: هذا ابن قتال العرب^۱؛ یعنی این پسر کشته‌شده عرب است؛ یعنی زندگانی ده عجم. و همین مطلب، اسباب هیجان کوفیان شد و حضرت را شهید کردند؛ ولی باز آل محمد و علی از [علیهم السّلام] دست از حمایت و رعایت ایرانیان نکشیدند و سالی مبالغی حضرت امام زین العابدین [علیه السّلام] ایرانیانی که در دست عرب مملوک بودند، می‌خرید و می‌گرفت و ایشان را بعد از تعلیم و تکمیل آداب دین آزاد می‌کرد و به جهت معاش ایشان هر یک را به قدر لیاقتش مبلغی می‌دادند و همچنین باقی ائمه که در احوالات رجال ایشان مبسوطاً ذکر شد، چه قدر اکرام و رعایت می‌فرمودند؛ تا این که از برای رفاهیت حال ایرانیان، اسباب میل شیعیان عرب خود را به ایشان فراهم می‌آوردند و ایرانیان را در انظار عرب عزیز و محترم نگاه می‌داشتند و به ایشان امتیازات فوق العاده می‌دادند چنانکه حضرت صادق الوعد آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - در کوفه مجلس درس داشتند و در آن مجلس چند نفر محمد بن مسلم نام، از شیعه عرب حاضر می‌شد ولی از میان جمیع اصحاب حضرت، محمد بن مسلم کندی که جوان بود و از اجله رؤسای کنده بود و کنده اجل قبایل عرب کوفه بود، این محمد مقدم بود و اگر مجلس درس کامل می‌شد و محمد نیامده بود، کسی را رخصت و اجازه نبود که در مکان محمد که پهلوی حضرت بود، بنشیند و دائماً خالی می‌ماند به جهت رعایت و احترام. از اتفاقات روزی شخصی از ایرانیان که خراسانی بود، در وقت تدریس حضرت وارد مجلس حضرت صادق [علیه السّلام] شد و در تمام مجلس، جای خالی نبود، مگر مکان محمد بن مسلم کندی که پهلوی حضرت بود، پس حضرت از برای این که این شخص خراسانی محقر نشود و از مجلس خارج نشود و به جهت نبودن مکان، اشاره به وی فرمود که بیا

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۸، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

پهلوی من بنشین! پس شخص خراسانی آمد و در پهلوی حضرت، در مکان محمد نشست؛ بعد از مدتی محمد وارد شد و تمام اصحاب حضرت به جهت تکریم محمد حسب المیل حضرت برخاستند؛ پس محمد به خیال این که علی العاده مکانش خالی است، آمد که در آن جا بنشیند؛ وقتی که به جای خود رسید، دید شخص ایرانی در مکانش نشسته، در زیر دست همان ایرانی نشست و شخص ایرانی هم به ایشان تعارف نکرد؛ ولی محمد بسیار منفعل شد که چرا شخص ایرانی در مکانش نشسته؟ و اثر انفعال در صورتش ظاهر شد؛ حضرت ملتفت انفعال حال محمد شد و از این حالتش خوشش نیامد؛ فی الحال فرمود: قم یا محمد و برو در میدان کوفه بنشین و خرما فروشی کن! فوراً محمد برخاسته و قدری خرما خریده، آمد در میدان کوفه بساط خرما فروشی پهن کرد؛ اهل کوفه از عمل محمد تعجب می کردند و به هم دیگر خبر می دادند و دسته دسته از شدت تعجب می آمدند و تماشا می کردند؛ زیرا که کسی باور نمی کرد که مثل محمد شخص بزرگی داخل عنوان بقالی که از کارهای بسیار پست در نزد عرب می باشد، بشود و لهذا قوم و قبیله محمد که از حال محمد مطلع شدند، هراسان نزد محمد آمدند و عرض کردند: نمی دانیم باعث چه شده که شما این عار را بر خود و قوم و قبیله خود قبول نمودید و تمام ماها را سر شکسته در میان قبایل عرب می نمایید؟ پس اصرار زیادی به محمد نمودند که از خرما فروشی منصرف شود، منصرف نشد و حرفهای سخت به ایشان زد که از حرفش ملتفت شدند که می باید از قبل امام - علیه السلام - مأمور به این کار شده باشد؛ لهذا مایوس از نزد محمد منصرف شدند و محمد مدتی مشغول خرما فروشی شد، تا این که حضرت تشریف آوردند نزد محمد، در حالی که مشغول خرما فروشی بود و به وی فرمود که در مقام کسر نفس، به این جا رسیدی که بتوانی

بیینی که شخصی ایرانی در مکان تو بنشیند و تو در زیر دستش بنشینی؟ محمد عرض کرد: بلی؛ پس حضرت فرمود: برخیز و برگرد به جای اول و مشغول کار خود باش.

همچنین باقی ائمه - علیهم السلام - به همین تیره عمل می فرمودند که اگر بخواهیم تمام وقایع را مرقوم داریم، کتاب زیاد مبسوط می شود و محتاج به اقامت چند مدتی می باشد که با این حال سفر زیارت، جمع نمی شود؛ ولی امید هست که اگر این رساله مطبوع طبع صاحب دولت و امان دولت بشود، خیلی اشخاص کمر همّتی خواهند بست از برای مبسوط نوشتن این گونه مطالب و علی کلّ حال از جمله مطالب بسیار جسیم که اسباب فخر ایرانیان است، مسئله حدیث «لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی»^۱ که حضرت پیغمبر - صلی الله و علیه و آله و سلم - و ائمه - علیهم السلام - این مطلب را در خزانه غیب خود نگاه داشتند و به احدی از عرب بیان نفرمودند تا این که نوبت امامت به حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا - علیه السلام - رسید و مأمون به جهت مسئله ولایت عهد، حضرت را از مدینه به خراسان خواست و حضرت معجلأً از مدینه بیرون آمدند و تا آن که داخل حدود خراسان شدند و اهالی خراسان به استقبال، مسابقه نمودند و در عرض راه با حضرت مصادف شدند و جمیعاً در رکاب حضرت پیاده شدند و خواستند جمال حضرت را مشاهده نمایند؛ زیرا که حضرت در چیزی نشسته بودند که روپوش داشت و نقاب هم استعمال فرموده بودند؛ زیرا که حضرت بسیار ملیح الوجه بودند و از افتنان مردم احتیاط می نمودند و نقاب می انداختند، تا این که کبار قوم نزدیک مرکب حضرت رفتند و به حضرت عرض کردند که شیعیان شما می خواهند جمال شما را مشاهده نمایند و به جهت این که علاوه بر استفاده مشاهده جمال انورش،

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۶ و ۱۳.

خواستند درک فیضی نمایند به حضرت عرض کردند توقع می‌کنیم که یک حدیث نبوی هم از جناب شما بشنویم تا آن را به توسط شما راوی باشیم؛ حضرت هم به جهت تکریم ایرانیان، این جوهر مکنون خزانه نبوی و امامت را به عالم تجلی درآوردند و سر از حجاب بیرون آورده و رو به قوم نموده و فرمودند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا»^۱، «سمعت من أبي، موسى بن جعفر يقول: سمعت من أبي، جعفر بن محمد يقول: سمعت من أبي، محمد بن علي يقول: سمعت من أبي، علي بن الحسين يقول: سمعت من أبي، الحسين بن علي يقول: سمعت من أبي، علي بن أبي طالب يقول: سمعت من رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - يقول: سمعت من جبرئيل من الله الجليل يقول: لا اله الا الله حصني و من قالها دخل حصني و من دخل حصني أمن من عذابي»^۲.

و در بعضی اخبار دیدم که نوشته بودند که آن جماعت هفتاد هزار نفر بودند و در بعضی روایت آن که هشتاد هزار بودند و از برای نوشتن این حدیث شریف، چند هزار دوات و قلم، در حال نوشتند و جمیع فرق اسلام این حدیث را حدیث سلسله الذهب می‌نامند؛ زیرا که آحاد رجال سند خانواده نبوت و امامت می‌باشند بدون توسط احدی؛ و از قبل حضرت رضا - علیه السّلام - به طریق تواتر از این جمع غفیر، که هیچ روایتی در اسلام این قدر راوی نداشت؛ مگر روایت حضرت امیرالمؤمنین - علیه السّلام - در غدیر خم که حضرت رسول - صَلَّى الله عليه و آله -، بعد از رجوع از حجّة الوداع مسلمانانی که در رکاب حضرت رسالت پناهی بودند، همین مقادیر بودند و از همان منزل که معروف به غدیر خم بود و طرف حجاز از آنجا منشعب می‌شد، پس مسلمانان از حضرت رسالت پناهی اذن رفتن به اماکن خود گرفتند و شروع در رفتن گذاشتند که ناگاه حضرت جبرئیل از قبل ربّنا الجلیل

۱. سوره احزاب، ۳۳.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۵.

نازل شد و پیغام حق را به حضرت رسول ادا نمود؛ پس حضرت در حال، جماعتی از اصحاب را امر فرمود که مردم را تعاقب نمایند و برگردانند؛ حسب الامر خدا و رسول پس صحابه مردم را تعاقب نموده، اعاده دادند و بعد الاجتماع، منبری از جهاز شتر ترتیب کردند و حضرت بر بالای منبر تشریف فرما شدند و بعد از حمد و ثنا، بیان فرمودند: اینک از قبل ربّ جلیل صادر شد که علی ابن ابی طالب را از قبل حق، مولای مؤمنین منصوب نمایم و دست علی را گرفت و بر منبر بالا برده و این قدر علی را رفعت داد که از غایت ارتفاع دست حضرت، سفیدی بغلشان نمایان شد و به آواز بلند فرمود: «معاشر المسلمین من کنت مولاة فهذا علیّ مولاة اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه»^۱ و فرمان داد که صحابه کرام به عنوان مولویّت به حضرت امیر - علیه السّلام -، سلام و بیعت نمایند؛ زیرا که مقام مولویّت، دارای مقام ولایت مطلقه می باشد و زیاده است و در همان روز مقدّمه اخوّت و مواساة بین صحابه کرام جاری نمود و علی را از برای اخوّت خود قبول فرمود و فرمود: «ذمّة المسلمین واحدة و یسعی بذمّة المسلمین أدناهم»^۲ و به همین قانون جهانگیری اسلام را در اغلب نقاط عالم سلطنت داد.

پس کبار صحابه تقدیم نموده به حضرت عرض کردند که به امر خدا و رسول است این مولویّت؟ حضرت فرمودند: بلی؛ پس صحابه کرام بر حضرت امیرالمؤمنین دسته دسته وارد می شدند و سلام می دادند و مصافحه و بیعت مولویّت بجا می آوردند و حضرت را به مولویّت، تهنیت می گفتند؛ چنانکه در کتب تواریخ و احادیث مشروحاً ذکر شده و غرض از این ایراد مختصر از این واقعه، مشابهت کثرت روات حدیث شریف بود و مشارکت عدم منکر، از

۱. أمالی شیخ مفید، ص ۵۸، أمالی شیخ صدوق، ص ۱۸۴، أمالی شیخ طوسی، ص ۲۵۴، در منابع ذکر شده و برخی منابع دیگر، عبارت «معاشر المسلمین» نیامده است.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۷۴، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۴۵.

مسلمین است و هر متبصری می‌فهمد این که مخزون بودن حدیث شریف تا آن زمان، گذشته از حکم موجب تأخیر که لایعلمها الا الله و الراسخون فی العلم، خودش یک شرف و امتیاز عظیمی می‌باشد که این حدیث شریف از زمان بعثت تا آن وقت، مخزون باشد و در ایران برابر اینان تجلی کند و از ایرانیان به تمام ممالک و فرق اسلام اشعه نورش بتابد و اعجب از آن، این است که تا به حال احدی از اهل علم و فضل، ملتفت شرف این نکته از برای ایران و ایرانیان نشده بلکه از تمام احادیث و اخبار و رفتار و کردار محمد و آله - صلوات الله علیهم اجمعین - که در تشریف ایرانیان وارد شده، غفلت نموده‌اند و بر زبان عوام جاری کرده‌اند که ایرانیان نفرین کرده پیغمبر می‌باشند و حال آن که نفرین پیغمبر بر یک شخص بود و آن هم از روی دلسوزی و ترحم بر ایرانیان بود که چرا [دعوت] حضرت را قبول نکرد که به سبب عدم قبولش، اسباب این قدر زحمت و اذیت بشود و ایرانیان از درک فیض خدمت رسیدن پیغمبر در حال حیاتش، محروم نمود و سلطنت ایرانیان را پامال نمود بلکه خیلی اسباب زحمت و اذیت شد از برای پیغمبر و خانواده پیغمبر، تا این که باز شرف ایرانیان را اعاده دهند؛ چنان چه مختصری ذکر شده و می‌شود و اگر دعوت حضرت را قبول نموده بود مثل نجاشی ملک حبشه و اهل یمن عزت و شرفشان در میانشان باقی ماند و احدی از این دو مملکت، نه مقتول و نه اسیر شدند و نه صدمه به ملک آنها رسید و اسباب هیچ گونه زحمتی نشد؛ پس هر که بگوید که ایرانیان نفرین کرده پیغمبرند، ظلم به پیغمبر نموده [است].

علی کلّ حال چون که عموم عرب و خلفای امویین کمال ضدیت را با عجم اظهار داشتند و بعد از حضرت سلمان احدی از ایرانیان را حکومت ندادند و نه در دیوان عسکر، اسم کسی را ثبت کردند، حضرات ائمه - صلوات الله علیهم - کمال سعی و جهد را در اعزاز ایرانیان به عرب، بذل می‌نمودند و تمام قبیله خود از بنی

هاشم را هم به همین وتیره خودشان الزام فرمودند، خصوصاً حضرات اولاد و احفاد عباس را بیشتر به ایرانی‌ها نزدیک می‌کردند و به موجب علم امامت نوید انتقال سلطنت را از بنی امیه به ایشان به توسط و یاری ایرانیان وعده می‌فرمودند؛ لهذا تمام بنی هاشم در موسم حجّ چه در مکه و چه در مدینه، به دیدن حجّاج ایرانیان می‌رفتند و از ایشان کمال رعایت را می‌نمودند؛ ایرانیان هم به واسطه این که این قوم از خانواده نبوت و امامت می‌باشند، کمال خوشوقتی و محبت را با بنی هاشم می‌نمودند، تا این که رابطه هاشمیت و ایرانیّت در اغلب بلاد ایران شیوع یافت، خصوصاً در خراسان و در اذهان عوام و خواص ثبت شد که جماعت عرب و بنی امیه، نسبت به خانواده پیغمبر کمال بی انصاف را گذاشته‌اند و جزء اعظم این بی انصافی به جهت اقبال آل محمد و علی بر ایرانیان می‌باشد؛ لهذا ابومسلم خراسانی با چند نفر از خراسان به مکه و مدینه مشرف شد و از شدت دانش و فطانت از جمیع مراحل سابقه خلافت، مطلع شد و از برای خراسانیان بیان نمود و اهالی خراسان را دعوت به طرف آل محمد - صلی الله علیه و آله - نمود و مردم هم با کمال میل اجابت نمودند و با چهل هزار سوار متوجه به طرف ری شد؛ چون که خبر به مردان ملقب به حمار الجریره که آخر ملوک بنی امیه بود رسید، از شام با پانصد هزار سوار وارد در ری شد و چون که تا آن زمان چنین جمعیتی در عسکر اسلام نشده، عسکرش را جمع المجموع نام گذاشتند؛ و ابومسلم با چهل هزار سوار جمع المجموع را متفرق ساخت و عازم کوفه شد؛ اهل کوفه به ملاحظه تشییع آل محمد - صلی الله علیه و آله - کمال همراهی را با خراسانیان نمودند و با سفّاح عباسی که در کوفه بود، به شرط آن که خلافت از برای او مرضی جمیع آل محمد باشد، بیعت کردند و دولت امویین به دست ایرانیان به عباسیین منتقل شد و بعد از استقامت امر خلافت عباسیین، چون که عباسیین با علویین تا آن زمان یک خانواده بودند و عباسیین کمال اطاعت و فروتنی را با علویین داشتند، لهذا به اشاره

حضرت صادق آل محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - اسماء مقاتلین ایرانیان را در دیوان خلافت ثبت نمودند و تقریباً نصف عسکر اسلام و صاحب منصبانش، همه ایرانی بودند و کمال رعایت را درباره ایشان نمودند و همان رفتار حضرت امیرالمؤمنین - علیه السّلام - در عطا و تکریم، پیشه خود ساختند و ایرانیان در کمال شوکت و عزت خدمت به دولت اسلامیّت خودشان می کردند و کم کم عقلا و حکمای ایرانیان داخل اراده حکم و اجزاء خلافت شدند؛ مثل سهل و حسن که دو پسران فضل خراسانی که از جمله وزراء کبار خلافت اسلامیّت بودند و مأمون به جهت تکریم حسن و ایرانیان، پوران دختر حسن را خطبه نمود و در مجلس عقدش، عطا و نثاری بخشش نمود که در هیچ تاریخی چنین بذلی کسی نقل نکرده و همچنین به جهت زفافش تشریفاتی فرمان داد به عمل آوردند که از زمان حضرت آدم تا آن وقت چنین تشریفاتی از برای زفاف زنی به هیچ تاریخی دیده نشده تا این که مفسدین و منافقین، خلفای عباسیین را کم کم از جمع علویّین متنفر و متوحّش نمودند و از شدت میل مردم به علویّین و فاطمیّین آگاه نمودند عداوت را با علویّین آشکار نمودند و دست ظلم و قتل و نهب در ایشان دراز کردند؛ علویّین هم از شدت ظلم و جور و اذیت بر عباسیین، خروج می نمودند و مقتول می شدند؛ لهذا شیعیان آل محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - از عرب هم از عباسیین منزجر شدند و با ایرانی که هم به واسطه ظلم [به] آل محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - ، از عباسیین منزجر شده بودند، متفق شدند و سلطنت را از ایشان گرفتند و عباسیین به مصر فرار کردند و سلطنت اغلب ممالک اسلامیّه به دست ایرانیان شد و دائم الاوقات، علمای شیعه از دولت ایرانیان شد کمال پذیرایی [را] بجا می آوردند و با سلاطین زمان خود در امور سلطنتی و حفظ ناموس شرع اسلام و اسلامیان، وزیر و معاون بودند و اساس سلطنت ایران، بر رعایت عموم علویّین و فاطمیّین مبنی شد الی یومنا هذا که این

ملک مظفر سند سلطنت ایران را که فی الواقع و الظاهر سلطنت تمام شیعیان عالم است، مزین فرموده و کمال رعایت را درباره سادات و علما داشته و می‌دارد و ایضاً شجره خود را تأسیلاً باسلافه با شجره محمدیه ظاهراً و باطناً مربوط نمود و از برای این که داخل عنوان فخر مدح حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله - شده باشیم؛ زیرا که می‌فرمایند: «من سن سنة حسنة فله اجر مثل من عمل بها الى يوم القيمة و من سن سيئة فعليه وزر مثل من عمل بها الى يوم القيمة»^۱ یک چند حدیث شریف را که از اصول و قواعد قوام دولت و ملت اسلام می‌باشد، ذکر نمایم شاید اسباب هدایت بعضی از مجاهدین فی الله بشود و شریک اجرش باشم یعنی اول مرتبه دین محمدی زیرا که مراتبش ده درجه می‌باشد و اکملش دهم آن است؛ زیرا که وقتی این آیه کریمه «إن الدين عند الله الإسلام»^۲ نازل شد، حضرات صحابه کرام از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - سؤال نمودند که نشان مسلمانی چیست؟ فرمود: «المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه»^۳؛ اول علامت مسلمانی این است که مسلمانان از شر دست و زبانش سالم باشند و کسی که دست و زبانش به ظلم و دروغ و اذیت مسلمانان کارگر باشد از مسلمانی محروم خواهد بود. مرتبه دویم این که می‌فرمایند: «خير الناس من ينفع الناس»^۴؛ یعنی بهترین مردم کسی است که به مردم خیر برساند. پس بدترین مردم کسی است که شرش به مردم برسد و اقتضار بر ذکر این دو مرتبه می‌کنیم؛ زیرا که از همین دو مرتبه مراتب باقیه بر هر ذی عقلی منکشف می‌شود.

و از جمله قواعد می‌فرمایند: «من أصبح و أمسى و لم يكن همه صلاح أمور المسلمين

۱. الفصول المختارة، ص ۱۳۶. این روایت در کتب حدیثی معتبر دیگر با عبارات مشابه دیگری آمده است.

۲. سوره آل عمران، ۱۹.

۳. الامالی شیخ طوسی، ص ۲۷۱، مکارم الاخلاق، ص ۴۷۲، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۳.

۴. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۸. ادامه روایت چنین است: «فكن نافعاً لهم».

فلیس منهم^۱؛ یعنی هر کس که در روز و شب همش صلاح کار مسلمانان نباشد، از مسلمانان نیست. از امام - علیه السلام - سؤال کردند که همش به چه اندازه باشد؟ فرمود: هر کس به قدر لیاقت خودش کلوخها و خاشاکهایی که در راههای مسلمانان است، یک سنگی و یا خاشاکی از آنها بردارد از برای این که اذیتش به مسلمانان نرسد و اگر از این هم عاجز باشد، دعای خیر یا استغفار از برای مسلمانان بکند، چنانکه در نماز شب سنت شده و از جمله اصول می فرمایند: «إِنَّ الدَّيْنَ النَّصِيحَةُ»^۲؛ پس صحابه کبار عرض کردند: لمن یا رسول الله، فرمودند: «لله [و لکتابه] و لرسوله و عامّة المسلمین و خاصّتهم» پس معلوم می شود از این حدیث شریف هر کس که ناصح ملت اسلام و دولت اسلام نباشد، دین نخواهد داشت و از جمله قواعد می فرمایند: «طلب العلم فریضة»^۳؛ طلب علم واجب است و می فرمایند: در مقام بیان «العلم علما علم الأبدان و علم الأديان و علم الأبدان مقدّم علی علم الأديان إذا هلکت الأبدان هلکت الأديان»^۴. پس هر چیزی که حفظ ابدان عالم بر او متوقف است اول او را می باید آموخت که از آن جمله علم طبایع و خواص مأكول و مشروب می باشد تا بداند آن چیزی را که می خورد، چه اثری در وجودش می بخشد آن که ناخوش نشود و اگر چنان چه ناخوش شود و از اثر چیزی بداند چه چیز رفع اثر ناخوشی او را می کند و کسی

۱. این حدیث را با این عبارت در هیچ یک از منابع نیافتیم. لکن با این مضمون روایات بسیاری است؛

از جمله در کافی، ج ۲، ص ۱۶۴ چنین آمده: «من أصبح لا يهتم بأمور المسلمين فليس منهم».

۲. این روایت با تفاوتی مختصری در قسمت پایانی در منابع آمده است؛ از جمله در کنز العمال، ج ۳،

ص ۴۱۳، انجام روایت، در این منبع، چنین است: «و لائمة المسلمين و عامتهم».

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱، در این منبع و منابع دیگر، علاوه بر این روایت، روایات مشابهی آمده

است که در ادامه آنها این عبارت آمده است: «علی کلّ مسلم»؛ «علی کلّ مسلم و مسلمة»؛ «علی

کلّ حال»؛ «من فرائض الله».

۴. فقط قسمت اول روایت در بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۰، آمده است و سند ادامه حدیث یافت نشد.

خیال نکند که کار مشکلی می‌باشد زیرا که هر کس بتواند بخواند نوشتجات لسان خود را، به محض نگاه کردن کتابهای خواص اشیاء، می‌فهمد که من جمله کتب کتاب مخزن و تحفه حکیم مؤمن می‌باشد. و همچنین دانستن علم زراعت و تجارت و علم تمام چیزهایی که نوع انسان محتاج آن چیز می‌باشد، حتی کیفیت نفس کشیدن را خلّاق عالم چنان چه در قرآن مجید می‌فرمایند: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۱ از برای نوع انسان به توسط اخبار انبیاء و درک و الهام حکماء، بیان فرموده و حجت را بر بندگانش تمام نموده است و به درجه اصرار و تأکید در حفظ نظام و قوام ابدان انبیاء و اولیا فرموده‌اند که در هیچ چیزی این قدر مبالغه نفرمودند؛ از آن جمله پیغمبر می‌فرمایند: «اطلبوا العلم و لو بالصین»^۲ و بدیهی است که اگر مقصود صرف علم ادیان باشد، اصل و اساسش در مرکز نبوت و خلافت می‌باشد، نه در اطراف عالم که دورترین آنها چین باشد و چون که کلام پیغمبر و امام، هر حدیثی مفسر و مبین حدیث دیگر می‌باشد، لهذا می‌فرمایند: «رحم الله امرء عمل فأتقنه»^۳؛ خدا رحمت کند کسی را که کاری را بکند و آن کار را به مرتبه کمال برساند و می‌فرمایند در مقام مبالغه قوام نظام عالم: «من قامت قیامته و بیده فسیل فلیغرسه ثم یمت»^۴ اگر کسی عمرش منقضی شود و خواست از این دنیا رحلت کند، و در آن حال نزله درخت خرمایی به دستش باشد، فوراً آن نزله را در زمین غرس نماید و از این دنیا خارج شود. و حضرت امام حسن - علیه السلام - می‌فرمایند: «إعمل لدنیاک کأنک تعیش أبداً»^۵ و این

۱. سوره بقره، ۳۱.

۲. مشکاة الانوار، ص ۲۳۹، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰، ج ۲، ص ۳۲، ج ۱۰۵، ص ۱۵.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۲۴۴، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵، مسائل علی بن جعفر ابن الامام جعفر الصادق - علیه السلام -، ص ۹۳.

۴. منبع این روایت را در منابع موجود نیافتیم.

۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹، کنز العمال، ج ۵، ص ۵۸۱، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۴ و ادامه

فرمایش عبارت اخرای فرمایش پیغمبر است که می فرمایند: «رحم الله امرء عمل عملاً فأتقنه» و بدین جهت تمام صناعات که محلّ حاجت نوع انسان است به موجب احادیث علمای شریفه آنها را از واجبات کفائیه عالم می شمارند و از برای هر عمل و صنعتی ثوابها ذکر نموده اند و بر هر لسانی که از عربیت بهره داشته باشد، از قرآن مجید و کتب اصول اربعه و نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - و صحیفه سجادیّه، درک می کند که ترک تعلّم صنایع مسلمانان، مضرترین دشمنان دین محمدی - صلی الله علیه و آله - می باشد؛ زیرا که همین مسئله تمام اسلام را گدا و بی پول کرده و هیچ دشمنی، مثل بی چیزی از برای مسلمانان نیست و اگر کار مسلمانان در عدم استعمال مصنوعات خودشان، به همین وتیره بماند، عن قریب است که مسلمانان از برای قوت لایموت، حمّالی و نوکری از دشمنان دین اسلام بکنند و خسر الدنیا و الآخرة باشند با وجود این که تمام عقلا و حکما و بداهت شاهدند که دین بهترین دین هاست و ممالک اسلام من حیث جودة ذهن و فطانت، بر تمام ممالک عالم و اهالیس برتری دارند، به واسطه حسن آب و خاک و هوا که از مقومات اعظم است.

علی کلّ حال عرض این نیست که اگر کسی می خواهد امور دینش درست باشد، باید اول امور دنیایش را درست بکند؛ چنان چه حق تعالی در قرآن مجید می فرماید: «من كان في هذا أعمى فهو في الآخرة أعمى»؛ هر کس که در امور دنیایش کور باطن باشد، در امور آخرتش هم کور باطن خواهد بود و معنی خسر الدنیا و الآخرة در حقّش محقّق می شود و پیغمبر می فرماید: «إنّ الله يكره الرجل العاطل البطال والمرئاة العاطلة»^۲ و حضرت سیّد الساجدین می فرماید: بطالت و بیکاری اسباب

روایت چنین است: «و اعمل لآخرتك كأنك تموت غداً».

۱. سوره أسراء، ۷۲.

۲. به منبع این حدیث دست نیافتیم.

دوری از حق و مبعوض بودن در نزد حق می‌باشد. چنان چه می‌فرماید در دعای سحر ماه مبارک رمضان که به ابی حمزه ثمالی تعلیم فرموده‌اند، در فقره «لعلک رأیتنی آلف مجالس البطالین فعن بابک طردتني» و پیغمبر می‌فرماید: «ملعون ملعون ملعون من القی نفسه کلاً علی الناس»^۱ سه دفعه لعن کرده است کسی را که بیکار بشود و به جهت امر معاش، بر مردم کل باشد و حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می‌فرماید: «کاد الفقر أن یكون کفراً»^۲؛ یعنی حالت فقر حالت قریب به کفر است؛ پس نباید کسی که می‌گوید من مسلمانم، پی‌کاری [نرفته] خودش را فقیر بکند و ملعون و کافر بشود و وقتی که خداوند متعال آیه «وفی السماء رزقکم و ما توعدون»^۳ را نازل فرمودند بر حضرت ختمی مآب جماعتی از صحابه کبار از کسب و سعی دست کشیدند و مشغول عبادت شدند و گفتند خداوند عالم متکفل رزق بندگان شده ما عبادت می‌کنیم و خدا رزق ما را می‌فرستد، حضرت ختمی مآب از حال ایشان مطلع شد و ایشان را احضار فرمود و به ایشان فرمود: این اجتهاد شما خطا می‌باشد؛ زیرا که خداوند بعد از امر به مشی و سعی با پرهیزکاری متکفل رزق شده، نه این که بدون سعی، رزق می‌دهد پس مشغول کار شوید و سعی کنید و از خداوند رزق بخواهید.

لهذا حق تعالی به حضرت داود وحی فرمود که تو نیک بنده می‌باشی، اگر از بیت المال نمی‌خوردی؛ فوراً حضرت داود عمل زره سازی را پیش گرفت. چنانکه باقی انبیاء به صنایع مختلفه مشغول بودند؛ مثل زراعت و نجاری و خیاطی و غیرها و حضرت شاه ولایت - علیه السلام -، عمل زراعت را پیشه

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۲ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۸. البته این روایت در منابع به این شکل آمده است: «ملعون ملعون من ألقى کله علی الناس».

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷، الخصال، ص ۱۲، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۰-۲۹ و ج ۷۰، ص ۲۴۶ و ۲۵۱.

۳. سوره ذاریات، ۲۲.

خود قرار داده بودند روزی یک جوال دانه خرما بر روی الاغی گذاشته بودند و سوار شده به باغ و مزرع خویش تشریف می‌بردند؛ جماعتی به حضرت برخوردند و عرض کردند: این چیست یا ابالحسن در جوال؟ فرمودند: پنجاه هزار نخل خرما؛ زیرا که آنها را از برای غرس می‌بردند و دائم الاوقات مشغول غرس بودند و فرمودند جهاد بر چند قسم می‌باشد و افضل آنها کسب معیشت است از حلال. و به ایرانی‌ها می‌فرمودند: «یا معشر الموالی اتجروا و اکتسبوا یغنیکم الله من فضله»؛ یعنی تجارت بکنید تا خدا شما را غنی فرماید و حضرت صادق آل محمد - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «لیس منا من ترک الدنیا للآخرة»؛^۱ یعنی نیست از ما کسی که دنیا را ترک کند از برای آخرت و همچنین نیست از ما آن که آخرتش را برای دنیا ترک کند.

و همچنین باقی ائمه هم تجارت و هم زراعت می‌فرمودند و از جمله اصول قوام دین اسلام اتفاق است؛ چنانکه خدا و پیغمبر می‌دانستند که تمام مسلمین در عقاید یک درجه نیستند؛ چنانکه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقال رحم الله قاتل سلمان و لکفره»؛^۲ یعنی اگر ابوذر بر عقاید سلمان مطلع بشود، خواهد گفت: خدا رحمت کند کسی را که

۱. به منبع این حدیث دست نیافتیم.

۲. روایتی را با این عبارت نیافتیم لکن روایاتی با این مضمون وجود دارد از جمله: «لیس منا من ترک

دنیاہ لآخرتہ و لا آخرتہ لدنیاہ». من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶، تحف العقول، ص ۴۱۰.

۳. روایتی را با این عبارت نیافتیم و به نظر می‌رسد این عبارت تلفیق دو روایت است که در منابع موجود آمده و عبارتند از: «قال امیر المؤمنین - علیه السلام - : یا اباذر إن سلمان لو حدّثک بما یعلم لقلت رحم الله قاتل سلمان ... ؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۴، مستدرک سفینة البحار، ج ۵، ص ۱۳۳ و «و الله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول الله - صلی الله علیه و آله - بینهما؛

الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۰ و ج ۲۲، ص ۳۴۳».

سلمان را بکشد و سلمان را تکفیر خواهد کرد. با وجود این عقد اخوت ما بین این دو نفر منعقد فرمود در مرحله جامعه اسلامیت که عبارت از ظاهر کلمه شهادتین می‌باشد پس کسانی که این شهادتین را جاری می‌کنند و قدر جامع مابینشان همین مطلب است در مقام مسلمانی و اسلامیت می‌باید همدیگر را برادر باشند و یار و یاور باشند و اگر در بعضی از فروع مختلف باشند، ظاهراً همین اتحاد و اسلامیت از اسباب هدایت همدیگر می‌شود، نه دوری و دشمنی. پس هر کس که ایمانش بیشتر است، می‌باید بیشتر تحمل زحمت بکند از برای هدایت مشتبهین از مسلمانان؛ زیرا که پیغمبر می‌فرماید: «أقربکم منی أشبهکم بی خلقاً»؛ یعنی نزدیکترین شماها به من کسی است که شباهت خلقش به من بیشتر است و خداوند می‌فرماید: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»؛^۲ زیرا که حضرت در حالتی که قومش کفار بودند، انواع اذیتها که مشرف به هلاکت بود، نمودند و در حالی که خون از جبین مبارک حضرت جریان می‌کرد از ضربتهای قوم، ملائکه‌های عذاب از قبل حق تعالی بر پیغمبر نازل شدند و اذن هلاکت و تباهی قوم را از حضرت خواستند؛ حضرت علاوه بر این که اذن نداد، دعا می‌کرد به سوی خدا از برای ایشان و طلب مغفرت و هدایت از برای جهال قوم. پس چگونه خواهد بود و حال آن که ماها که مشتبهین از امتش را بدون اقامه حجّت از ماها به [جای] حسن معاشرت و تلطیف بر آنها، از آنها دوری می‌کنیم و اسباب عداوت که موجب ضعف دین اسلام است، فراهم می‌کنیم و حال آن که حضرت صادق القول آل محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که مولی و امام می‌باشد می‌فرمایند: «عاشروهم و باشروهم و احضروا مساجدهم و عودوا مرضاهم و شیّعوا جنازهم حتی یقولون رحم

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۷، الأملی (شیخ صدوق)، ص ۳۴۴، مستدرک سفینة البحار، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲. سورة القلم، ۴.

اللّه جعفر بن محمد نعم ما اذّب به اصحابه»^۱ و «كونوا دعاءاً للناس بأفعالكم و لا تكونوا دعاءاً بأقوالكم»^۲. حضرت صادق می‌فرماید: با عموم مسلمانان به تحیّت و دوستی و نیکویی تمام، معاشرت بکنید و مردم را به حسن کردار خود دعوت نمایید، نه به گفتار، و ماها امروز در اقامه حجّت بر عموم ادیان اکتفا کرده‌ایم به آن چه ۱۳۱۵ سال قبل به اسلاف ایشان در کتب، گفته شده و همچنین با مشتبهین از جماعت مسلمین؛ و تمام را مقصّر و معاقب می‌دانیم و خود را مأجور و مجاهد و اگر کسی از علمای مجاهد ماها، بخواهد با قومی مراده نماید، از برای جلب ایشان به طریق واقع، تمام ماها می‌گوئیم که عالم با بیگانه‌ها چرا مراده می‌نماید؟ و حال آن که تکلیف مسلمانی ماها این است که به علماء زاد و نفقه واسعه بدهیم، از برای رفتن میان عموم مردم؛ شاید کسی را به طریق واقع هدایت و ارشاد کنند؛ زیرا که حق تعالی می‌فرماید: «من أحيأ نفساً فكأنما أحيأ الناس جميعاً»^۳ و حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله و سلم - حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - را مأمور نمود به تشریف بردن به یمن، به جهت تعلیم قواعد و اصول شرع به مردم و حضرت از مدینه خارج شدند و در بیرون مدینه، چادر زدند تا آن که وقت سحر سیر نمایند و با قافله یمن، جماعتی از جهّال مسلمانان، در مجلس صحبت می‌کردند؛ از جمله گفتند که از قرائن حال چنین می‌بینیم که حضرت ختمی مآب از پسر عمّش علی بن ابی طالب - علیه السلام - بیزار شده و تلف و

۱. روایتی مستقل که تمام موارد موجود در این روایت را شامل باشد، یافت نشد ولیکن برخی جملات این روایت، در این منابع دیده شد: من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۸۳ وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۴۳۰.
۲. به روایتی با این عبارت دست نیافتیم؛ لیکن روایات متعددی با این مضمون نقل شده از جمله: «كونوا دعاءة الناس بأعمالكم و لا تكونوا دعاءة بألسنتكم». بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۹۸، مستدرک سفینة البحار، ج ۷، ص ۴۳۲.

۳. سوره مائده، ۳۲. «من أحيأها فكأنما أحيأ الناس جميعاً».

هلاکتش را طالب است؛ زیرا که پیغمبر تا وقتی که کارش محتاج به شمشیر و ضرب و مقاتله و جدال بود، پسر عمّش علی بن ابی طالب را جلو شمشیرها می فرستاد، الحال او را روانه به یمن می کند و حال آن که طریق یمن چه برّش و چه بحرّش، معرض هلاک مسافری است و سالی، مبالغی از قوافل و کشتی ها در این راه هلاک می شود و علی بن ابی طالب را می فرستد به یمن و حال این که می داند که این سفر محتمل هلاکت می باشد.

این سخنان به گوش حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - رسید، فوراً تشریف فرما شدند به مدینه و رسیدند به خدمت حضرت ختمی مآب - صلی الله علیه و آله - و به شرف خدمتشان رسیدند و سخنان منافقین را بیان نمودند؛ حضرت رسالت پناهی فرمودند: یا علی من تو را از قبل خود مبلّغ به امر خدا می فرستم؛ زیرا که حق تعالی می فرماید: نمی شود کسی مبلّغ باشد از قبل تو، مگر شخصی که از تو باشد و اگر خداوند متعال یک نفر را به دست تو هدایت کند، ثوابش از برای تو، بیشتر از این است که تمام عالم طلا و نقره باشد و ملک تو و تمامش را در راه خدا انفاق فرمایی.

و از جمله قواعد و اصول مسلمانی، اتّحاد رعیت با سلطان وقت می باشد؛ چنان چه حق تعالی می فرماید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۱ و پیغمبر می فرماید: «یا أباذر أظع لمن ولی علیک و لو کان عبداً أسود»^۲؛ یعنی اطاعت سلطان را بکن و لو غلام سیاهی باشد و ایضاً می فرماید: اگر سلطان عادل شد شکر خدا را بکنید و اگر عادل نشد از خدا هدایت او را بخواهید و ابدأ سلاطین را بد نگوئید و به همین واسطه با وجود این که در اواخر خلافت خلیفه سیم، خلیفه با حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - صفای حالی نداشت و با وجود

۱. سوره نساء، ۵۹.

۲. در منابع موجود، به منبع این روایت دست نیافتیم.

این، از برای حفظ ناموس اسلامی حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - کمال اطاعت را از ایشان اظهار می‌فرمود و در امور مهمه سیاسی کمال معاونت و همراهی را با او می‌کرد و اگر ایرادی بر خلیفه می‌داشت، محرمانه به خلیفه اخطار می‌فرمود، تا این که مردم بر خلیفه جسور نشوند و مهما ممکن معایب کار او را اصلاح می‌فرمودند و همچنین باقی ائمه - علیهم السلام - سلاطین زمان خود را دعای خیر و هدایت و نصرت بر اعدا می‌فرمودند و هیچ وقت سلطان زمان را به حرف بد یاد نمی‌فرمودند و به شیعیان خود امر می‌فرمودند که مالیات زراعات را با ایشان کاملاً بدهید و مال خراج را که مالیات دیوان می‌باشد بر مردم حرام نمودند، دزدی او را از سلطان. و اینک تمام کتب فقهیه از این مطلب پر است و نصیحت سلاطین را بر مردم واجب فرمودند؛ حتی این که می‌فرمایند: اگر کسی از وجود خودش مطمئن باشد که می‌تواند به سلطان زمانش خدمتی بکند که نفعش به دولت اسلام برسد و سلطان او را نشناسد و یا از حال وی خبر نداشته باشد، بر آن شخص واجب است که سلطان زمان خود را از حال خود مطلع کند تا این که سلطان او را مصدر خدمتی بفرماید، حتی این که به درجه ی اجر و ثواب از برای این گونه اشخاص ذکر فرموده‌اند که هیچ خیری با او مقاومت نمی‌کند؛ زیرا که امام - علیه السلام - می‌فرماید: «إِنَّ لَّهٗ كُنُوزًا فِی الْأَرْضِ عَلٰی ابوابِ السُّلْطٰنِ یَجِیْثُوْنَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَ لَهُمْ اَنْوَارٌ تَضِیْءُ مِنْهَا عَرَصٰتُ الْمَحْشَرِ فَتَعْجَبُ النَّاسُ مِنْ اَنْوَارِهِمْ وَ یَقُولُوْنَ رَبَّنَا لَمْ نَعْرِفْ هٰؤُلَاءِ فِی الْاَنْبِیَاءِ وَ لَا فِی الْاَوْصِیَاءِ فَمَنْ هٰؤُلَاءِ؟ فِیْاْتِی الْاَنْدَاءُ مِنْ قَبْلِ الْحَقِّ اِنَّ هٰؤُلَاءِ اَنْاسٌ كَانُوْا عَلٰی ابوابِ السُّلْطٰنِ یَنْفَعُوْنَ الْعِبَادَ وَ یَقْضُوْنَ حَوَائِجَهُمْ وَ یَرْفَعُوْنَ الظُّلْمَ عَنْهُمْ فَاعْطَوْا هٰذِهِ الْاَنْوَارَ بِرِکَّةِ هٰذِهِ الْعَمَلِ»^۱؛ یعنی خدا را گنج‌هایی است در این دنیا بر در خانه‌های پادشاه که روز قیامت آنها را نوری در جبین می‌باشد که عرصات محشر از نورشان روشن می‌شود؛ عموم اهل محشر متعجب و حیران

۱. در منابع موجود، به منبع این روایت دست نیافتیم.

می‌مانند که خدایا این قوم چه کسان می‌باشند؟ زیرا که ما اینها را در دنیا نشناختیم نه در جمله پیغمبران و نه در اوصیاء؛ پس ندا از قبل حق تعالی می‌رسد که این اشخاص کسانی بودند که به در خانه پادشاه خدمت می‌کردند و سعی در قضای حوائج بندگان من می‌نمودند و نمی‌گذاشتند که او باش و اشرار مردم بر آنها ظلم و تعدی بکنند و اگر کسی ظلم می‌کرد کسی را، مظلوم را بر ظالم اعانت می‌کردند و اگر بخواهیم تمام اخبار و احادیثی که در مدح سلاطین رعیت پرور و مدحی که درباره وزراء و اعوان آنها از خدای عزوجل و رسول - صلی الله علیه و آله - و ائمه - علیهم السلام - وارد شده، نقل نماییم، کتاب بسیار بزرگی می‌شود؛ ولی همین قدر اکتفا می‌کنیم که حضرت می‌فرماید: «عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة»^۱؛ یعنی که پادشاه و اجزاء حکومت یک ساعت عدالتشان در حکم ما بین بندگان خدا، بهتر است از عبادت هفتاد سال عبادت دیگران از طبقات مردم؛ و همین قدر از برای انسان عاقل دستور العمل بس است که حضرت - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «الناس علی دین ملوکهم»^۲؛ پس مردم می‌باید متدین به دین ملوکشان باشند، در اصلاح امور مملکت و رعیت، و با کمال دوستی و محبت با هم زندگانی بکنند، چنان چه خدا و رسول فرمودند؛ خصوصاً سلاطین اسلام با همدیگر می‌باید کمال محبت و صفا را داشته باشند، که اگر سلطانی در مشرق باشد و سلطانی در مغرب باشد و یک نفر از مسلمانان مشرق، سرش درد بیاید، سلطان و آنانی که در مغرب می‌باشند، با او شریک در درد باشند و همچنین در عالم خوشی؛ تا این که معنی برادری که خدا از امت محمدیه - صلی الله علیه و آله - خواسته است، محقق شود؛ تا این که خدا مسلمانان را رحم کند؛ زیرا که حق تعالی می‌فرماید: «إن تنصروا الله ینصرکم»^۳؛ اگر

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۲، مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۱۷.

۲. در منابع روایی موجود، این عبارت، به عنوان روایت آمده است و ظاهراً از امثال عرب می‌باشد.

۳. سوره محمد - صلی الله علیه و آله - ، ۷.

خدا را یاری کنید خدا شماها را یاری می‌کند و معلوم است که مقصود از یاری خدا، یاری بندگان خدا می‌باشد.

چنانکه حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه، تعلیم می‌فرمایند به شیعیان خود در دعای شب ماه مبارک رمضان این وتیره را به فقره «اللهم إنا نرغب اليك في دولة كريمة تعزبها الاسلام و أهله و تذل بها النفاق و أهله و اجعلنا فيها من الدعاء الى طاعتك و ارزقنا بها كرامة الدنيا و الآخرة» تا این که می‌فرمایند: از برای بیان این که نکته کم بودن جمعیت اسباب ذلت است، «اللهم أنا نشكوا إليك فقد نبينا و قلة عددنا و كثرة عدوتنا و شدة الفتن بنا»، زیرا که هیچ فتنه‌ای از برای مسلمانان نبود، مثل فتنه عداوت که با همدیگر دارند به جهت اختلاف در فروع که اسباب تعب و ذلت و فقر مسلمانان شده (بلغنا الله و كافة المسلمين خير الدنيا و الآخرة).

و از جمله قواعد و قوانین مسلمانی این آیه کریمه می‌باشد که تا به حال ندیدم کسی از علماء و غیرهم، درست معانی این قانون را بیان کرده باشد و عقیده داعی بر این است که این هم از الهامات غیبیه و الطاف جلیه حضرت فیاض مطلق می‌باشد بر داعی که ملتفت معنی این قانون عظیم شدم: بسم الله الرحمن الرحيم، «يا ايها الناس إنا خلقناكم من ذكر و أنثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم»^۱. و حضرت ختمی مآب می‌فرمایند: «خلق الله الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة افضلها في الإسلام افضلها في الجاهلية»^۲.

اما معنی آیه می‌فرمایند: ای نوع انسانی، شماها را چند قسم خلق کردیم و هر قسمی را چند قبیله نمودیم و برگزیده‌ترین شماها و گرامی‌ترین شماها در نزد ما آن کسی است که تقوایش بیشتر می‌باشد و معنی تقوی اجمالاً این است که هر

۱. سوره حجرات، ۱۳.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷، در این منبع و منابع موجود دیگر قسمت اخیر روایت چنین آمده است:

«فمن كان له في الجاهلية أصل فله في الاسلام أصل».

کس که هر کاری را که در نزد حق تعالی محبوب و مقبول بدانند، او را به عمل بیاورد و هر چیزی که او را در نزد حق تعالی مبعوض بدانند، او را ترک کند به جهت حق تعالی.

و اما حدیث شریف که مفسّر و مبین معنی آیه کریمه می‌باشد، این است: یعنی حق تعالی بندگان خودش را از قبیل فلزات طلا و نقره، متفاوت خلق نموده است؛ همان اشخاصی که قبل از اسلام بر دیگران مقدم‌تر و فاضل‌تر بوده‌اند، همان قوم در اسلام مقدم‌تر و فاضل‌تر می‌باشد و این فرمایش اگر کسی ملتفتش بشود، صد هزار قانون از آن استفاده می‌شود و حالا اقتصار بر معنی اولیش می‌کنیم و ارباب ذوق و دانش به قدر استعداد خودشان ملتفت معانی و دقایق خواهند شد؛ معنی اولی بعد از این که معلوم شد حق تعالی نوع انسان را از قبیل طلا و نقره متفاوت خلق فرموده، پس نمی‌توان گفت که فلان فعله و پینه‌دوز که از معدن نقره می‌باشد، مثلاً اگر ملبس به لباس علم و دانش که سرمایه تقوی می‌باشد و اظهار تدین و تقوی را پیشه خود قرار داده، از فلان شخص بی تقوی که از معدن طلا می‌باشد بهتر و برتر است.

تَمَّتْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّةِ وَ بِحَوْلِ مُحَمَّدٍ وَ الْاِئِمَّةِ الْأَطْهَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً بِيَدِ أَمْرِ الْعَبَادِ يَوْسُفَ، ۱۳۱۱ هـ.

فهرست منابع

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، نجف اشرف، ۱۳۷۶ هـ.
۲. امینی، عبدالحسین، الغدير، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۳۷۹ هـ.
۳. تهرانی، آقا بزرگ، الذريعة الى تصانيف الشيعة، بيروت، دارالاضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ.
۴. حاکم الحسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في آيات النازلة في اهل البيت، تحقيق: محمد باقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.
۵. حرّ عاملی، حسن، تفصیل وسائل الشيعة، قم، مؤسسه آل البيت - عليهم السلام - لإحياء التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.

ایرانیان از دیدگاه اهل بیت - علیهم السلام - ۹۱ /

۶. حرّانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول - صلی الله علیه و آله - ، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسة النشر الاسلامی لجماعة المدرّسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ .
۷. شروانی، مولی حیدر علی بن محمد، ما روته العامة من مناقب اهل البيت، تحقیق محمد الحسون، ۱۴۱۴ هـ .
۸. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ .
۹. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا - علیه السلام - ، تحقیق حسین اعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ .
۱۰. صدوق محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعة المدرّسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ .
۱۱. طبرسی، ابی الفضل علی، مشکاة الأنوار فی غرر الاخبار، نجف اشرف، مکتبة الحیدریّة، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ .
۱۲. طبرسی، ابی الفضل علی، مکارم الاخلاق، منشورات الشریف الرضی، چاپ ششم، ۱۳۹۲ هـ .
۱۳. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی، مکتب الثقافة الاسلامیّة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ .
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، قم، دارالثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ .
۱۵. علی بن الامام جعفر الصادق - علیه السلام - ، مسائل علی بن جعفر، قم، مؤتمر العالمی للامام الرضا - علیه السلام - ، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ .
۱۶. قرطبی، ابی عبدالله محمد بن احمد انصاری، تفسیر القرطبی، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ .
۱۷. کلینی الرازی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیّة، چاپ سوم، ۱۳۸۸ هـ .
۱۸. متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال، تحقیق بکری حیانی و صفوة السقا، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ هـ .
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ .
۲۰. محدث نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسة آل البيت - علیهم السلام -

لاحیاء التراث، چاپ اول، ١٤٠٨ هـ .

٢١. محمدی ری شهری، محمد، *میزان الحکمة*، قم، دارالحديث، چاپ اول، ١٣٧٥ ش.

٢٢. مفید، محمد بن محمد بن نعمان العکبری، *الأمالی*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعة المدرّسین.

٢٣. مفید، محمد بن محمد بن نعمان العکبری، *الفصول المختارة*، تحقیق میر علی شریفی، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ١٤١٤ هـ .

شهابی که بر خرمن شیاطین حریق افکند

غلامرضا گلی زواره

مشعل‌های درخشان

زمانی که تاریکی‌های ستم و جهالت، بصیرت انسان‌ها را در تنگنایی تهدید کننده، آشفته و پریشان قرار می‌دهد و ارزش‌های معنوی و فضیلت‌های سازنده توسط توفان‌های سنیه اختناق و استبداد، مورد تهاجم قرار می‌گیرد، فرزانه‌گانی فداکار و دانشورانی وارسته و پارسا با مشعل درخشان خویش روشنایی می‌آفرینند و به مرزبانی از فضایل و مکارم پرداخته و با حرارت و فروغ خود، دشت‌های معرفت و اندیشه را به باروری، شکوفایی و طراوت می‌رسانند.

آن عالمان عامل در این مسیر هیچ گاه از پای ننشسته و لحظه‌ای خستگی را بر خود روا نمی‌بینند. آنانی که به معنای واقعی، دانشمند بوده و معارف ناب و حقایق جاوید، آمیزه‌جانانشان گردیده و چشمه‌های تعهد و مسئولیت از اعماق وجودشان در حال جوشش است، همه موانع را از سر راه برمی‌دارند تا به جامعه نیرو بخشند و نسلی مؤمن، کوشا، راستگوی و مشتاق مکارم عالی پرورش دهند.

پس، چه شایسته است که چهره‌هایی از این اسوه‌های پاک، فراز پایه و سازنده روح و روان در برابر علاقه‌مندان ترسیم گردد تا با مشاهده جلوه‌های راستی و

درستی مرزبانان دیانت و اخلاق، خود را چنان به مکارم و فضایل آراسته نمایند که ریشه هر ناروایی، نابسامانی فکری و رفتاری، ریاکاری، نفاق و جمود را نابود سازند. نگرستن به قله‌های مقاومت موجب می‌گردد که ناظران به خود آیند و بیدار شوند و بذره‌های عزت و عظمت در وجودشان به رویش درآید.

یکی از این شخصیت‌ها، مرجع بلندپایه، فقیه والامقام، حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی می‌باشد؛ فقیهی سترگ که ضمن گستردگی فکری، جامعیت علمی و توانایی‌های ممتاز، درک درستی از شرایط زمانه داشته، به واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی توجه می‌کرد و از سر صدق، دل‌سوزی و تعهد، برای پالایش آلودگی‌های فکری و اخلاقی تلاش می‌نمود. او ناروایی‌ها را برنتابید، تباهی‌ها را در حد توان زدود و ناهمواری‌های فضیلت‌سوز را هموار ساخت؛ روحی پرخروش که رودی خروشان جاری ساخت و جانی مشتعل که چون شراره‌های شهاب ثاقب بر خرمن شرارت‌های شیاطین حریق افکند.

آن مرد میدان فضیلت، منادی حقیقت بود و در این مسیر از قلبی مطمئن، دلی شجاع و عزمی استوار بهره داشت. ایمان و معنویت چون ستیغی سترگ، صلابت و قاطعیت را در وجودش جاری ساخت تا زوال فضیلت و پژمردگی حقیقت را مانع گردد و مرداب‌های ضلالت و باتلاق‌های انحراف را بخشکاند.

تابندگی خورشید مرجعیت در عرصه سیاست

نام این نامدار عرصه فقاقت، یادآور مرجعیت شیعه، زعامت امور مسلمین و اهتمام به فضیلت‌گستری است ضمن این که تلاش وافرش در کلام، حدیث، رجال، تراجم، انساب، کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی و پی افکندن کتابخانه‌ای بزرگ و کم‌نظیر در جهان اسلام و بی‌بدیل در سرزمین ایران، بوستان دانش و فضیلت را طراوتی دوباره بخشید. به موازات این مجاهدت‌های فکری و علمی، گام‌های آن فقیه اهل بیت در مسیر سیاست و عرصه‌های اجتماعی نیز از ارزش

فوق العاده‌ای برخوردار بود و آن چنان در این وادی از خود خیزش و خروش بروز داد که نیروهای امنیتی از افشاگری‌ها و روشننگری‌های او به شدت می‌هراسیدند. نفوذ معنوی او در میان اقشار گوناگون مردم و پیروی آنان از توصیه‌های وی در جهت رفع ناگواری‌ها و تصفیه آلودگی‌ها، همچنین صلابتش در انتقادهای شدید از مصوبات مفسده برانگیز رژیم استبداد، برنتابیدن نفوذ اجانب در سرنوشت جوامع اسلامی و عدم مماشات با کارگزاران ستم آنچنان برای ساواک تهدیدکننده بود که سخنرانی‌ها، دیدارها، ملاقات‌ها، مسافرت‌ها، ارتباطات و هر گونه فعالیت علمی و فرهنگی، حتی امور جزئی زندگی ایشان را تحت نظر و مراقبت‌های خاص قرار داد و از آنها گزارش‌های متعددی تهیه کرد. همچنان که نفوذ مردمی و اقتدار معنوی وی به موازات موضع‌گیری‌های سیاسی ایشان شدت می‌یافت، ساواک برای تضعیف این موقعیت‌ها، برنامه‌ها و نیرنگ‌هایی را به اجرا گذاشت اما جز ناکامی، محصولی به دست نیاورد.

اما به راستی چرا فرزانه‌ای چون آیت الله مرعشی که توانمندی‌های علمی و فکری فوق العاده‌ای داشت، به کوشش‌های علمی قناعت نکرد و تألیف و تحقیق و اهتمام آموزشی و پژوهشی، روح پرتکاپویش را آرام ننمود و همواره در صدد بود تا در برابر آفت‌های ویران‌کننده ارزش‌ها و علف‌های هرزی که به گلستان معرفت و فضیلت رخنه کرده‌اند، بایستد و برای محو آنها لحظه‌ای درنگ نرزد و حتی موقعیت ویژه خویش را در مخاطره قرار دهد؟ پاسخ این سوال در چند محور قابل طرح است:

در حدیث معروفی می‌خوانیم ان العلماء ورثة الانبياء^۱ (دانشمندان وارثان پیامبرانند). پیامبران بعد از برانگیخته شدن از میان مردم و بخصوص محرومان

۱. الکافی، کلینی، ج اول، ص ۳۲؛ الحیة، محمدرضا حکیمی و ...، ج ۲، ص ۲۳۴.

صالح، هرگز از آنان جدا نشدند و برای خویش زندگانی ساده و زاهدانه را برگزیدند و در این راستا هیچ گونه امتیازی برای خود قائل نگردیدند. آن فرستادگان الهی سراسر حیات پربار و برکت خویشتن را صرف بیدار کردن مردم، تعلیم و تربیت آنان و مبارزه با ناهمواری‌های اجتماعی نمودند تا موانع را از سر راه رشد انسان‌ها بردارند و نیل به سعادت را هموار گردانند.

تعلیمات پیامبران در برابر زورگویان و اهل استکبار، جهت‌گیری خصمانه و قاطع داشت و هرگاه آن مردان آسمانی برای هدایت مردم مصمم می‌گردیدند تحولی را در جهت امنیت سیاسی و مبارزه با تبعیض‌ها و طاغوت‌ها آغاز می‌کردند و همواره مصاف بین حق به رهبری انبیا و باطل به رهبری طاغوت در جریان بود. رسولان الهی در عین حال که ندای آزادی معنوی در پرتو ایمان به خدا را نوید می‌دادند، فریاد آزادی اجتماعی، عدالت و رسیدن به یک نظام متعادل را نیز بلند می‌کردند و در این راه رنج‌های بسیاری را تحمل کردند و آزارهای مشقت‌زایی را به جان خریدند.

هیچ کدام از فرستادگان حق و منادیان توحید در برابر جبار زمان ساکت و خاموش نبوده‌اند. عالمان ربانی نیز خصال انبیا را به ارث می‌برند و چنین افتخاری را نصیب خود می‌سازند. در این میان آیت الله مرعشی به خوبی از این میراث گرانقدر صیانت نمود و ضمن این که راه درست را برای مردم باز می‌گفت، کوشید آنان را از اسارت‌های فکری و بردگی‌های سیاسی برهاند تا بر روی پای خویش تکیه کنند و به سوی کمال و شرف و بزرگی گام بردارند.

رسول اکرم (ص) تأکید فرموده‌اند: الفقهاء امناء الرسول^۱ (عالمان دینی امانتداران رسولان الهی هستند). امانت آن بزرگواران محتوای رسالت است که

۱. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۱۶.

عالم و فقیه با برخورداری از آگاهی، معرفت و اقدام به موقع و عمل صالح در نشر و تبلیغ آن می‌کوشد و به هنگام هجوم سیاهی‌ها و پلیدی‌هایی که مانع از رویش نهال حق در سرزمین پاک نفوس می‌شوند، قیام می‌کند. حضرت علی(ع) درباره این وظیفه مهم نکاتی جالب، عمیق و مسئولیت‌آفرین را ترسیم فرموده‌اند. یکی از آن‌ها این سخن عظیم و دقیق است: و ما اخذالله علی العلماء ان لایقاروا علی کظه ظالم و لا تتعب مظلوم^۱ (و خداوند از دانشمندان تعهد گرفته است که با ستمگران قراری نداشته باشند و بر سیری آنان و گرسنگی مظلومان درنگ نکنند و تاب نیاورند).

مقام ولایت تشریحی و سرپرستی سیاسی پیامبر و امام و سپس علما که جانشینان راستین آن اسوه‌های ایمان و معرفت و فضیلتند از اهمیت بسزایی برخوردار است و همین ویژگی، اساس دیانت را صیانت می‌کند و از زوال و هلاک ارزش‌ها جلوگیری می‌کند و توجه به این امر، عالمان دینی را به مبارزه با حکومت‌های باطل و تشکیل حکومت حق و عدالت و می‌دارد و نیز جامعه را از گزند هر گونه ضلالت و انحرافی حفظ می‌کند؛ عالمانی که از مبانی اسلام، قرآن و حدیث آگاهی عمیقی به دست آورده‌اند و نیز در تقوا و تعهد نمونه‌اند و در صداقت، اخلاص و عدالت، معیاری برجسته‌اند و آیت الله مرعشی از طلابه‌داران چنین کاروانی بود.

آن مرجع بلندپایه به پیوستگی نسبی با خاندان عترت افتخار می‌کرد ولی تنها این ویژگی را برای ارتباط با آن ستارگان فروزان آسمان امامت کافی ندانست و با پیمودن طریق ایمان و معرفت و پارسایی، محبتی ملکوتی را در درون خود شعله‌ور ساخت. وقتی دل را به مکارم عالی آراست، یک ارتباط توأم با اشتیاق و

قداست با آن رهبران الهی برقرار نمود و خالصانه‌ترین احساسات و عواطف را نثار آن فروغ‌های معنوی نمود. این ارتباط قلبی ضمن آن که وسیله جذب و جلب معنویات و نور گرفتن از خورشید معرفت ائمه گردید، جهت‌گیری‌های او را در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی مشخص ساخت.

آیت الله مرعشی از طریق ذکر، عبادت، نیایش و تهجد به تزکیه درون و صفای باطن پرداخت. محصول این تلاش مداوم آن بود که وی را به پایگاه عظیم قدرت روحی و معنوی متصل ساخت تا جایی که تندباد حوادث قادر به ایجاد تلاطم در وجودش نبود. سلوک عرفانی آن فقیه پارسا و پرهیزگار به گونه‌ای نبود که پس از آراستگی درون به گوشه انزوا برود و عزلت برگزیند بلکه پس از این کامیابی ملکوتی مصمم گردید جامعه را نیز از ناروایی‌هایی که سد راه رشد و رستگاری هستند برهاند و گزینش چنین مسیری او را به مقابله با تهاجم فکری و فرهنگی رژیم شاهنشاهی فراخواند و عرفان حماسی او، حماسه‌ای پرشکوه را رقم زد.

شاگردانی که آیت الله مرعشی تربیت نمود غالباً در مبارزات سیاسی، حمایت از جنبش‌های اسلامی و همگامی و همراهی با نهضت امام خمینی، از پیشگامان و طلایه‌داران بودند و از جمله آنان شخصیت‌های ذیل قابل ذکراند: آیات محترم سید محمود طالقانی، علامه شهید مرتضی مطهری، شهاب‌الدین اشراقی (داماد امام خمینی)، سیدمصطفی خمینی، دکتر محمد مفتاح، شهید دکتر بهشتی، شهید صدوقی، شهید قاضی طباطبایی، امام موسی صدر، سید مهدی یشربی، شیخ صادق احسان‌بخش، حسین نوری همدانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، سیدجلال‌الدین طاهری، شیخ محمدرضا مهدوی کنی و ...

آیت الله مرعشی در خاندانی پا به عرصه وجود گذاشت که سابقه طولانی در مبارزات سیاسی داشتند به طوری که در نیاکان پدری و مادری وی، سیاست و اژدهای غریب نبود.

آیت الله مرعشی سحرگاه پنج شنبه ۲۰ صفر ۱۳۱۵ ق/ ۱۲۷۶ ش/ ۱۸۹۷ م در نجف دیده به جهان گشود.^۱ ایام ولادتش مصادف با دورانی بود که دنیای اسلام و جهان تشیع در بازتاب مقاومت‌ها، مجاهدت‌ها و تلاش‌های سیاسی میرزا محمدحسن شیرازی و سیدجمال‌الدین اسدآبادی قرار داشت و ملت‌های مسلمان به لطف قیام‌های اصلاح طلبانه آنها به آگاهی و بیداری نسبی رسیده بودند.

ایام نوجوانی و جوانی ایشان نیز آغشته به حوادث گوناگون سیاسی بود؛ رویدادهایی که برخی استادان، اطرافیان و بستگان آن فقیه عالیقدر درگیر آنها بودند: انقلاب مشروطه که در سال ۱۲۸۴ ش به وقوع پیوست؛ به توپ بستن مجلس شورای ملی در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ (۱۲۸۶ ش)؛ صدور حکم خلع محمدعلی شاه قاجار توسط عالم بزرگ و مدرس برجسته نجف، مرحوم آخوند خراسانی در ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۷/ ۲۳ تیر ۱۲۸۸؛ به شهادت رسیدن فقیه مجاهد و شیخ مشروطه، آیت الله فضل الله نوری در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ و همچنین حادثه مهم جنگ جهانی اول که جهان اسلام را به شدت تحت تأثیر قرار داد. مجموعه این وقایع سبب گردید که آیت الله مرعشی نه فقط با نفرت به ستم و نیرنگ‌های بیگانگان بنگرد بلکه شخصاً برای دفاع از دیانت و مقاومت در برابر جرثومه‌های فساد و نابرابری به میدان عمل گام نهد و در این باره موضع‌گیری استواری از خود بروز دهد.^۲

آیت الله مرعشی هفده بهار را پشت سر نهاده بود که مشاهده نمود دولت استعمارگر بریتانیا به سرزمین عتبات عالیات (عراق) یورش برد و بندر فاو را تحت اشغال خویش درآورد. او به چشم خود دید که علمای شیعه درس و بحث و تحقیق و تألیف را رها کردند و به ابتکار خویش مردم را به جهاد و مبارزه علیه

۱. شهاب شریعت، علی رفیعی، ص ۱۲۲.

۲. مرزبان حماسه‌ها، محمدباقر بدوی، ص ۳۵ - ۳۴.

اشغال عراق و حمایت از دولت اسلامی عثمانی در نبرد مزبور فرا خواندند. سپس، این علما ضمن اقدام به بسیج اهالی شهرها و عشایر غیور و سازماندهی مجاهدین داوطلب و هدایت آنان به سوی جبهه‌های جنگ، عملاً در پیکار با دشمن شرکت کردند. در پی این حرکت، جهاد در شهرهای مقدس شیعه و مناطق عشایری جنبه عمومی به خود گرفت: در نجف علمایی چون سید محمد سعید حبوبی و سید محمدکاظم یزدی نقش بسزایی در این حرکت مهم داشتند؛ در کاظمین سید مهدی حیدری و شیخ مهدی خالصی مبارزات مردم را رهبری می‌کردند؛ و در سامرا میرزا محمدتقی شیرازی به وجوب جهاد علیه متجاوزین انگلیسی فتوا داد.^۱

در همین ایام، آیت الله مرعشی از موضوع مهم دیگری نیز غافل نبود و آن اینکه برخی عوامل استعماری و دلالان یهودی، با تمام قوا و امکانات، میراث ارزشمند شیعه را با مبالغی اندک و حتی گاهی از طریق غارت و چپاول به چنگ آورده و از عراق خارج می‌کردند. او با تمامی توان کوشید این گوهرهای نفیس را که نسخه‌های خطی آثار مسلمین و شیعیان بود به دست آورد و در این راستا با مأموران مزدور حکومتی هم درگیر شد.^۲

آیت الله مرعشی به دلیل اصالت ایرانی و علاقه قلبی به سرزمین مادری و حضور در میان بستگان و آشنایان خویش، در سال ۱۳۰۱/۲۱ محرم الحرام ۱۳۴۲، با انگیزه زیارت امام هشتم و ملاقات با خویشاوندان و علما، از عراق به ایران مهاجرت کرد. ورود ایشان به ایران در حالی صورت گرفته که این سرزمین از عوارض مصیبت‌بار جنگ جهانی اول و توطئه‌های استکباری انگلیس و روس رنج می‌برد و مردم اگر چه رفته‌رفته از اختناق سیاسی قاجارها رهایی یافته بودند ولی فشار

۱. تاریخ حرکت اسلامی در عراق، عبدالرحیم الرهیمی، ترجمه محمدنبی ابراهیم، ص ۱۶۷ - ۱۶۱.

۲. چشم اندازی بر یکی از گنجینه‌های اسلامی، مجله پیام انقلاب، ش ۱۱۴، ۱۳۶۴/۷/۱۶، ص ۶۱.

کودتای نظامی رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ آنان را دچار بحران‌های نگران‌کننده سیاسی و اقتصادی ساخته بود. او ضمن اینکه از این وقایع رنج می‌برد، وقتی از نهضت میرزای جنگلی در گیلان، شیخ محمد خیابانی در تبریز و خطه آذربایجان، محمدتقی پسیان در خراسان، سید عبدالحسین لاری و رییس علی دلواری در جنوب خبرهایی به دست آورد، به این قیام‌ها و خیزش‌های مردمی به رهبری روحانیت و شخصیت‌های برجسته مباحث می‌نمود.^۱ همچنین، زمانی که در تهران آیت الله شهید مدرس به مبارزه با استکبار و استبداد برخاسته بود، آیت الله مرعشی وارد پایتخت ایران شد و میهمان شهید مدرس گردید و شجاعت و استواری آن فقیه فرزانه را در برابر زورگویان داخلی و بیگانه ستود و خاطرنشان ساخت که زندگی آن عالم وارسته به سیره اهل بیت شباهت دارد.^۲

مرحوم آیت الله مرعشی در شهریور ۱۳۰۲ / شعبان ۱۳۴۳ به قم عزیمت نمود و در این دیار اقامت گزید و به عنوان مرجعی نامدار و پرآوازه در مرزبانی از باورهای فضل و فضیلت، کوششی بلیغ کرد. دو سال بعد از اقامت ایشان در این شهر، رضاخان با هماهنگی مزدوران داخلی و حمایت‌های همه جانبه اجانب به قدرت رسید تا پس از محکم نمودن پایه‌های حکومتش، نقشه‌ها و نیرنگ‌های بیگانگان و خصوصاً استعمار انگلستان را به اجرا درآورد. وی مؤسس سلسله‌ای شد که به مدت ۵۷ سال شرایط خفقان‌آور را بر مردم ایران تحمیل نمود و سایه‌های شوم خوف و وحشت را بر کشور حاکم ساخت.^۳

در آن ایام، اوضاع سیاسی به قدری تیره و تار بود که علما، بر حسب تجارب

۱. تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی، علیرضا امینی، ص ۱۷ - ۱۵، نقش علما

در سیاست، محسن بهشتی سرشت، ص ۳۰۱ - ۲۹۰.

۲. مرد روزگاران، علی مدرسی، ص ۴۴.

۳. در این زمینه بنگرید به کتاب علما و رژیم رضاشاه، حمید بصیرت‌منش.

قبلی، هر گونه اقدامی را برای حل اوضاع بی‌ثمر می‌دانستند و شخصیت‌های جوانتری هم که می‌خواستند موضع‌گیری کنند به احترام بزرگان حوزه، چنین مصالحی را در نظر می‌گرفتند.

شهید آیت الله مدرس که چهره شاخص مخالف رضاخان در مقابل جناح تجددگرایان حامی طاغوت بود، کاری از پیش نبرد و پس از کنار گذاشته شدن وی از مجلس، دستگیر و به خوفاً تبعید گردید و سپس در کاشمر به شهادت رسید^۱ و شهادتش هشداری برای معترضین به رژیم بود.

ماجرای مهاجرت علمای اصفهان به قم در پاییز ۱۳۰۶ ش رژیم را با مشکلی جدی روبرو ساخت، اما با رحلت مشکوک رهبر قیام، حاج آقا نورالله اصفهانی، این حرکت ناکام ماند^۲ و ایستادگی آیت الله شیخ محمدتقی بافقی در برابر خانواده رضاخان در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) که شئون مذهبی و شعائر دینی را زیر پا نهاده بودند به ضرب و شتم، تبعید و شهادتش منجر گردید.^۳

آیات محترم میرزا صادق تبریزی و سیدابوالحسن انگجی که در خطه آذربایجان رهبری مخالفان رژیم رضاخان را عهده‌دار بودند، دستگیر و تبعید شدند.^۴ قیام گوهرشاد به صورتی ددمنشانه سرکوب گردید و ضربه‌ای هولناک بر علمای این قلمرو وارد ساخت و اقدام حاج آقا حسین قمی اگر چه شجاعانه بود ولی ناموفق ماند.^۵

۱. شهید مدرس ماه مجلس، غلامرضا گلی‌زواره، ص ۱۶۳ - ۱۵۴.

۲. گلشن ابرار، ج ۲، ص ۵۲۸.

۳. کاروان علم و عرفان، ج ۲، ص ۶۰ - ۵۱.

۴. علما و رژیم رضاخان، ص ۵۲۱.

۵. نک: قیام گوهرشاد، سینا واحد.

این برنامه‌ها و نیز انگیزه مصون نگاه داشتن حوزه علمیه قم از نابودی، عده‌ای از شخصیت‌ها را به نوعی اعتدال و حتی موضعی بی‌طرفانه وادار کرد که در رأس آنان باید از آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم نام برد.

در آیینۀ اسناد ساواک

نقطه عطف مبارزات مرجع بزرگ شیعیان، آیت الله العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، هم‌زمان با اوج‌گیری نهضت مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی علیه نظام ستم‌شاهی بود. اخیراً مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات در یک مجموعه سه جلدی که بالغ بر بیش از دو هزار صفحه است اسناد مبارزات و مقاومت‌های سیاسی این فقیه سترگ را که از لابلای پرونده‌های به جای مانده از ساواک فراهم آورده و تنظیم نموده در تیراژ ۱۵۰۰ نسخه به طبع رسانده است. این پرونده، بیانگر تلاش و مجاهدت‌های این مرجع از یک سو و حساسیت و پیگیری ساواک در شناخت و احیاناً محدود نمودن مبارزات ضد استبدادی و استکباری ایشان از سوی دیگر است.

اسناد این مجموعه برگرفته از پرونده انفرادی آیت الله مرعشی در ساواک است که تصویر آن‌ها در کنار متن حروف‌چینی شده دیده می‌شود. مراقبت‌های این سازمان جهنمی از مرحوم مرعشی نجفی بدون وقفه و به انواع روش‌های امنیتی و عموماً جاسوسی انجام شده است. ساواک علاوه بر مراقبت از محل سکونت، محل تدریس، محل نماز جماعت، اماکن و مدارس ایشان، مراسلات پستی و رفت و آمدهای ایشان را در سفر و حضر زیر نظر داشته است. از آنجا که غالب اسناد، توسط منابع و عوامل مختلف ساواک به صورت گزارش‌های مقطعی و طی سال‌ها و در حوادث مختلف گزارش و بایگانی شده است، رسم الخط واحد و مشخصی ندارد که در این گونه موارد، برای حفظ اصالت سند، سعی شده اسناد به همان وضع موجود حروف‌چینی شود؛ البته صرفاً در مواردی نادر که غلط‌های

املائی آشکار بوده و یا برخی اجزای جملات و عبارات حذف گردیده و یا جمله‌بندی نارسا بوده کلمه صحیح در متن و کلمه غلط (که در سند بوده است) در پاورقی آورده شده و کلمه یا حرفی که مکمل جمله و یا ناخوانا بوده بین دو قلاب مشخص گردیده و از هر گونه ویرایش سند خودداری شده است. اگر چه ناقلان و راویان این گزارش‌ها و اسناد، یعنی عوامل ساواک، از نظر اخلاقی و اعتبار شخصیتی، افراد موجهی نبوده‌اند و نمی‌توان به اظهارات آنان اعتماد نمود، اما از آنجا که ساواک این گونه اسناد را برای استفاده‌های امنیتی و اطلاعاتی مورد نظرش با طبقه‌بندی خاص (شامل محرمانه، خیلی محرمانه، سری و به کلی سری) جمع‌آوری و بایگانی کرده و هیچگاه گمان نمی‌کرده که روزی از دایره تسلطش خارج شود، به همین جهت می‌تواند از اعتماد افزونتری بهره‌مند باشد.

ارتباط با فدائیان اسلام

نخستین سند که در ۱۳۳۸/۳/۲۳ ش تنظیم گردیده، حاوی گزارشی است از علت مسافرت آیت الله مرعشی به تهران که بر حسب ظاهر برای معالجه بوده، ولی در فیروزآباد شهری، آیت الله سیدابوالقاسم کاشانی از ساعت ۹ تا ۱۱ صبح این روز با ایشان ملاقاتی مفصل داشته است.^۱

آیت الله مرعشی با جمعیت فدائیان اسلام ارتباط صمیمی و عاطفی داشته و این رابطه به حدی عمیق بوده که شهید نواب صفوی در هر فرصت ممکن برای رفع دلتنگی‌ها به حضور ایشان مشرف می‌گردید و از وجودش آرامش روحی می‌گرفت.^۲ البته ارتباط مذکور به هیچ وجه یک طرفه نبود و آیت الله مرعشی از ابتدای فعالیت این جمعیت اسلامی، حمایت بی‌دریغ و پدرانۀ خویش را از

۱. آیت الله العظمی سیدشهاب الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد

تاریخی وزارت اطلاعات، ج ۱، ص ۲.

۲. مرزبان حماسه‌ها، ص ۴۶ - ۴۵.

فدائیان اسلام دریغ نداشته و در هر مناسبت، به مقتضای وقت، از ارائه طریق به اعضایش، تأیید و تشویق آنها خودداری نمی نمود. این حمایت‌ها در آن روزگار شوم و شب سیاه اهریمن، ضمن ایجاد دلگرمی برای این جمعیت، فعالیت‌های سیاسی، اهداف و اعمالشان را مشروع جلوه می داد.^۱

آیت الله مرعشی ضمن اینکه سنگ صبور مشکلات سیاسی و اجتماعی تشکل مزبور بود، از کمک‌های معنوی و مادی به آنان امتناع نمی کرد و یک بار برای نجات شهید نواب صفوی از شر دژخیمان رژیم پهلوی، او را در منزل خویش مخفی ساخت و برای اینکه کسی از وجودش مطلع نگردد، برای نهار و شام، شخصاً از این روحانی مبارز پذیرایی می کرد. پس از شهادت نواب صفوی و دفن پیکرش در مسکراآباد تهران، جنازه وی توسط دوستانش به قم انتقال داده شد و مرحوم مرعشی، با وجود خطرات فراوان، قبری در وادی السلام قم برایش مهیا ساخت و وی را در آنجا به خاک سپرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به منظور تجلیل از این ایثارگران دوران مبارزه، یادشان را طی مجلسی گرامی داشت.^۲

مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی

بعد از ارتحال دو عالم برجسته حوزه، حضرات آیات بروجردی و کاشانی، رژیم پهلوی دسیسه‌ای را علیه اعتقادات شیعه و شعائر دینی به اجرا گذاشت و در مهرماه سال ۱۳۴۱ ش لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در هیأت دولت به تصویب رسانید که بر خلاف ماده دوازدهم قانون انتخابات و ماده یازدهم قانون اساسی، قید اسلام از شرایط انتخابات برداشته شد و زنان اجازه شرکت در انتخابات را یافتند و سوگند به کتاب آسمانی در مراسم تحلیف مجلس، جایگزین سوگند به قرآن شد. طراحان رژیم تصور می کردند که این طرح، علما را تحت فشار قرار می دهد، و

۱. هفته‌نامه نبرد ملت، ۱۳۵۷/۱۲/۲۶.

۲. مرزبان حماسه‌ها، ص ۴۹.

سکوت آنان در این باره مجوز شرعی برای کارنامه شاه محسوب می‌شود و اعتراضشان به لایحه مذکور با واکنش قشر زیادی از زنان همراه می‌شود. و در نتیجه، نظام استبدادی فرصت می‌یابد روحانیت را منزوی سازد.

آیت الله مرعشی نجفی در پاسخ به جمعی از بازاریان تهران و قم در این باره چنین موضع‌گیری کرد:

غائله اخذ آرا که اخیراً مورد بحث شده و موجبات ناراحتی ملت متدین ایران و عالم روحانیت را فراهم کرده و متأثر کرده است صحیح نیست بلکه جایز نیست شرعاً، کما اینکه این موضوع را در تهران ... به اولیای امور تذکر دادم و مجدداً به وظیفه شرعی عمل نموده و به اظهار نظر اقدام نمودم. امید است که اولیای امور در حفظ نوامیس الهی و مقدسات اسلامی کوشا بوده و از اجرای احکام شریعه خودداری ننمایند.^۱

ایشان در جای دیگر یادآور شد:

اما راجع به قانون. هر قانونی که بر خلاف قرآن مجید و مذهب امامیه باشد از نظر اسلام قانونیت نداشته ... امید است از این امر غیر مشروع صرف نظر شود ...^۲

در سند ۱۳۴۱/۹/۴ ساواک آمده است:

سید شهاب الدین مرعشی اعلامیه‌ای منتشر کرده که به ضمیمه تقدیم می‌گردد^۳

در گزارش ۱۳۴۱/۹/۵ متن تلگراف سوم آیت الله شهاب الدین مرعشی در جواب تلگراف نخست وزیر نفت، اسدالله علم، به شرح ذیل آمده است:

جای بسی تأسف است که مضمون تلگراف جنابعالی در جواب تلگراف

۱. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۷۱.

۳. آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۰.

حقیر راجع به لغو تصویب‌نامه دولت در تبدیل قسم به قرآن مجید به کتاب آسمانی و شرطیت اسلام در منتخبین و شرکت نسوان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی مبهم بوده و وافی به خواسته‌های شرعی جدی عموم علمای اعلام و قاطبه مسلمین ایران نیست؛ فلذا ... خواستارم هر چه زودتر لغو صریح این تصویب‌نامه را ... اعلام و به ناراحتی‌های عالم روحانیت و قاطبه مؤمنین خاتمه دهید که بیشتر از این تهییج افکار عمومی نگردد ...^۱

تلگراف حضرت آیت الله نجفی خطاب به نخست وزیر به شرح زیر بوده است:
... رسمیت ندادن قرآن را در مراسم تحلیف بسی افکار عموم طبقات، بالخصوص روحانیت، ناراحت و در اضطراب می‌باشند، لذا از باب خیرخواهی مستدعی است جداً و اکیداً از تصویب آن منع و از نشر چنین مقالاتی در جراید جلوگیری فرمایید ...^۲

زمانی که شاه می‌خواست رفراندوم برگزار کند، عده‌ای از اصناف بازار تهران در ۲۱ ربیع المولود ۱۳۸۳ ق از آیت الله مرعشی خواستند با توجه به اوضاع فعلی و سلب آزادی از تمام طبقات و محدودیت کامل مراجع عظام و زندانی بودن رجال و سایر افراد کشور، نظر خود را درباره شرکت در انتخابات شاهانه مرقوم فرمایند. ایشان در پاسخ آنان نوشت:

با توجه به مراتب مذکوره فوق و نبودن آزادی چه در قلم و چه در بیان و محدودیت کامل در اقدامات دینی فقط و کارشکنی و حکومت سرنیزه و مقاصد سویی که اولیای امور در نظر دارند، شرکت در امر انتخابات [رفراندوم] به هر نحو و عنوانی باشد جایز نیست ...^۳

گزارش یکی از افراد ساواک در ۱۳۴۱/۱۲/۵ نیز چنین است:

۱. همان، ج ۱، ص ۳۵.

۲. نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، ج سوم، ص ۴۹.

۳. آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۵۵.

... روز جمعه این هفته در قم با آیت الله مرعشی ملاقات نمودم. وی درباره اظهارات شاهنشاه و اشاره معظم له به سپری شدن دوران مُفت خوری گفتند: ما چه مُفت خوری کرده ایم؟ جز این که قشون بی جیره و موجب مملکت هستیم چه گناهی کرده ایم؟ درباره اصلاحات ارضی گفت: این کار لازم بود، ولی نه به صورت فعلی و خلع ید و مالکیت از همه مردم. [با توجه به اینکه] نفوذ کلامش در مجامع قم بسیار موثر است، با وجود این باید از خطر بزرگی که حوزه روحانیت قم خواهد داشت اولیای مسئول را متوجه کرد ...!

افشای ماهیت رژیم در فاجعه فیضیه

سردمداران پهلوی که در غرور و هیجان‌های کاذب خویش غرق بودند، متوجه خطری گردیدند که از جانب مراجع عظام و خصوصاً حوزه علمیه قم و به ویژه در ایام ماه مبارک رمضان آنان را تهدید می‌کرد. در همین راستا، به عوامل خود در سراسر کشور ابلاغ کردند که در این ماه با کوچک‌ترین اعتراض‌ها به شدت برخورد شود. امام، با توجه به دیوسیرتی حکام رژیم و جلوگیری از تلفات جانی، از عموم مردم خواست که مراسم ماه رمضان را در مساجد برگزار نکنند و با اعلام عزادار نوروز سال ۱۳۴۲، به دلیل مصادف گردیدن با سالروز شهادت امام صادق(ع)، از عموم علما و مراجع خواست دیدار و جلوس در این ایام سوگ و ماتم نداشته باشند. رژیم، در عکس العملی جنون‌آمیز، عصر دوم فروردین سال ۱۳۴۲ مدرسه فیضیه را که به دعوت آیت الله گلپایگانی در آن مجلس سوگواری به مناسبت سالگرد شهادت امام صادق(ع) منعقد گردیده بود، محاصره کرد و سوگواران را مورد یورش قرار داد. به دلیل مقاومت دلیرانه طلاب و روحانیون، مأموران وحشی موقتاً عقب‌نشینی کردند، اما لحظاتی دیگر با رسیدن نیروهای شهربانی، حملات مسلحانه را شدت بخشیدند و عده‌ای از طلاب را به شهادت

رسانیدند و با این رفتار بی‌رحمانه، هویت ضد دینی خود را نمایان ساختند.^۱ رژیم برای اینکه ضربه نهایی خود را به تشکل روحانیان وارد سازد، در بیستم فروردین همان سال در اقدامی دیگر، طلاب و روحانیون را به عنوان سرباز دستگیر و تحویل پادگان‌ها داد. بر خلاف تصورات رژیم، این اقدامات نه تنها موجب هراس و عقب‌نشینی علما نگردید، بلکه منجر به انسجام آنان و پیوستن به صف مبارزین شد. کارگزاران استبداد که متوجه رفتار نفرت‌انگیز و جنون‌آمیز خود شدند، خواستند با دروغ و تزویر اوضاع آشفته را به نفع خود آرام سازند. آیت الله مرعشی همگام با امام خمینی به این مسایل توجهی نکرد و در نهایت شجاعت با انتشار اطلاعیه‌ای ضمن تأیید ارتکاب جنایت توسط مأموران دولتی (چون رژیم این جنایت را درگیری کشاورزان و کارگران با روحانیون جلوه داده و اعلام کرده بود که دخالت قوای دولتی برای برقراری نظم بوده است) رسماً اعلام نمود:

مراجع تقلید و عموم علمای اعلام قم، نجف و سایر بلاد با همفکری و وحدت نظر با پشتیبانی قاطبه ملت مسلمان ... تا سرحد شهادت در مقابل عملیات ناجوانمردانه و مخالف انسانیت استقامت نموده و دشمنان دین و ملت را تا پرتگاه دوزخ بدرقه می‌کنند.^۲

ایشان در جای دیگر هشدار داد:

مراجع تقلید شیعه و بزرگان اسلام، به وسیله اعلامیه‌های پی در پی، مسئولین امر را به مضرات این گونه عملیات گوشزد نموده‌اند، لیکن متأسفانه گوش به نصایح روحانیون و مراجع وقت نداده، بلکه در صدد خرابکاری و کارشکنی‌هایی علیه روحانیت برآمده که زیان آن ... اول عاید خود آنان خواهد شد.^۳

۱. تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، جواد منصوری، ص ۵۵۵ - ۵۵۴.

۲. همان مأخذ، سند شماره ۱۷.

۳. همان.

ایشان افزوده‌اند:

متأسفانه، مسئولین امر به جای جبران گذشته و مرهم‌گذاری به قلوب جریحه‌دار مسلمین و روحانیت ... محصلینی را که مورد نظر حضرت ولی عصر(عج) و حامی دین و استقلال مملکت می‌باشند مورد هجوم قرار داده‌اند.^۱

و به صراحت اعلام داشتند:

چنانچه اولیای امور از تصویب مواد مخالف شرع مطهر منصرف نشوند مراجع تقلید عموماً، مردم مسلمان ایران و جهان را به وظایف خود آشنا خواهد ساخت.^۲

آیت الله مرعشی، پس از چهل روز کمک معنوی و مادی به آسیب‌دیدگان جنایت فیضیه و موضوع‌گیری علیه رژیم در جلسات خصوصی و عمومی، هم زمان با امام خمینی، به مناسبت اربعین این فاجعه، اطلاعیه شدید اللحنی صادر کردند. در این نوشتار، مرحوم مرعشی کوشید جنبه‌های سوزناک حادثه مزبور را یادآور گردد تا مردم را در صحنه مقاومت و قیام نگه دارد. سپس، به تسلی آسیب‌دیدگان رویداد خونین مورد اشاره پرداخت و متذکر گردید که اعمال وحشیانه مزبور موجب تأثر شدید وی گردیده و به یاد آن عزیزان مقتول و شهید، اشک ریخته و با دلی سوزان از ساحت قدس الهی عظمت اسلام را مسئلت نموده است. ایشان در ادامه این اطلاعیه، گناه مزبور را غیر قابل بخشش ذکر کردند:

دنایای کنونی، این نحوه عملیات و شکنجه‌ها را از قبل مسئولین امر، جز اهمال و بی‌اعتنایی به قانون مقدس اسلام نمی‌تواند تفسیر کند و اولیای امور باید بدانند که این جرم از آنان غیر قابل عفو است و خدای قادر جلیل، انتقام آنان را خواهد گرفت ...^۳

۱. همان.

۲. همان، سند شماره ۱۸.

۳. همان، سند شماره ۱۹.

اعتراض به دستگیری امام خمینی

امام خمینی، بنا به اعلام قبلی، قرار بود که روز عاشورای سال ۱۳۸۳ ق سخنرانی داشته باشند، اما عمال رژیم کوشیدند، به هر شکل ممکن، مانع سخنرانی رهبر انقلاب گردند، اما ایشان با صراحت اعلام داشتند که همچنان بر تصمیم خود پابرجایند.

ساعت چهار بعد از ظهر در حالی که شهر قم از انبوه جمعیت موج می‌زد، امام از منزل بیرون آمده و به سوی مدرسه فیضیه رهسپار گردیدند و نطق تاریخی خود را که افشای هر چه بیشتر شاه و اربابانش بود ایراد فرمودند و مستقیماً شخص شاه را مورد حملات خود قرار دادند. این بیانات افشاگرانه، علاوه بر آنکه نقطه عطفی در تاریخ اسلامی به شمار می‌آمد، در حقیقت منشور نهضت اسلامی بود. ایشان آخرین کلام خود را در این سخنرانی بر زبان آوردند و اعلام داشتند هدف جنبش اسلامی سقوط رژیم پهلوی و مبارزه با صهیونیست‌ها و حفظ اسلام از خطر ناشی از اشغالگران قدس و استبداد حاکم بر ایران است.^۱

پس از سخنرانی امام در عصر عاشورا، مطابق با ۱۳ خرداد ۱۳۴۲، کماندوها و چتربازان رژیم در تاریکی شب وارد قم شدند و پس از مدت زمان اندکی اطراف منزل ایشان را به محاصره درآوردند و پس از دستگیری، امام را سوار اتومبیلی کردند و بدون توقف به باشگاه افسران بردند و از آنجا به پادگان قصر و پس از نوزده روز به پادگان عشرت آباد منتقل نمودند.^۲

آیت الله مرعشی نجفی طی اعلامیه‌ای به دستگیری امام خمینی اعتراض نمود

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۸ - ۲۴۳؛ گزیده انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عباسعلی عمید زنجانی،

ص ۲۲۸؛ تاریخ معاصر ایران، گروهی از نویسندگان، ص ۱۸۵ - ۱۸۴.

۲. تاریخ معاصر ایران، ص ۱۸۸؛ تحلیلی از انقلاب اسلامی ایران، حاتم قادری، ص ۲۷.

و به مردم تذکر داد از حرارت خود نگاهند و حامی علما باشند.^۱

متن این اعلامیه که رژیم را در هراس و آشفتگی فرو برده بود چنین است:
مردم مسلمان غیور و با شهامت ایران و جهان بدانید که یکی از آیات
عظام و مجاهدین بزرگ عالم اسلامی را دستگاه جبار ... از خانه خود بیرون و
به جای نامعلومی برده است. وقاحت و بی‌شرمی و جسارت دولت به جایی
رسیده که به مراجع وقت حمله می‌کند. خدا گواه است که با این وضع
دلخراش، زندگی در این مملکت برای ما گوارا نخواهد بود ... ما تا آخرین
لحظه استقامت خواهیم ورزید. خون ما رنگین‌تر از خون برادر عزیزمان
حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی نیست و مادامی که ایشان را صحیح و
سالم به دست ما ندهند، دست از اقدام بر نمی‌داریم. تا آخرین قطره خون
خود از حریم اسلام و قرآن دفاع خواهیم کرد و چنانچه [اگر] یک مو از سر
عزیزمان کم شود دست به اقدامات دامن‌داری زده و انشاءالله تعالی نخواهیم
گذاشت مویی از سرشان کم شود. حقیر و عموم علمای اعلام و قاطبه
مسلمین جهان در تعقیب این موضوع جداً اقدام خواهیم کرد.^۲

در گزارش ۱۳۴۲/۳/۲۷ ش ساواک آمده است:

مأمور نفوذی که در جلسه منزل آقای نجفی [مرعشی] در قم شرکت داشته
است اطلاع می‌دهد: در این جلسه تصمیم گرفته‌اند اعلامیه‌ای به چاپ
برسانند که در آن ضمن تشکر از مردم متدین که تا پای جان جانبداری از
علما نموده‌اند، یادآور بشوند ... ما در تماس با آقای [آیت الله سیدمحسن]
حکیم و [علمای] نجف هستیم. در صورتی که آقای خمینی را آزاد نکنند
دست به اقدام شدیدتری خواهیم زد و ذیل این اعلامیه را اغلب از علمای قم
امضا نمایند.^۳

۱. آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۷۲، ۸۳

۲. همان، ص ۸۷

۳. همان، ص ۸۹

آیت الله مرعشی به منظور پیگیری این مسایل و تلاش برای آزادی امام خمینی، روز ۲۶ خرداد ۱۳۴۲ وارد تهران شد و به طور موقت در منزل آیت الله سیداحمد خوانساری اقامت گزید. به محض ورود ایشان به منزل آیت الله خوانساری طبقات مختلف مردم به دیدارشان رفتند. قرار بر این بوده که علما در حضور مرحوم خوانساری درباره مسایل روز و از جمله آزادی امام و سایر اشخاص که اخیراً دستگیر گردیده و نیز رفتار دولت وقت در برخورد با روحانیت مجمعی را تشکیل دهند و تصمیمات لازم را اتخاذ کنند، اما ظاهراً به دلیل عدم اجماع، مذاکرات مزبور به جایی نرسید و تصمیم قاطع و تعیین کننده‌ای گرفته نشد.^۱

در عین حال، برخی مراجع و از جمله آیت الله مرعشی پیگیر جدی قضایا بودند و ایشان در تعقیب اعلامیه قبلی خود، در اطلاعیه‌ای دیگر حقایق را باز گفت و خاطر نشان ساخت:

هدف اصلی روحانیت جز جلوگیری از آنچه را بر خلاف شرع مطهر اسلام است نبوده و در این هدف مقدس، تمام آیات عظام ... با پشتیبانی قاطبه ملت مسلمان ایران و شیعه سهیم می‌باشند ... و از روز اول علمای اعلام و مراجع عالی مقام ... کراراً دولت را به نصایح خود متوجه و اعلام نمودند که هر چه زودتر با خواسته‌های مشروع عالم روحانیت موافقت نموده و باعث تشنج و برانگیخته شدن احساسات مردم نشوند. متأسفانه، مصادر امور کوچکترین موافقتی از خود نشان نداده، بلکه در مقام کارشکنی، ملت بی‌گناه و ستم دیده را با شدت عمل به خاک و خون کشیده و عده‌ای را در زندان‌ها تحت شکنجه قرار داده و روز به روز عواقب امر را وخیم‌تر می‌سازد. ... (آیا) آیت الله خمینی غیر از خواسته‌های عموم مراجع مطالبی داشت ...؟ یقیناً ایشان جز صلاح دین و مملکت منظوری نداشته‌اند. (آیا)

وجدان اجازه می‌دهد مردی را که در تمام مدت عمر به فکر ترویج دین و اصلاح جامعه باشد این نحو گرفتار شود.^۱

در ساعت ده شب روز دهم تیرماه ۱۳۴۲، وسایل زندگی آیت الله نجفی مرعشی از منزل آیت الله خوانساری به منزل جدید واقع در کوچه کدخدا در انتهای بازار عباس‌آباد منتقل گردید. طبق مدارک موجود، در مکان مزبور ملاقات‌ها و دید و بازدیدهایی با مرحوم مرعشی به عمل آمده و ایشان از اینکه برخی علما حاضر نبوده‌اند اعلامیه‌ای علیه دولت امضا نموده و در آن آزادی امام خمینی و طلاب علوم دینی را از سربازخانه‌ها خواستار گردند، گلایه کرده است.^۲

آیت الله مرعشی بار دیگر در دهم ربیع الاول ۱۳۸۳ اعلامیه‌ای انتشار داد و در آن خاطر نشان ساخت:

حکومت جبار، بر خلاف انسانیت و مدنیت، یکی از مراجع بزرگ تشیع، حضرت آیت الله امام خمینی، و عده‌ای از آیات و حجج و مبلغین و متدینین را به تهران آورده و در گوشه زندانی که برای مجرمین و خائنین مملکت ساخته شده جای داده ... حضرات علمای اعلام مراجع بزرگ شیعه در همان روز ... وقاحت و پرده‌داری و تجاوز علنی هیأت حاکمه [را] تحمل ننموده، بی‌درنگ از قم و مشهد مقدس و ... برای تعقیب هدف‌های مقدس دینی و معنوی خود و استخلاص حضرت آیت الله خمینی و سایر آیات و ... به مرکز مهاجرت نمودند تا عملاً نشان دهند منویات و منظور حضرت آیت الله خمینی و سایر آیات ... هدف واقعی عمومی مراجع شیعه ... است و نظری جز حفظ مبانی اسلام و استقلال مملکت نداشته و ندارند ... متأسفانه، هنوز نظرات شیعه و آنچه را که ملت در انتظار اوست تأمین نشده است ... گمان می‌کنند با زور سرنیزه می‌توان بر مردم حکومت کرد. جراید و

۱. همان، ص ۱۰۵ - ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۱۳.

روزنامه‌ها شدیداً سانسور و بسیاری از نامه‌ها و تلگراف‌ها به طور تحقیق نمی‌رسد. با این وصف، ادعا نیز می‌کنند قلوب بیست میلیون افراد مملکت با آنهاست. حقیر با صراحت به همه اعلام می‌کنم تا انحلال نامشروع و استخلاص حضرت آیت الله خمینی و آیات دیگر ... استقامت خواهد ورزید ... ملت ایران بدانید که من از این دولت جبار که موجب این همه قتل و کشتار مرد و زن و کودک و اسارت و زندانی هزاران افراد متدین و استقلال طلب را فراهم کرده است بیزارم.^۱

در سند ۱۳۴۲/۵/۲۱ ساواک آمده است:

«با وجود اینکه برای ملاقات آقای نجفی محدودیت‌هایی ... فراهم شده، مع هذا، طلاب و علما رفت و آمد زیاد در منزل نامبرده می‌نمایند کما اینکه روز ۱۳۴۲/۵/۱۷ چند نفر از طلاب قم در منزل آقای نجفی به جمعیت طلبه‌ها و روحانیون اضافه شده و جلسه تشکیل دادند. در این جلسه مذاکره شده است که وضعیت انتخابات به صورت انتخابات گذشته در کاشان باشد ... (یعنی در انتخابات فعلی هم بایستی عموم طرفداران علما ... کارت‌های الکتروال را با ارائه شناسنامه تحویل گیرند ولی از دادن رأی خودداری کنند ... (تا) تعداد کسانی که رأی نداده‌اند و طرفدار [امام] خمینی می‌باشند معلوم شود که با در دست داشتن اکثریت آرا بتوانند ابطال انتخابات را اعلام نمایند).^۲

در این ایام، ساواک در اعلامیه‌ای که در جراید رسمی درج نمود چنین اشاعه داد که بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان قمی و خمینی تفاهمی حاصل گردیده مبنی بر اینکه ایشان در امور سیاسی مداخله نکنند و از این تفاهم اطمینان حاصل گردیده است که آقایان بر خلاف مصالح کشور عملی انجام نخواهند داد. آیت الله مرعشی که یقین داشت چنین ادعاهایی کذب محض است در اعلامیه‌ای رسمی، آن را مصداقی از جعل اخبار و اکاذیب و شایعه‌سازی تلقی نمود و پس

۱. همان، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۵۳.

از تجزیه و تحلیل متن آن، خاطر نشان ساخت:

می توان به خوبی دریافت که موضوع متن اعلامیه ساختگی و بکلی بی اساس و به هیچ وجه مقرون به حقیقت نمی تواند باشد. بزودی - انشاء الله - پرده از روی صحنه سازی ها برداشته شده و حقایق بر عموم مردم مسلمان ایران و جهان کشف خواهد شد.^۱

در گزارش ۱۳۴۲/۵/۲۷ ساواک، ضمن اشاره به ادامه دید و بازدیدها در خانه موقت آیت الله نجفی مرعشی در تهران، آمده است:

نظریه: اگر رفت و آمد روحانیون به منزل نجفی به همین نحو ادامه یابد به نظر می رسد موجب تقویت روحانیون خواهد شد.^۲

تحریم انتخابات

رژیم پهلوی برای انحراف افکار عمومی و متفرق کردن صفوف متحد روحانیت و مردم مسلمان ایران، در هنگامی که رهبر استوار نهضت در بازداشت به سر می برد و مبارزات مراجع و روحانیت مبارز را رژیم با تمام قدرت تحت کنترل درآورده بود، طرح اجرای انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی را به اجرا گذاشت. هدف دیکتاتور ایران از برگزاری این انتخابات علاوه بر موارد فوق، رسمیت دادن به مصوبات استعماری ای بود که قبلاً آنها را به تصویب دولت رسانیده بود. با این توضیحات، آیت الله مرعشی و دیگر مراجع و علما که جهت اعتراض به بازداشت حضرت امام خمینی و علمای دیگر و نیز پیگیری جوانب نهضت اسلامی به تهران آمده بودند، عقیده داشتند انتخابات فرمایشی رژیم با زور و تسلط حکومت نظامی می خواهد به اجرا در آید و بر خلاف قانون اساسی است، چرا که اجرای مصوبات، طبق قانون، منوط به حضور پنج تن از

۱. همان، ص ۱۶۲ - ۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۹.

مجتهدان و تصویب آنان است.

اصناف بازار تهران درباره شرکت در انتخابات از آیت الله مرعشی کسب تکلیف کردند و ایشان در پاسخ آنان نوشت:

این موضوع از حقیر به طرق مختلف از شهرستانها سؤال شده و جوابی که نوشته شده به قرار ذیل است: با توجه به ... نبودن آزادی چه در قلم و چه در بیان و محدودیت کامل در اقدامات دینی فقط و کارشکنیها و حکومت سرنیزه و مقاصد سوئی که اولیای امور در نظر دارند ... معاونت و شرکت در امر انتخابات به هر نحو و عنوانی باشد جایز نیست. در خاتمه از حضرت ولی عصر - روحی له الفدا - استمداد کرده، سعادت و توفیق و اصلاح امور مسلمین را از خداوند متعال خواهانم - ۲۱ ربیع المولود ۱۳۸۳ -^۱.

در سند ۱۳۴۲/۵/۲۷ ساواک، ضمن اشاره به جوابیه مذکور، هراس ساواک از اقتدار آیت الله مرعشی کاملاً مشخص است:

وجود آیت الله نجفی در وسط بازار و آزادی عملی که در ملاقات با معممین و روحانیون دارد موجبات تقویت او را فراهم آورده و چنانکه مشهود است از هیچ گونه مخالفتی با خواسته‌های دولت کوتاهی نمی‌نماید.^۲

خوف کارگزاران ستم از موضع‌گیری منفی آیت الله مرعشی درباره انتخابات در گزارش فرماندار قم که برای مقامات بالاتر و احیاناً ساواک ارسال نموده کاملاً مشهود است:

در افواه چنین شایع است که علاوه بر آقای نجفی، آقایان علما و روحانیون دیگر هم اعلامیه برای تحریم انتخابات صادر خواهند کرد و اگر چنین شود در شوق و رغبت و استقبال آنهایی که به این قبیل اعلامیه‌ها توجهی دارند تزلزل ایجاد خواهد کرد.^۳

۱. همان، ص ۱۷۲.

۲. همان، ص ۱۷۳.

۳. همان، ص ۱۷۶ - ۱۷۵.

بر اساس سند ۱۳۴۲/۶/۲۳ ساواک، آیت الله مرعشی تصمیم گرفت برای دوری از فضای انتخابات به مشهد عزیمت نماید تا در روز ۲۶ شهریور که زمان أخذ رأی است در تهران نباشد. همچنین، به استناد گزارش ۱۳۴۲/۷/۲ ساواک، آیت الله مرعشی ساعت ۹/۴۵ وارد مشهد شد و در فرودگاه این شهر حدود دو هزار نفر از وی استقبال نمودند.

ایشان بعد از ورود به مشهد در منزل آیت الله میلانی به استراحت پرداخت و عده‌ای از طبقات مختلف طلاب و وعاظ از وی دیدن نمودند و ایشان جهت برگزاری نماز ظهر به حرم مشرف گردیدند.

از آن سوی، آیت الله میلانی که در تهران اقامت داشت به آیت الله مرعشی نامه‌ای نوشت و طی آن از ایشان خواست بدون درنگ به تهران بیاید. در این مکتوب اضافه گردیده طرح تظاهرات بسیار وسیعی برای روز افتتاح مجلس شورای ملی و سنا از سوی اقشار گوناگون ریخته شده است. طبق گزارش مأمور نفوذی، وقتی آیت الله مرعشی نامه مذکور را مطالعه کرد، اظهار داشت باید هر چه زودتر به تهران برگردم و از نتیجه اقدامات روحانیان در مرکز مطلع شوم و امکان دارد در روز افتتاح مجلس اقداماتی صورت گیرد.^۱

سرانجام، ایشان در دوم مهرماه سال ۱۳۴۲ با هواپیما از مشهد به تهران مراجعت نمود و در نهم مهرماه اعلامیه‌ای را صادر نمود که در آن آمده بود:

ملت غیور و مردم مسلمان ایران! ... دولت جبار و قانون‌شکن همچنان به رفتار ظالمانه خود ادامه داده و شعارش بی‌اعتنایی به قوانین اسلام ... شده است و با ارتکاب خلاف قانون مردم مسلمان را به هیجان آورده و دانسته یا ندانسته مملکت را به پرتگاه نیستی و فنا نزدیک‌تر می‌سازد و چنین تصور می‌کند اگر پس از گرفتاری مرجع عالیقدر حضرت آیت الله خمینی، مرجع

عالیقدر آیت الله میلانی را در منزلش زندانی کرده و ارتباط معظم له را با اجتماع قطع کند، می‌تواند در ثبات و استقامت روحانیت و ملت مسلمان ... خللی وارد کند ...

حقیر لازم می‌دانم، ضمن اظهار تنفر از این اعمال غیر انسانی، برای اعتراض نسبت به مظالم و فجایع بی‌شمار دستگاه حاکمه که منجر به این اوضاع مفتضح و انتخابات رسوا شده است، مردم شریف ایران روز شنبه ۱۶ جمادی الاول برابر با ۱۳ مهرماه از صبح تا ظهر را اعتصاب و تعطیل عمومی بنمایند.^۱

یادآور می‌شود که رژیم پهلوی بعد از برگزاری انتخابات فرمایشی، ۱۴ مهر ۱۳۴۲ را روز افتتاح مجلس بیست و یکم اعلام کرد و آیت الله مرعشی بعد از آگاهی از این موضوع با انتشار اعلامیه مهمی که بخش‌هایی از آن درج گردید به افشای طرح و نقشه‌های رژیم پرداخت.

مأموران ساواک که نتوانستند شراره‌های شهاب را تحمل کنند، سحرگاه روز ۱۵ مهر ۱۳۴۲ به محل اقامت ایشان در تهران هجوم آوردند و معظم له را با وضع اهانت‌آمیزی مجبور به خروج از محل اقامت نمودند و با زور و تهدید، ایشان را مجبور کردند در صندلی عقب اتومبیل خوابیده و پس از چهار ماه مبارزه علیه توطئه‌های استبدادی و استعماری اجباراً به قم بازگردند.

ایشان، پس از ورود اجباری به قم، با انتشار اعلامیه مهمی خطاب به ملت مسلمان ایران با تجلیل از مبارزات و مجاهدت آنان بار دیگر مظالم و فجایع حکومت غیر قانونی پهلوی را افشا نمود.

اینک فرازهایی از این سند استقامت آن مرجع عالیقدر:

تعطیلی روز شنبه ۱۶ جمادی الاول برابر ۱۳ مهر ماه [۱۳۴۲] به دنیا نشان داد که مردم ایران از مجلس فعلی متنفرند، زیرا مجلس شورا فعلاً به صورت

۱. این اعلامیه ضمیمه سند ۶۸۴۰ / م الف ۱۱، ۱۳/۷/۱۳۴۲ ساواک قرار دارد و متن آن در مأخذ قبل، ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۲۳ آمده است.

غیر شرعی و غیر قانونی مبدل و مفهوم انتخابات به معنای انتصابات در آمده و منصوبین آن بر خلاف مقررات اسلام، از فتاوی مراجع تقلید سرپیچی کرده‌اند. با چنین وصف، از نظر قانون نیز رسمیت نداشته و الزام‌آور نخواهد بود ...

هیأت حاکمه بداند تهدید و زور و وادار به متفرق نمودن علمای اعلام از تهران به شهرستان‌ها موجب سستی و کوچک‌ترین خللی در اراده و اصل مبارزه آنها نخواهد بود ...

مفهوم ترقی در ایران: زندانی کردن مراجع و رجال و دانشمندان ... سلب اعتبار بازار و فلج کردن اقتصادیات ... بر حجم فحشا و منکر افزودن و ممانعت از تهذیب اخلاق و تشکیل مجالس وعظ و تبلیغات مذهبی ... سلب آزادی فکر و احساسات آیات عظام و اساتید محترم دانشگاه ... آری مملکت ما اکنون با وجود خفقان فعلی ... به صورت زندان عمومی در آمده است ...

عالم روحانیت به دنبال اقدامات دینی و مجاهدات و سعی در استخلاص حضرت آیت الله آقای خمینی و آیت الله قمی - دامت برکاتهم - از تعقیب هدف مقدس و مشروع خویش خودداری نکرده و به مبارزات خود ادامه خواهد داد.^۱

آیت الله مرعشی در نامه ۱۳۴۲/۸/۱۸ ش که برای محمدرضا نوغانی^۲ (ساکن مشهد) فرستاده، بار دیگر کارنامه دولت رژیم دیکتاتور را مورد انتقاد شدید قرار داده و متذکر گردیده است:

بی‌فکری هیأت حاکمه و جنایات و وحشیگری دولت جابر بر احدی مخفی نیست. حقیر - انشاء الله - از هیچ گونه اقدامات دریغ نکرده و نخواهم کرد.^۳

۱. اعلامیه مذکور ضمیمه سند ۱۵۲۸/ق م که گزارش ساواک قم به ریاست ساواک تهران می‌باشد، آمده است، همان، ج ۱، ص ۲۶۱ - ۲۵۹.

۲. درباره فعالیت‌ها و فرجام وی نک: به کتاب تقویم تاریخ خراسان از مشروطیت تا انقلاب اسلامی، سیدعلی میرنیا با همکاری حسن طاهری و عباسعلی قلی‌زاده، ص ۱۷۱ - ۱۴۵ و نیز پاورقی سند ۱۳۴۴/۲/۱۹، مأخذ فوق، ج ۱، ص ۲۶۷.

۳. سند شماره ۱۳۴۲/۱۸/۴۰۲، آیت الله العظمی مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۶۶.

در سند ش ۹۳۷۸/۲۰/۲۹/۱۳۴۲ که ساواک قم برای تهران ارسال نموده چنین می‌خوانیم:

آیت الله مرعشی نجفی اعلامیه‌ای مبنی بر اظهار تأسف و بازداشت آیت الله خمینی و قمی و نیز محاکمه نمودن چند نفر از اساتید دانشگاه و دستگیر کردن چند نفر از وعاظ آذربایجان، روز جاری در قم منتشر نموده و اعلام کرده به همین مناسبت روز عید مبعث را در منزل برای دیدن مردم نخواهد نشست.^۱

در فرازی از اعلامیه مزبور که در ۲۲ رجب المرجب ۱۳۸۳/۶/۱۳۴۲ صادر گردیده، آمده است:

هنوز حادثه اسفناک گرفتاری حضرت آیت الله خمینی و ... از یاد مردم نرفته و در مرکز تحت مراقبت شدید به سر می‌برند. غائله مشهد را ایجاد و در طول این جریانات عجیب به محاکمه رجال و اساتید محترم دانشگاه اقدام و صفحات تاریخ را لکه‌دار می‌نمایند. باز هم اکتفا نکرده و چند روزی است که عده‌ای از علمای اعلام و خطبای گرام آذربایجان ... را به جرم حق‌گویی و پشتیبانی از عالم اسلام دستگیر و به تهران اعزام نموده‌اند. حقیر از غائله اخیر آذربایجان به شدت متأثر و جهت این پیشامد ناگوار حوزه درس را روز شنبه تعطیل و روز مبارک مبعث - عید بزرگ اسلامی - را جلوس نخواهم نمود ...^۲.

ایشان در یک ملاقات خصوصی که در ۱۳۴۲/۱۱/۳۰ در قم با او به عمل آمد، ضمن ابراز نگرانی شدید از بابت عدم آزادی امام خمینی و پاره‌ای مسایل که کارگزاران رژیم بر خلاف موازین شرعی مطرح می‌سازند، طرح جدید وزارت فرهنگ وقت درباره نظام وظیفه طلاب^۳ را مورد انتقاد قرار داد و افزود:

اجرای این طرح موجب ناراحتی جدیدی خواهد شد و اصولاً اتخاذ هر

۱. همان، ص ۲۷۰.

۲. همان، ص ۲۷۶.

۳. در این باره بنگرید به کتاب کوثر، ج ۱، ص ۲۶۵؛ ایران و تاریخ، بهرام افراسیابی، ص ۳۸۲.

تصمیمی در مورد نظام وظیفه طلاب، بدون آزادی و مشورت آیت الله خمینی و شرکت سایر مراجع، بدون فایده است.^۱

عده‌ای از اهالی آذربایجان از آیت الله مرعشی درباره وظیفه شرعی خود در مقابل دستگاه فاسد هیأت حاکمه ایران استفتاء نمودند که ایشان پاسخ دادند:

... چنانچه در اعلامیه‌ها گوشزد نموده‌ام، وظیفه شرعی قاطبه مسلمین در مقابل تجاوز و تعدی به حریم مقدس اسلام، استقامت و نهی از منکرات است و تا حصول نتیجه نهایی قطعی و الغای امر ضد دینی تعقیب جدی به عمل خواهد آمد ... ۲۲ ذیقعدة الحرام ۱۳۸۳^۲

مخالفت با حق قضاوت کنسولی

در آن ایام دولت استکباری آمریکا در ارتش ایران هزاران مستشار نظامی داشت و در صدد بود که آنان از قید و بند قوانین و مقررات دادگاه‌های ایران آزاد باشند. بدین جهت، دولت ایران را تحت فشار قرار داد تا تمامی کارکنان نظامی و حتی مستخدمین غیر نظامی و خانواده‌های آنان را که در ایران زندگی می‌کنند از مصونیت لازم و معافیت‌های قرارداد وین که مربوط به مأموران سیاسی کشوری در کشور دیگر است، برخوردار سازد. دولت ایران که در برابر آمریکا مطیع بود و از خود اراده‌ای نداشت، ماده واحده‌ای همراه قرارداد وین نمود و از مجلس خواست آن را تصویب کند که به صورت نیمه مخفی ابتدا در مجلس سنا و سپس در ۲۱ مهر ۱۳۴۳ در مجلس شورای ملی به تصویب رسید.^۳ امام خمینی در مقابل این قانون ننگین و خفت‌بار که استقلال سیاسی ایران را مورد تهدید قرار می‌داد عکس العمل شدیدی نشان دادند و در سخنرانی چهارم آبان ماه همان

۱. آیت الله مرعشی ... به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۹۳ - ۲۹۲.

۲. همان، ج اول، ص ۳۰۵ - ۳۰۴.

۳. تاریخ سیاسی معاصر ایران، سید جلال‌الدین مدنی، ج ۲، فصل ۲۲؛ تاریخ معاصر ایران، گروهی از نویسندگان، ص ۲۰۲ - ۲۰۱.

سال، در جمع زیادی از مردم قم و سایر شهرها، طی بیانات مهمی حقایق را در این ارتباط افشا نموده و تأکید کردند تمام گرفتاری ما از آمریکا و اسرائیل است و از علما و روحانیان و عموم اقشار مردم خواست به این خیانت آشکار که عزت ایران را پایمال می‌کند و عظمت امت مسلمان را از بین می‌برد اعتراض کنند. رژیم شاه که در برابر مخالفت صریح و قاطع امام سرگردان و گیج شده بود، تصمیم گرفت ایشان را شبانه دستگیر نموده، به تهران آورده و به ترکیه تبعید کند.^۱

آیت الله مرعشی نجفی علیه کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) موضع‌گیری شدیدی کرد و زمانی که امام تشکیل جلسه‌ای از علمای قم را در تاریخ دوم آبان ۱۳۴۳ خواستار شد، بر خلاف بزرگانی از مراجع قم، در آن حضور یافت و در جلسات مشابه نیز شرکت کرد. همچنین، با وجود کسالت، همزمان و همگام با امام، طی سخنانی در بیرون بیت خویش علیه مصوبه مصونیت آمریکایی‌ها موضع گرفت.^۲ اینک گزیده‌ای از سخنرانی آیت الله نجفی را می‌خوانیم که ضمیمه سند شماره ۱۸۸۰۳ / ۲۰ الف / ۱۳۴۳/۸/۳۰ ساواک آمده است:

تصویبات غیرمشروعه، یعنی مصونیت مستشاران آمریکایی، بسیار مایه تأسف است. نمی‌دانم چه موجباتی فراهم گردید که این قانون منحوس را بار دیگر در مجلسین ایران، علی‌رغم انف تمایلات تمام ملت شریف ایران، بالاخص جامعه روحانیت تصویب نمودند. آخر در کجای دنیا سابقه دارد که برای ذلت و بردگی یک ملت محروم، همچون قانون وحشیانه‌ای را وضع کنند ... من یقین دارم که عقلای دنیا به وضع رجال ایران خندیده و این نوع تصویبات را رجوع به قهقرا و ارتجاع سیاه تفسیر خواهند کرد.

من از عموم طبقات ملت ایران استمداد می‌کنم که بیش از این صبر و

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۴ - ۴۰۹؛ بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سیدحمید روحانی، ج ۱، ص ۵۲۸ - ۵۰۶.

۲. زندگی سیاسی امام خمینی، محمدحسن رجبی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ مرزبان حماسه‌ها، ص ۱۱۰.

تحمل نکنند و برای حفظ دین و استقلال مملکت خود، اعتراض و انزجار خود را ابراز نمایند ... بر افرادی که در این جنایت بزرگ و قانون تحمیلی مخالفت کرده‌اند، لازم است از دین مقدس اسلام و مصالح کشور دفاع کنند و نگذارند بیش از این به نوامیس دینی و ملی تجاوز شود ...^۱

آیت الله مرعشی نجفی، پیرو تبعید امام خمینی به ترکیه، با حضور عده‌ای از علما و روحانیان در منزل خویش جلسه‌ای تشکیل داد. این جمع تصمیم گرفتند که از حسین قدس نخعی، وزیر دربار شاهنشاهی دعوت کنند و موضوع تبعید امام خمینی را با ایشان در میان بگذارند و در صورتی که به تقاضای آنان مبنی بر رفع این ضایعه رسیدگی نشود، به سازمان ملل متحد شکایت کنند.^۲

ایشان در پاسخ به تلگراف آیت الله میلانی یادآور گردید:

واقعاً جای تاسف است در مملکتی که طبق قانون، مراجع وقت مصونیت دارند، به جهت اعتراض به بعضی از لوایح غیر شرعی، به خارج از کشور تبعید می‌شوند و مورد تهمت‌های ناروا قرار می‌گیرند و آقازاده معظم له را که در منزل حقیر بود، از دیوار منزل ریخته، با وضع اسفناکی دستگیر می‌کنند. همه می‌دانند که عالم روحانیت و مراجع عظام، اولین حامی مبانی دین و استقلال تمامیت ارضی مملکت بوده‌[اند] و در ادوار حساس، مملکت اسلامی و شیعه ایران را از ورطه سقوط و افتادن به دست بیگانگان نجات داده‌اند. واقعاً خنده‌آور است که مجلسین، عوض اینکه به فکر بیچارگی مردم باشند، زبان به هتاک یکی از شخصیت‌های بزرگ اسلامی و مراجع دین و عالم روحانیت می‌کشایند و بعضی مطالب اظهار می‌کنند که به مضار آن توجه ندارند. البته، ملت مسلمان ایران کاملاً قضاوت می‌کنند و حق را از باطل تشخیص می‌دهند ... در خاتمه، عظمت اسلام و مسلمین و استخلاص

۱. آیت الله مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۸۷ - ۳۸۱.

۲. همان، ص ۳۵۸، سند شماره ۲۷۶۹ - ۱۳۴۳/۸/۲۱.

حضرت آیت الله خمینی ... را از خداوند مسئلت می‌نمایم.^۱

یادآور می‌گردد فرزند ارشد امام، شهید سید مصطفی خمینی، که قصد داشت موضوع دستگیری امام را به اطلاع عموم برساند، بنا به درخواست آیت الله مرعشی، خود را از طریقی غیرمتداول به منزل معظم له رساند تا ضمن گزارشی از حادثه شب گذشته، در خصوص چگونگی اعتراض و ادامه مبارزه با آقا تبادل نظر نماید.^۲ اما کارگزاران استبداد که تصمیم داشتند هر گونه اثری را که به امام ارتباط دارد محو سازند، بدون ملاحظه مصونیت مراجع، با انواع سلاح گرم به بیت آیت الله مرعشی یورش بردند و در برابر مقاومت و ممانعت ایشان با مشت به سینه آن فقیه مبارز زده و حاج آقا مصطفی را دستگیر می‌کنند. آن شهید طی بازجویی خاطرنشان ساخت:

نظر به اینکه رفت و آمد از کوچه رسمی منزل ایشان ممنوع بود، خادم ایشان من را از درب دیگری وارد منزل کرد ... [آیت الله مرعشی] فرموده‌اند ممکن است شما را هم این مرتبه بگیرند، لذا چند روزی اینجا باشید که اگر خواستند شما را بگیرند من هم با شما بیایم. در این گیرودار بود که آقای رضوی که از اعضای سازمان امنیت است با جماعتی قریب بیست نفر به اندرون منزل ایشان، روز روشن بدون اجازه صاحب منزل، حمله آورده، با داشتن بعضی حالات حریبه، خطاب به من که بفرمایید ...^۳

بعد از این وضع وهن‌انگیز، آیت الله مرعشی عازم حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) گردید و با بلندگو مردم را به تظاهرات و تحصن فراخواند، تا بار دیگر با ایجاد هیجانی جدید، سبب تعطیلی شهر و اعتصابی فراگیر شود.^۴

در ۱۳۴۸/۸/۲۴، آیت الله مرعشی تلگرافی از قم به آنکارا برای حضرت امام

۱. همان، ص ۳۶۸ و ۳۶۹، سند شماره ۵۴۹۱ / ۱۳۴۳/۸/۲۴.

۲. ستاره صبح انقلاب، روح الله حسینیان، ص ۵۶.

۳. راز توفان (یادنامه آیت الله سید مصطفی خمینی)، ص ۹۹ - ۹۸.

۴. مرزبان حماسه‌ها، ص ۱۱۶.

خمینی ارسال نمود که در متن آن آمده است:

حضرت مستطاب آیت الله آقای خمینی - دامت برکاته - تبعید آن جناب موجب تأثرات عمیق حقیر و جامعه روحانیت و حوزه علمیه و ملت مسلمان گشته به طوری که قلم عاجز از شرح آن است. انتظار می‌رود دولت ترکیه مقدم مهمان عالیقدر خود را که یکی از مراجع و شخصیت‌های بزرگ اسلامی می‌باشند محترم شمرده و با تجلیل و تکریم حضرتش نام خود را در ردیف علاقه‌مندان به علم و تقوا سربلند نماید.^۱

آن مرجع بزرگوار همچنان در خصوص حق قضاوت کنسولی و تبعید امام به ترکیه اعتراض می‌کرد و به افشاگری‌های خویش در این باره ادامه می‌داد. در اعلامیه‌های ایشان که نمونه‌هایی از آن به دست ساواک افتاده بود، این اعتراضات و انزجارها به خوبی دیده می‌شود:

آیا شرم آور نیست که یکی از مراجع شیعه را به جرم اعتراض به تصویب بعضی از لوایح غیرشرعی و غیرقانونی از مملکت خود خارج کنند؟ آیا ننگ نیست که اجانب مصون باشند و آیت الله خمینی را به بیگانگان بسپارند؟ من از تبعید معظم له بسیار ناراحتم. من دیگر دقیقه‌شماری می‌کنم تا کی از این زندگی ننگین توأم با اسارت مستخلص شوم.^۲

در یکی از گزارش‌های ساواک می‌خوانیم:

نامبرده [آیت الله نجفی مرعشی] در ۱۳۴۳/۹/۷ به مناسبت شروع درس طلاب علوم دینی قم، در مسجد بالاسر به منبر رفته، ضمن بیانات خود اظهار داشته که روحانیت پشتیبان استقلال مملکت می‌باشد. ضمناً در مورد تبعید آیت الله خمینی و دستگیری فرزند وی [سید مصطفی خمینی] اظهار تأسف نمود و گفته است: «در هیچ جای دنیا بدین وضع از روحانیت هتک حرمت

۱. آیت الله مرعشی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۷۲ - ۳۷۱.

۲. ضمیمه سند شماره ۱۷۶۵ ت س / ۱۳۴۳/۹/۲؛ همان، ج ۱، ص ۳۹۲ - ۳۹۱.

نمی‌شود. روزنامه‌ها به روحانیت آزادانه اهانت می‌کنند^۱...».

در این بیانات مفصل، آیت الله مرعشی به دفاع از تلاش‌های روحانیت در حمایت از احکام الهی و قرآن و حفظ استقلال ایران پرداخت و سپس اهتمام برخی مشاهیر علما را در حفظ استقلال ایران متذکر گردید. ایشان سپس افزودند که امام خمینی هم در این راستا گام برداشته که کارگزاران حکومتی ایشان را دستگیر و تبعید نموده‌اند و خاطر نشان ساختند که وقتی یکی از ما را گرفتار می‌سازید، گویی همه را مبتلا ساخته‌اید:

من هم الان محبوسم؛ فرقی ندارد. حبس اقسامی دارد؛ حبسی که یک کلمه نتوانیم حرف بزنیم، یک قلم روی کاغذ نگذاریم، دائماً تحت مراقبت باشیم، این چه آزادی‌ای است؟ حبس، دیگر بالاتر از این شما می‌خواهید...؟ نسبت به ساحت قدس علمای اعلام یک قدری رعایت ادب بکنید! جسارت نکنید!^۲...

ادامهٔ موضع‌گیری‌ها و مقاومت‌ها

شاه که از تبعید امام به کشور ترکیه و ایجاد رعب و هراس در میان مردم مسلمان، محصولی جز ادامهٔ اعتراضات به دست نیاورده بود، برای کم رنگ نمودن مخالفت‌های علما و مردم، در سوم مهرماه ۱۳۴۴ / ۹ جمادی الثانی ۱۳۸۵ قمری امام و فرزندانش را به عراق انتقال داد.

آیت الله مرعشی، در همان ایام، تلگراف‌هایی را به مراجع طراز اول عراق، آیات عظام حکیم، شاهرودی و خویی، ارسال نمود و ضمن اشاره به انتقال امام به نجف اشرف از مواضع بر حق آن رهبر فرزانهٔ انقلاب حمایت کرد و عدم مسامحهٔ علمای اعلام با استبداد و اجانب را یادآور گردید.^۳

۱. همان، ص ۳۹۹.

۲. همان، ص ۴۴۸ - ۴۳۷.

۳. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۹ - ۲۳۷.

حاج آقا مصطفی خمینی که به موضع‌گیری‌های مثبت ایشان توجه داشت، از معظم له خواست که در غیاب امام، هدایت افکار روحانیون و نیز اقشار مردم را عهده‌دار گردد.^۱ بین آیت الله مرعشی و امام، در ایام تبعید ایشان در عراق، نیز مکاتبات متعددی صورت گرفت. در سند شماره ۲۱۲۸ / هـ / ۱۳۴۴ / ۸ / ۲۰ ساواک به این نامه‌ها اشاره شده است:

طبق اطلاع، نامه‌ای از آقا نجفی مرعشی برای آقای خمینی به وسیله آقازاده خود می‌فرستد و آقای خمینی از عراق نامه‌ای که حاکی از جواب نامه ایشان است به قم برای آقای نجفی ارسال می‌دارد و این جواب نامه را در قم عکس‌برداری کرده و به نام شهرستان‌ها فرستاده‌اند.^۲

امام خمینی در سوم آبان ۱۳۴۳ / ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۸۵ قمری نامه آیت الله مرعشی را طی مکتوبی پاسخ گفت که در آن آمده بود:

حضرت آیت الله آقای نجفی - دامت برکاته - به عرض می‌رساند مرقوم محترم به وسیله آقازاده محترم - ایده الله تعالی - واصل و موجب تشکر گردید. سلامت و سعادت جنابعالی را از خداوند تعالی خواستار است ... از جنابعالی، امید دعای خیر برای حسن عاقبت خواستار است.^۳

نخستین نماینده‌ای که از سوی مراجع تقلید ایران برای دیدار با امام وارد عراق گردید، از سوی آیت الله مرعشی بود. این مرجع آگاه، در دوران تبعید امام، تکیه‌گاه مبارزانی گشت که هر کدامشان پناهگاه هزاران نفر از اقشار مردم بودند و از آن زمان تا پیروزی انقلاب اسلامی با ایراد سخنرانی، انتشار اعلامیه و اعلام مواضع به مقاومت‌های مردم شور و نشاط بخشید.^۴ در روز نهم فروردین ۱۳۴۶

۱. مرزبان حماسه‌ها، ص ۱۳۰.

۲. آیت الله مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۵۱۶.

۳. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲.

۴. بر ستیغ نور، علی رفیعی، ص ۵۶ - ۵۵؛ مرزبان حماسه‌ها، ص ۲۲ - ۲۱.

آیت الله نجفی در مسجد موزه قم و در حضور صدها نفر از طلاب از برخی مصوبات رژیم پهلوی، از جمله لایحه حمایت از خانواده و طرح امتحان طلاب، به شدت انتقاد کرد و خاطرنشان ساخت:

اگر قرآن و قوانین اسلام فرقی نکرده است، پس این لوایح که مخالف قوانین قرآن است چیست...؟ چرا این قدر قلوب روحانیت را جریحه دار می‌سازید؟ اگر شما نماینده مردم هستید که به خدا مردم راضی به چنین قوانین [لایحه حمایت از خانواده] نیستند. مگر طلبه‌ها چکار کرده‌اند؟ چرا در کار آنها [امتحان طلاب] دخالت می‌کنید...؟ اگر حرفی بزنیم می‌گویید آشوبگرید، اگر هم حرفی نزنیم دین از دست می‌رود و بدانید که مرضی من از همین ناراحتی پیدا شد. من صلاح نمی‌دانم که شما طلاب برای امتحان [که اداره فرهنگ برگزار می‌کند] نام‌نویسی کنید. خدایا به حق حضرت معصومه ما را خودت حفظ فرما! اینهایی که قصد خیانت به اسلام دارند نابودشان کن! خدایا تمام علما مخصوصاً آیت الله خمینی را حفظ فرما.^۱

در سال ۱۹۶۷ م. رژیم غاصب صهیونیستی بر کشورهای اسلامی سوریه، اردن و مصر جنگی را تحمیل کرد و در این نبرد خونین عده‌ای از مسلمین را شهید یا آواره و زخمی نمود. آیت الله مرعشی از این وقایع ابراز تأسف نمود و دولت ایران را آماج حمله خود قرار داد که چرا از این رژیم سفاک حمایت می‌کند و اجازه نمی‌دهد مطبوعات ماجرا را به طور واقعی درج نمایند. همچنین ایشان افزودند که رادیو ایران که وابسته به رژیم پهلوی است، مطالب دروغ و بی اساس درباره کشورهای اسلامی درگیر جنگ انتشار می‌دهد، ولی آنچه را علیه اسرائیل غاصب است و واقعیت دارد نمی‌گوید.

ایشان در مسجد اعظم قم برای شهدای مسلمان جنگ اعراب و اسرائیل

۱. سند ۲۱ / ۹۶ - ۱۳۴۶/۱/۱۴، آیت الله مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۶۲۴ - ۶۲۳

و نیز بنگرید به همان مأخذ ج ۲، ص ۱۰ و ۱۴ و ص ۹۳.

مجلس فاتحه‌ای ترتیب داد و حسابی را در بانک صادرات قم، برای کمک به بازماندگان مقتولین و زخمی شدگان مسلمان، افتتاح نمود و از عموم مؤمنین خواست که از هر گونه کمکی در این باره کوتاهی نکنند. آیت الله مرعشی مبالغ جمع آوری شده را برای شیخ نصرالله خلخالی (وکیل امام خمینی) در نجف ارسال نمود تا وی در اختیار سفیر اردن در عراق قرار دهد تا از طرف او بین آوارگان و آسیب‌دیدگان فلسطینی توزیع شود.^۱

آیت الله مرعشی طی نامه‌هایی که برای علمای شهرستان‌ها، از جمله علمای همدان نگاشت، از آنان خواست برای نفرت از اشغالگران و متجاوزان اسرائیلی از هر گونه اقدامی مضایقه نکنند.^۲

همچنین برابر گزارش ساواک، ایشان طی اعلامیه‌ای که آن را انتشار داد از علما، روحانیان و مردم خواست در سالروز میلاد حضرت رسول اکرم به مناسبت فجایع اخیر در خاورمیانه و کشتار مسلمین توسط اشغالگران قدس از هر گونه جشن و چراغانی خودداری کنند.^۳

رژیم پهلوی در سال ۱۳۴۷ تصمیم گرفت که دختران را در قالب فعالیت‌های آموزشی و اجتماعی به خدمت سربازی احضار کند. در دهم دی ماه این سال، اعلامیه‌ای در اعتراض به اعزام دوشیزگان به خدمت سربازی از طرف امام خمینی، نجفی مرعشی و قمی در نجف اشرف انتشار یافت. در این اعلامیه آمده است:

در سال ۱۳۴۵ طی اعلامیه‌ای به مردم ایران هشدار دادیم و گفتیم عاقبت این روشی که دولت ایران در پیش گرفته این است که دختران معصوم را به خدمت سربازی خواهند برد ولی کسی به حرف حق ما گوش نکرد تا اینکه

۱. همان، ج ۲، ص ۱۲۱ - ۳۴.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. سند شماره ۳۱۶/۶۲۹ - ۱۳۴۶/۴/۵، همان، ج ۲، ص ۴۶.

امروز کار به جایی رسید که حرف ما ثابت شد و دوشیزگان مسلمان را تحت فشار قرار داده و به سربازی اعزام کرده و بدین وسیله به مردم باغیرت و متدین مسلمان هشدار داده و اعلام می‌کنیم کوشش نمایید و نگذارید دختران معصوم را تحت فشار قرار دهند. سعی کنید دست اجانب و اوپاش و اراذل از دامان دختران مسلمان کوتاه شود...^۱

رژیم بعثی حاکم بر عراق به بهانه‌های واهی، ایرانیان ساکن در عراق را تحت فشار جدی قرار می‌داد و رفتارهای موهن و تحقیرآمیزی را درباره آنان اعمال می‌نمود. امام خمینی و سایر علما بر این حرکت وقیحانه معترض گردیدند و از استقلال، عزت و شئون مسلمانان ایران حمایت کردند. این وضع وقتی به استحضار آیت الله مرعشی رسید، ایشان به شدت آشفته شدند.

بنا به گزارش ساواک، ایشان ضمن ابراز ناراحتی در این باره گفت:

بعثی[ها] مردمان بسیار بدی هستند و دشمنی و عناد را به حد کمال رسانیده‌اند و چون از مرام کمونیستی تبعیت می‌نمایند، اسباب زحمت برای شیعیان فراهم ساخته‌اند و امیدوارم با متانت و نجات ایرانیان و دعای خیر و همچنین ثبات سیاسی مملکت، این ناراحتی برطرف شود.^۲

همچنین، ایشان در ملاقات با عده‌ای از علما و روحانیان درباره حوادث اخیر عراق و اهانت مأموران این کشور به آیت الله حکیم مطالبی را اظهار نمود و اضافه کرد که در حدود سیصد نفر از طلاب نجف، قصد ملاقات با این مرجع عالیقدر را داشته‌اند و می‌خواسته‌اند به محل اقامت آیت الله حکیم در کوفه بروند، ولی نیروهای امنیتی عراق به آنان حمله کرده و عده‌ای را دستگیر و زخمی کرده و برخی نیز کشته شده‌اند. در خاتمه، آیت الله مرعشی گفته بود اگر این وضع ادامه یابد، همه علمای حوزه قم دعوت‌نامه‌ای را امضا می‌نماییم و در آن از ایشان

۱. سند شماره ۹/۱۶۱۹۷ هـ/۱۳۴۷/۱۰/۱۶، همان، ص ۳۴۷.

۲. سند شماره ۲۱/۱۵۵۸، ۱۳۴۱/۳/۲۸، همان، ص ۴۵۰.

می‌خواهیم برای رفع این اهانت‌ها به ایران بیاید. ساواک از این پیشنهاد آیت الله مرعشی نجفی، نگران شده بود. در گزارشی آمده است:

عزیمت آقای حکیم جهت اقامت در ایران خالی از اشکال نیست، زیرا به دنبال این امر تعداد بی‌شماری از طلاب به حوزه قم روی خواهند آورد و موقعیت حوزه قم و روحانیت تا حدود زیادی مستحکم گردیده و کنترل فعالیت‌های اجتماعی با اشکالاتی مواجه خواهد شد. در ادامه، نظریه امنیت داخلی چنین درج گردیده است:

مفاد گزارش منبع صحیح است. آیت الله نجفی قلباً تمایل دارد که [امام] خمینی به ایران بازگشت کند. دعوت از [آیت الله] حکیم دنباله انجام عزیمت [امام] خمینی است.^۱

در یکی از گزارش‌های ساواک می‌خوانیم:

موضوع: بیماری آیت الله نجفی مرعشی. از نامبرده بالا که اخیراً به علت بیماری در بیمارستان نکویی قم بستری گردیده، طبقات مختلف مردم عبادت به عمل می‌آورند و همچنین شایع کرده‌اند: از روزی که دخترها و پسرها در دبیرستان حکیم نظامی قم به جمع یکدیگر پیوسته‌اند و سپس رژه رفته‌اند آقا به این کسالت مبتلا شده است و از این بابت مردم ناراحت می‌باشند.^۲ نظریه ساواک درباره مخالفت مراجع تقلید با تأسیس سینما در قم نیز خواندنی است: ساعت ده صبح ۱۳۴۸/۸/۵ در حسینیه نجفی نامبرده فوق [آیت الله مرعشی] ضمن صحبت خصوصی اظهار داشت که آیت الله گلپایگانی، آقای [...] را خواسته و صریحاً اظهار نموده که به آقای خودتان [...] بگویید از تقرب به دولت [رژیم پهلوی] چه دیدی و عموم مردم از نزدیکی شما با

۱. سند شماره ۱۳۴۸/۳/۲۷ / ۲۱/۱۵۶۸، همان، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

۲. سند شماره ۲۰/۲۹۵۹۰ هـ س / ۱۳۴۷/۸/۲۰، همان، ص ۳۲۳.

شهابی که بر خرمن شیاطین حریق افکند / ۱۳۳

دولت مطلع شده‌اند. بیاپید از امروز به بعد [از حمایت دولت استبدادی] دست بردارید و با من همکاری کنید، بلکه بساط سینمای قم را بهم بزنیم و الا به طلاب می‌گویند که بریزند درب خانه‌ات و تو را رسوا کنند.^۱

یادآور می‌شود سینمای دروازه طلایی قم واقع در خیابان امام کنونی در ۱۳۵۴/۲/۳۱ بر اثر آتش سوزی از بین رفت و صاحبش (علی بشارتیان) محل سینما را به آیت الله مرعشی فروخت تا ایشان آن را بعداً به صورت یک مرکز علمی و فرهنگی درآورد.^۲

شاه که احزابی چون مردم، ملیون و ایران نوین را به صورت دستوری تشکیل داده بود، در سال ۱۳۵۳ حزب رستاخیز را به عنوان تنها حزب قانونی کشور اعلام کرد و عضویت در آن را اجباری ساخت و دستور داد کسانی که با آن مخالف هستند ایران را ترک کنند. امام خمینی به محض تأسیس حزب رستاخیز آن را مخالف شرع شمرده، فتوا به حرمت عضویت در آن داد و اجبار مردم را به عضویت در آن نقض قانون اساسی دانست.

آیت الله مرعشی نجفی نیز به مخالفت با این تشکل طاغوتی برخاست و اعلام داشت که ما صرفاً یک رستاخیز داریم که همه به آن معتقدیم و آن هم روز رستاخیز و سرای جاوید است. در این موقع، شخصی روحانی که در محضر ایشان بود گفت: اشاعه داده‌اند هر کس به عضویت این حزب درنیاید چنانچه کاری در یکی از ادارات داشته باشد، آن را معلق و به تأخیر می‌اندازند. مرحوم مرعشی آن را فاقد صحت دانست و افزود: این صرفاً یک تهدید است و شما نپذیرید.^۳

در روز پنج‌شنبه ۱۵ خرداد ۱۳۵۴ و به مناسبت سالروز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جمع

۱. سند شماره ۳۴۰۳ / ۲۱ - ۱۳۴۱/۸/۸.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۸۹ - ۱۸۸ و نیز ص ۲۰۴ و ۲۵۰.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

کثیری از مردم برای زیارت به قم آمدند و در این حال، مدرسه فیضیه مرکز تظاهرات ضد رژیم شد که تا روز بعد هم ادامه یافت. پس از آن، این مکان آموزشی و دینی به محاصره نیروهای امنیتی و ساواک درآمد و آب و برق و رفت و آمد به مدرسه قطع گردید. روز ۱۷ خرداد چند صد کماندو به کمک مأموران آمدند و خیابان‌های اصلی قم را به اشغال درآوردند. آنگاه با سرنیزه، چماق و باتوم به مدرسه ریختند و هجوم سال ۱۳۴۲ ش را تکرار کردند. حدود پانصد نفر را دستگیر و به زندان اوین انتقال داده و مورد شکنجه قرار دادند. دو روز بعد، روزنامه‌های رسمی وقت، به دستور ساواک، نوشتند که عوامل ارتجاع سیاه و سرخ در لباس روحانیت و با شعارهای کمونیستی آشوب پیا کرده بودند. امام با صدور اعلامیه‌ای حرکت اخیر طلاب را به قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ پیوند زد و نیرنگ کارگزاران استبداد را افشا ساخت.^۱

به دنبال دستگیری افراد مذکور آیات محترم گلپایگانی، مرعشی و ... از انجام نماز جماعت خودداری و در ۱۳۵۴/۳/۱۸ در منزل آیت الله شیخ مرتضی حائری درباره حوادث مزبور به تبادل نظر پرداختند.

آیت الله مرعشی به این مذاکرات اکتفا نکرد و در اعلامیه‌ای رسمی و نیز نامه‌ای که برای آیت الله میرزا احمد آشتیانی (ساکن تهران) ارسال داشت، ضمن محکوم کردن وقایع مورد اشاره، حقایق را افشا نمود. در اعلامیه ایشان آمده است:

حادثه مؤلمه و گرفتاری طلاب مدارس فیضیه و دارالشفا، موجب کمال تأسف و تأثر است. روحانیت شیعه و حوزه علمیه قم با مرام کمونیستی و مادی‌گری به هیچ وجه سازش ندارد و طلاب بازداشت شده از مدرسه فیضیه و دارالشفا، هیچ کدام وارد این مرام نیستند و آنچه در جراید نوشته شده صحیح نیست و تکذیب می‌شود.

۱. تاریخ سیاسی معاصر ایران، سید جلال الدین مدنی، ج ۲، ص ۲۲۳.

خلاصه نامه ایشان چنین است:

حادثه ناگوار حمله ناجوانمردانه به مدرسه فیضیه که منجر به خسارت زیاد و ضرب و شتم و هتک و دستگیری جماعتی از طلاب گردید، موجب تأسف عمیق اهل علم و جریحه‌دار شدن قلوب گردید. مفتريات و اکاذیب بعضی از جراید در مورد دستگیرشدگان جای بسی تأسف است.^۱

در عصر روز رحلت مشکوک آیت الله مصطفی خمینی در اول آبان ماه ۱۳۵۶ از طرف آیت الله گلپایگانی و مرعشی نجفی، با حضور هزاران نفر از طلاب و اقشار گوناگون مردم، در مسجد اعظم قم مجلس ترحیمی تشکیل گردید. همچنین، مرحوم مرعشی در این ارتباط تلگرام تسلیتی به محضر امام خمینی مخابره نمود.^۲

رژیم عنکبوتی پهلوی که بساط منحوس خود را در حال زوال می‌دید، برای مخدوش ساختن نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی، مقاله‌ای توهین‌آمیز با عنوان ارتجاع سرخ و سیاه در ایران، با امضای نام مستعار احمد رشیدی مطلق، در روزنامه اطلاعات به چاپ رسانید که خشم امت مسلمان و علما و مراجع را برانگیخت و منجر به قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم و گسترش نهضت اسلامی گردید. جمعیت معترض در قم، ساعت ۳ بعد از ظهر در منزل آیت الله مرعشی اجتماع نمود و ایشان در جمع حاضران گفت که من امام خمینی را بخوبی می‌شناسم و هشتاد سال است با هم دوست هستیم و ایشان با این حرف‌ها کوچک نمی‌شود. من اقداماتی انجام داده‌ام.^۳

حادثه سرکوب قیام خونین ۱۹ دی ۱۳۵۶ هم توسط ایشان طی اعلامیه‌ای محکوم گردید:

۱. آیت الله مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۱۳۱ - ۱۳۰.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۱۰ و ۳۱۴.

۳. همان، ص ۳۴۲ - ۳۴۱.

... با کمال تأثر پیش‌آمد ناگوار و اسفناک این چند روز در شهر مقدس قم که منجر به قتل و شتم و ضرب عده‌ای از طلاب و غیرهم که به دنبال اعتراض به پاره‌ای از مطبوعات که در آن به مقام شامخ روحانیت و مقدسات دینی و اهانت به حضرت آیت الله خمینی ... موجب تشنج افکار و جریحه‌دار شدن قلب مؤمنین، خاصه جامعه روحانیت گردید. لذا مصادر امور را مسئول این قضایا می‌دانیم و شدیداً معترض هستیم.^۱

همچنین ایشان ساعت ۱۰ صبح سه شنبه ۱۳۵۶/۱۱/۴ در مسجد بالاسر حرم مطهر قم برای تدریس حاضر گردید، اما قبل از شروع درس حوادث اخیر قم را محکوم نمود و ضمن تسلیت به بازماندگان شهدا و طلب مغفرت برای کشته‌شدگان اعلام کرد: چرا اینان به چنین سید جلیل‌القدری توهین می‌کنند؟ خدا می‌داند از وقتی این خبر را شنیده‌ام [تا] اکنون حالم مساعد نمی‌باشد.^۲

در ۱۳۵۶/۱۲/۲۳ اعلامیه مفصلی از طرف آیت الله مرعشی انتشار یافت که در آن ضمن تشکر از تمامی طبقات به دلیل دفاع از روحانیت، از وقایع تبریز اظهار تأسف شده بود و مصادر امور را در جنایات قم و تبریز مقصر دانسته بود و خواستار آزادی زندانیان بی‌گناه و بازگشت فضلا و مدرسین از تبعید شده بود.^۳

آیت الله مرعشی در اعلامیه‌های دیگر، رژیم پهلوی را به دلیل سرکوب قیام مردم کراراً و به شدت محکوم ساخت و به این امر معترض شد که چرا به خواسته‌های شرعی و قانونی جامعه روحانیت و ملت ایران توجهی نمی‌شود و تنفر و نارضایتی مردم افزایش داده می‌شود.^۴

در اعلامیه‌ای که امضای ایشان در ذیلش دیده می‌شود از اینکه رژیم بعثی

۱. این اعلامیه در دوم صفر المظفر ۱۳۹۸ صادر گردیده است (نک: همان، ص ۳۵۷).

۲. همان، ج ۳، ص ۳۸۲

۳. همان، ص ۴۳۳.

۴. همان، ص ۴۷۴.

عراق امام را تحت فشار قرار داده و ناچار به ترک این کشور نموده و دولت کویت هم از پذیرفتن ایشان امتناع نموده است ابراز نگرانی شده است.^۱ در هر حال، امام در اقدامی مهم برای ادامه هدف مقدس خویش، در ۱۴ مهر ۱۳۵۷ به سوی پاریس عزیمت نمود. دو روز بعد، وقتی آیت الله مرعشی از محل استقرار امام آگاهی یافت در تلگرافی که خطاب به امام خمینی ارسال کرد، یادآور شد:

از پیش آمد ناگوار نسبت به آن جناب که در اثر فشار حکومت عراق مجبور به ترک آن شده‌اید، فوق العاده متأثر هستم. از خداوند کفایت مهمات مسئلت می‌شود.^۲

همچنین در تلگرافی خطاب به رییس جمهور وقت فرانسه تأکید کرد:

میهمان محترمی به آن جناب و ملت فرانسه وارد شده و آن حضرت آیت الله خمینی [می‌باشد] که از نظر جامعه روحانیت شیعه و ملت مسلمان... [از] احترام خاصی برخوردارند. لذا عالم روحانیت رجاء واثق دارد که حضرتعالی و ملت فرانسه میهمان‌نوازی را به حد اعلیٰ به مرتبه کمال برسانید.^۳

معظم له برای ارج نهادن به حرکت و هدف امام و اعلام مخالفت عملی با اقدامات دولت وقت ایران، عراق و کویت، فرزندشان را به عنوان نماینده و حامل نامه خود و سایر مراجع به حضور امام به پاریس اعزام کردند.^۴

به محض پیروزی انقلاب اسلامی ایشان اعلامیه مهمی خطاب به ملت ایران صادر کرد و در آن نکات مهمی را خطاب به نیروهایی که امور کشور را به دست گرفته بودند، گوشزد نمود. در دوران پس از استقرار نظام اسلامی، جنگ تحمیلی

۱. همان، ص ۵۸۹ - ۵۸۸.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج اول، ص ۵۳۷.

۳. مرزبان حماسه‌ها، بخش اسناد، سند شماره ۶۵.

۴. روزنامه کیهان، ۱۸ مهر ۱۳۵۷.

و بحران‌های گوناگونی که جمهوری اسلامی را به چالش وامی داشت یار و یاور و پشت و پناه نظام، رهبری و انقلاب اسلامی بود.^۱

بر نتابیدن استقامت و محبوبیت مقام مرجعیت

از گزارش‌ها و مدارک ساواک چنین استنباط می‌شود که صفت برجسته آیت‌الله مرعشی شجاع است و از خودگذشتگی و مقاومت ایشان در برابر خلاف‌های رژیم پهلوی مردم را متوجه ایشان کرده است.^۲

در یکی از اسناد سازمان امنیت مخوف رژیم پهلوی، بدرقه از آیت‌الله مرعشی چنین گزارش شده است:

صبح روز جمعه ۱۳۴۱/۱۰/۲۸ عده زیادی، جهت بدرقه آیت‌الله مرعشی (از تهران به قم) به شاه عبدالعظیم آمده بودند و جمعیت به قدری بود که آیت‌الله از شدت ازدحام حالشان بهم خورد و قطره قلب برایشان گرفتند. با این حال، در موقعی که آیت‌الله می‌خواستند به صحن حضرت عبدالعظیم برای زیارت بروند گفتند به پلیس بگویند با جمعیت کاری نداشته باشند. نگهدارنده من خداست. نزدیک من مأمور نگذارند.^۳

همچنین، در تلگراف ۱۳۴۱/۱۰/۳۰ ساواک با شماره ۸۱۱۲۹ می‌خوانیم:

ساعت هفده روز ۱۳۴۱/۱۰/۲۸ آیت‌الله نجفی که در بیمارستان فیروزآبادی بستری بودند، در حالی که ششصد دستگاه اتومبیل ایشان را بدرقه می‌کردند و چندین ده هزار نفر جمعیت مسیر ایشان را استقبال می‌نمودند وارد قم شدند. در خیابان آستانه در میان جمعیت پیاده شده به حرم مطهر وارد و از آنجا به منزل رفتند. در مسیر ایشان طاق نصرت زده شده بود و کسبه، دکاکین را چراغانی و چندین رأس گاو و گوسفند قربانی کردند.^۴

۱. آیت‌الله مرعشی نجفی، مجید ملامحمدی، ص ۶۲ - ۶۱.

۲. آیت‌الله مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج اول، ص ۲۲۸ و ۲۸۹.

۳. همان، ص ۵۱.

۴. همان، ص ۵۲.

از سوی دیگر ساواک تصریح می‌نماید که آیت الله مرعشی در مخالفت با دستگاه شاهنشاهی کوچکترین کوتاهی نمی‌نماید و در تقویت نیروهای مخالف نظام بسیار تأثیرگذار است.^۱

این ابهت معنوی، صلابت روحانی و نفوذ مردمی برای عوامل رژیم استبدادی غیر قابل تحمل گردید به همین دلیل از راه‌های گوناگون کوشیدند موقعیت فوق العاده ایشان را تضعیف کنند. اصولاً هراس ساواک از اقدامات وی در گزارش‌های مأموران امنیتی کاملاً مشهود است و از این روی در صدد بودند به ایشان ضربه بزنند:

فعالیت آیت‌الله نجفی مرعشی به طور محسوس افزایش یافته... به مشارالیه توجه داده شود که ادامه رویه که در پیش گرفته عواقب وخیمی برای او در بر خواهد داشت.^۲

یکی از نقشه‌های خفاشان شب‌پرست که توان تحمل نورافشانی شهاب را ندارند این است که به نشر اکاذیب و افترا روی آوردند؛ از جمله آنکه اشاعه دادند آیت‌الله مرعشی از لایحه حمایت خانواده حمایت کرده است که کذب محض بود.

نظریه ساواک در خصوص جمع‌آوری پول جهت آوارگان مسلمان در جنگ اسراییل با کشورهای عربی از نقشه‌ای علیه آیت الله مرعشی خبر می‌دهد: چنانچه در این زمینه مقاله‌ای در روزنامه‌ها درج شده و در آن قید گردد که عده‌ای از طبقات مختلف خواستار شده‌اند نحوه مصرف وجوه جمع‌آوری شده در اختیارشان گذاشته شود و در این مورد از آقای نجفی بخواهند برای روشن شدن اذهان عمومی پاسخ دهد تا به درج آن نیز مبادرت شود، این کار

۱. همان، ص ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۸۸ و ۲۸۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۹.

دو اثر خواهد داشت. اول اینکه مردم را وادار می‌سازد دربارهٔ مصرف پول تحقیق نمایند و ثانیاً آقای نجفی را در برابر موضوعی قرار می‌دهد که یا باید سکوت کند و یا جواب دهد. اگر سکوت کند وسوسه در مردم ایجاد می‌شود که چرا وی پاسخی نداده و اگر جواب بدهد مسلماً مطابق با حقیقت نخواهد بود و در نتیجه منجر به رسوایی وی خواهد شد و تا اندازه‌ای از اعتماد مردم نسبت به وی خواهد کاست.^۱

همهٔ اینها در حالی است که سفیر کبیر اردن از کمک‌های ارسالی توسط آیت الله مرعشی تشکر نموده بود و متن نامهٔ ایشان خطاب به آن مرجع مبارز در روزنامهٔ الجمهوریة به ش ۱۳۸۵ و نشریة المنار به شماره ۳۹۱۵ درج شده بود و ضمن اعلام وصول پتوهای اهدایی از طرف آیت الله مرعشی (که از مبالغ جمع‌آوری شده تهیه گردیده و تحویل ایشان داده شده بود) از زحمات شیخ نصرالله خلخالی که واسطهٔ تحویل اجناس مزبور بوده، سپاسگزاری شده بود. ساواک در گزارش ۱۳۴۶/۹/۲۹ ش ۲۱/۳۲۸۵ به این تقدیرنامه اشاره دارد.^۲

گزارش دیگری حاکی است که ساواک نامه‌ای به دروغ از طرف افرادی خطاب به آیت الله مرعشی، برای ایشان فرستاده که طی آن گفته شده است:

شما پول‌هایی را که برای آوارگان جنگ اعراب و اسرائیل جمع‌آوری کردید [به] وسیلهٔ چه کسی و چه مقامی به آنان تسلیم نمودید. ما این بار مواظب هستیم تا وجوه جمع‌آوری شده [برای زلزله‌زدگان استان خراسان] به سرنوشت مرحلهٔ قبلی دچار نشود. [ما] این موضوع را به اطلاع مردم می‌رسانیم.

در گزارش ساواک آمده است که آیت الله نجفی از اینکه وجوه شرعی را به وی پرداخت نمی‌کنند، ناراحت است و نیز در ادامه گفته شده است:

۱. همان، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۱۳۷ و نیز بنگرید به متن کامل نامهٔ سفیر اردن خطاب به آیت الله مرعشی و بیانیهٔ جراید کشور عراق در این باره مندرج در مأخذ قبل، ج ۲، ص ۱۴۳ - ۱۴۲.

ارسال نامه مزبور به عنوان [آیت الله] نجفی از نتایج اقداماتی است که قبلاً به منظور تضعیف وی به عمل آمده و به نحو غیر محسوس توسط همکاران شایع گردیده که آیت الله نجفی وجوهی که جهت آوارگان عرب جمع‌آوری نموده، به مصارف شخصی رسانیده است!

نظریه:

اصلح است به منظور تضعیف بیش از پیش آیت الله نجفی، به نحو غیر محسوس، شایع شود مشارالیه وجوه جمع‌آوری شده را به مصارف خصوصی و رفاه افراد خانواده خود می‌رساند و به موازات آن با نزدیکی به شخص موصوف، نسبت به جلب همکاری اقدام شود.^۱

و همچنین، سند دیگری از ساواک در این باره (نامه ساواک قم به مدیریت اداره کل سوم ساواک در ۱۳۴۶/۱۲/۳):

درباره آیت الله مرعشی نجفی، به منظور تضعیف موقعیت و از بین بردن وجهه مشارالیه، طرح تضعیفی تهیه و تقدیم گردد و در امریه معطوفی ابلاغ گردیده تسهیلاتی جهت مشارالیه در مورد ساختن کتابخانه فراهم گردد تا بتوان از وجود وی استفاده نمود. با عرض اینکه او امر صادره یکی در جهت تضعیف نامبرده و دیگری مربوط به تسهیل امور کتابخانه می‌باشد.^۲

ساواک قم در نامه‌ای دیگر خطاب به ساواک مرکز در ۱۳۴۷/۱/۱۲ به نقشه دیگری برای مخدودش نمودن موقعیت آیت الله مرعشی اشاره دارد:

با در نظر گرفتن اینکه اعتبار روحانیون، مخصوصاً مراجع درجه اول، از یک نقطه نظر مربوط به محل و مسجدی است که در آن نماز می‌گذارند و آیت الله مرعشی در صحن مطهر حضرت معصومه اقامه جماعت می‌کند، گرفتن این محل از او و به عبارت دیگر مانع شدن از برگزاری نماز جماعت او در صحن مطهر، بر اعتبار روحانی او ضربه سختی وارد می‌سازد. چون صحن،

۱. مأخذ قبل، ج ۲، ص ۲۸۰ - ۲۷۹.

۲. همان، ص ۲۰۹ - ۲۰۸ و نیز بنگرید به سند ۲۱/۳/۶۴۳ - ۱۳۴۹/۱۰/۱۴، همان، ص ۵۷۴.

مرکز ایاب و ذهاب زوار و مسافرینی است که از شهرهای مختلف به قم وارد می‌شوند و شرکت این زوار در نماز جماعت وی، بر اعتبار او افزوده و از این رهگذر، بهره‌های معنوی و مادی [نصیب] او می‌گردد. لذا ممانعت از برگزاری نماز وی در صحن مطهر تضعیف او را خود به خود فراهم می‌آورد به این معنا که بایستی به این موضوع استناد نمود که در صف نماز جماعت شما اعلامیه‌های مضره که خلاف مصالح مملکت [است] توزیع می‌گردد و اگر لازم باشد اعلامیه‌ای هم در صف نماز جماعت پخش نمود و یا ضمن تماس با تولیت به عنوان تعمیر کف صحن، مقداری از مصالح از قبیل گچ و آجر و آهک در نقاط صحن ریخته شود و تحت این عنوان از او خواسته شود که برگزاری نماز با وضع فعلی تا خاتمه تعمیرات مقدور نیست. و یا با استفاده از احکام اسلامی مبنی بر اینکه نماز بر روی قبور کراهت دارد و همچنین فتوای یکی از مراجع دیگر دال بر تأیید موضوع، از برگزاری نماز وی جلوگیری گردد.^۱

وزارت دربار شاهنشاهی در نوروز سال ۱۳۴۹ جزوه‌ای حاوی شرح اولیای دین تهیه و جهت آیت الله مرعشی فرستاده است اما وی از دریافت آن خودداری کرده است. این برنامه ساواک را چنان ناراحت کرد که به ساواک قم ابلاغ نمود که محدودیت‌هایی برای تضعیف او به اجرا بگذارد. در ادامه گزارش آمده است: تنها موضوعی که در تحکیم موقعیت نجفی کمک می‌کند برگزاری نماز جماعت در اعیاد مذهبی در صحن مطهر قم می‌باشد. در نظر است از طریق تولیت آستانه قم با نجفی ملاقات و ضمن اشاره به اقدام ناصواب وی در مورد رد کتاب، تفهیم گردد چنانچه مقامات مسئول تصمیمی علیه مشارالیه اتخاذ نمایند مثلاً وی را ملزم به عدم برگزاری نماز جماعت در صحن مطهر کنند، ناگزیر خواهد بود اجرا نماید. بنابراین بهتر است در زمینه اعمال و رفتار خود تجدید نظر کند.^۲

۱. همان، ج ۲، ص ۵۷۷ و نیز نک: همان، ص ۵۷۹.

۲. نامه شماره ۳۱۶/۳۵۳۶ - ۱۳۴۹/۸/۱۰، همان، ج ۲، ص ۵۶۳.

در نامه اداره کل سوم (تهران) به ریاست ساواک قم اخطار گردیده است: درباره آیت الله مرعشی نجفی، با توجه به اینکه اقدامات نامبرده علناً مخالف با مصالح عالیة کشور تلقی می گردد، علی هذا، ضمن ملاقات با نامبرده و تفهیم مراتب فوق، چنانچه دلایل قانع کننده ای ارائه ننمود بایستی به نحو مقتضی جبران عمل خود را بنماید و نتیجه اقدامات معموله را اعلام نمایند تا به عرض برسد.^۱

و در پایان، گزارش ۱۳۴۹/۱۰/۲۲ ساواک را می خوانیم:

درباره آیت الله مرعشی. مشارالیه از روحانیون مخالف دولت می باشد، به طوری که استحضار دارند، یاد شده در سال جاری از گرفتن جزوات اهدایی وزارت دربار شاهنشاهی امتناع نموده که مقدر گردید برای یاد شده نیز محدودیت هایی فراهم شود. ساواک قم اعلام می دارد به منظور آگاهی از فعالیت های یاد شده، ابتدا با انتخاب و اجاره ساختمانی در حوالی منزل وی، نسبت به نصب فرستنده در داخل هدف، اقدام گردد.

رساله‌ای تاریخی از کتابخانه

نیره سادات علوی

پیشگفتار

«در دوره قاجار مردم استان بوشهر سه بار (۱۲۱۶ ش/ ۱۸۳۷ م - ۱۲۳۵ ش/ ۱۸۵۶ م - ۱۲۹۴ ش/ ۱۹۱۵ م)، با تهاجم انگلستان به مرزهای جنوبی ایران مقابله کرده‌اند. در تمامی این موارد، مردم غیور و صبور این سامان، علیرغم مشکلات و موانع بسیار، با سرافرازی و سربلندی از میدان نبرد بیرون آمدند.»^۱

رساله‌ای که اینک تقدیم خوانندگان می‌شود درباره چگونگی یکی از این یورش‌ها، بر مبنای گزارش نسخه‌ای خطی است که به شماره «۱۲۹۸۲» در کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره) نگهداری می‌شود و مشخصات آن به این شرح در فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه در مجلد ۳۲، صفحات ۹۲۸ - ۹۲۹ معرفی شده است:

لشکرکشی به ایران (۱۲۷۳ هـ / ۱۸۵۷ م)، نمایش دعوای برازجان، واقعه

۱. لشکرکشی به ایران (۵۷ - ۱۸۵۶)، (به انضمام گزارش‌های نظامی فرماندهان انگلیسی

شرکت کننده در جنگ)، گرنی داد، ترجمه حسن زنگنه، ص ۵.

فیمابین قشون دولت‌های ایران و انگلیس و جنگ ایران و انگلیس. تاریخ ایران، فارسی. مؤلف: ناشناخته.

آغاز: «نمایش دعوی برازجان واقعه فیمابین قشون ظفرنمون دولت علیه ایران و دولت انگلیس از جانب دولت علیه، به سرداری سرکار جلالت‌آثار، عمده الامراء العظام، شجاع‌الملک سردار و از طرف انگلیس به سرداری اوترم و صاحب استاکر...».

انجام: «با وجود اینهمه احتمالات، باز بحمدالله صدمه بر قشون انگلیس کمتر وارد شده است... و حمله نمودن بر دشمن در این مکان که خیلی مفید فایده شد».

گزارش متن: در سال ۱۲۷۳ هـ / ۱۸۵۷ م، به علت اختلافاتی که بین ایران و انگلیس بر سر قضیه هرات بروز کرد، نیروهای انگلیسی به جنوب ایران از سمت بوشهر لشکرکشی نمودند. لشکرکشی انگلیسی‌ها که تحت فرماندهی افرادی چون ژنرال اترام (یا اوترم)، ژنرال استاکر، ژنرال هیولاک صورت گرفت با مقاومت مردم و نیروهای نظامی ایران مواجه شد، لیکن به جهت گستردگی سلاح و مهمات، انگلیسی‌ها توانستند بوشهر را تصرف و به سوی برازجان حمله نمایند. لیکن با رسیدن نیروهای بیشتر از سوی دولت مرکزی نیروهای انگلیسی از برازجان به بوشهر عقب‌نشینی کردند.

در همین ایام، انگلیسی‌ها به جهت ضعف و ناتوانی رژیم قاجار (ناصرالدین شاه) قرارداد شوم و ننگ‌آور «عهدنامه صلح پاریس» را بر ایران تحمیل کردند و طی آن افغانستان و هرات برای همیشه از پیکر ایران جدا شد.

این اثر، نمایانگر برهه‌ای از تاریخ ایران است که در آن، وقایع برازجان به تفصیل بیان گردیده است. در این زمینه آثار بسیاری در دست است که از جمله می‌توان به لشکرکشی به ایران (۵۷ - ۱۸۵۶ م) نوشته گرنی داد با ترجمه حسن زنگنه، جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هجری قمری اثر کیستن هنت با ترجمه

حسین سعادت و با حواشی و اضافات عباس اقبال و همچنین جنگ ایران و انگلیس (۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ هـ) اثر لیوتنان بالارد با ترجمه کاوه بیات و ... اشاره کرد.

این اثر مشتمل بر یک نقشه دستی دقیق از منطقه رشتستان و برازجان تا بوشهر است که مقیاس آن بر اساس ۳ فرسخ تنظیم گردیده است. به نظر می‌رسد مؤلف این اثر، یک فرد ایرانی است و نه انگلیسی و البته اثبات این امر نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری دارد.

گزارش نسخه: نوع خط: شکسته نستعلیق، تاریخ کتابت: اواخر سده ۱۳ هـ، عنوان‌ها و نشانی‌ها: قرمز و مشکی، نوع کاغذ: فرنگی با مهر تجارتنی UTPROSEM، تعداد برگ: ۸، تعداد سطر: ۱۴، اندازه متن: ۱۴ × ۸ سانتی‌متر، اندازه جلد: ۲۳ × ۱۸ سانتی‌متر، نوع جلد: تیماج آجری تیره، با تریج زمینه گل و بوته. ویژگی‌های نسخه: برگ پنجم این نسخه یک نقشه از منطقه برازجان تا بوشهر است که بسیار دقیق ترسیم شده است. «شماره ۱۲۹۸۲».

همان گونه که در توضیحات نسخه بیان شد درباره جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۲۷۳ هجری قمری/ ۷ - ۱۸۵۶ میلادی تا کنون چندین کتاب و مقاله به زبان فارسی ترجمه گردیده و انتشار یافته است.

«البته گرنی داد از جمله مورخانی است که همه وقایع را به نفع «دولت فخریه بریتانیا» تحریف و واژگون‌نویسی کرده است. نگاه متفرعانه و تحقیرگرایانه‌اش به ملل مشرق و بخصوص ایران، تحریف بی‌شماره تاریخ، دروغ‌گویی آشکار و پنهان نمودن ناشیانه حقایق مسلم تاریخی از جمله ویژگی‌های این مورخ انگلیسی است.»^۱

«کتاب جنگ انگلیس با ایران» تألیف «کاپیتان هنت» نیز اگر چه فاقد شرح مراحل اولیه نبرد در بوشهر می‌باشد، با این وجود از جمله منابعی است که مورد

۱. لشکرکشی به ایران (۵۷ - ۱۸۵۶)، گرنی داد، ترجمه حسن زنگنه، ص ۸

استفاده اغلب مورخان داخلی و پژوهشگران خارجی که در مورد این جنگ تحقیق و بررسی کرده‌اند واقع شده است.^۱

اما در میان منابع موجود دربارهٔ ارائه گزارش از این رویداد تاریخی ترجمه چند گزارش از فرماندهان نظامی بلندپایه انگلستان است که مسئولیت‌های اصلی در جنگ ریشهر و اشغال بوشهر در خلال روزهای هفتم تا دهم دسامبر ۱۸۵۶ را به عهده داشته‌اند و پس از خاتمه عملیات، این گزارش‌ها را جهت اطلاع مقامات بالاتر و دوایر نظامی و سیاسی متبوعه خود نگاشته و ارسال داشته‌اند. این نامه‌ها گزیده‌ای است از کتابی مفصل تحت عنوان «جنگ با ایران در سال ۱۸۵۶» نوشته «سر جیمز اترام» که در سال ۱۸۶۰ در لندن بطور خصوصی و نه برای انتشار به چاپ رسیده است.

این کتاب در برگیرنده گزارش‌های جنگی، وضعیت نیروهای انگلیس، فرامین و اعلامیه‌های نظامی، تشویقات، انتصابات، فتح‌نامه‌ها و فرامین جنگی است و نویسنده و گردآورنده (اترام) خود مصراً خواستار محرمانه باقی ماندن این اسناد و نامه‌ها بوده است.

کتاب نامه‌های اترام، متأسفانه تا کنون مورد استفاده پژوهشگران و مورخان داخلی قرار نگرفته و از دید آنها پنهان مانده است، اما اغلب مورخین و محققین خارجی مبادرت به تحریف وقایع و واژگونه‌نویسی کرده‌اند. از طرفی، نظر به اینکه این گزارش‌ها در بایگانی ستاد ارتش انگلیس و وزارت خارجه آن کشور به عنوان اسناد مهم و تاریخی این جنگ نگهداری می‌شوند، شایسته است مورخان و پژوهشگران داخلی هم، برای روشن شدن حقیقت، این نامه‌ها و اسناد را مورد نقد و بررسی قرار دهند.^۲

خلاصه گزارش‌های این فرماندهان بدین شرح است:

۱. همان، ص ۵۰.

۲. لشکرکشی به ایران، گرنی داد، ترجمه حسن زنگنه، ص ۵۰ - ۵۱.

۱. نامه اول: «گزارش ژنرال «استاکر» فرمانده قوای اعزامی انگلیس به خلیج فارس است که در روز ۱۲ دسامبر ۱۸۵۶ - ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ هجری قمری - دو روز پس از اشغال بوشهر، به اچ. ال. اندرسون، دبیر حکومت هند، ارسال داشته است. استاکر در این نامه با اشاره به مقاومت سرسختانه پیاده نظام و واحدهای توپخانه ایران و چگونگی اشغال بوشهر و کشته شدن چند افسر بلندپایه انگلیسی، از جمله سرتیپ استاپفورد و سرهنگ دوم مالت توسط قوای ایران، اشارات جالب توجهی دارد. همچنین، این گزارش درباره ساختار و ترکیب نیروی زمینی و توپخانه صحرایی و واحدهای عملیاتی و ستادی ارتش انگلیس و اسامی افسران و فرماندهان یگان‌ها، اطلاعات بکر و دست‌اولی را ارائه داده است. ژنرال استاکر مدتی بعد از اشغال بوشهر، مقام فرماندهی کل قوای اعزامی را به ژنرال اترام واگذار کرد و تحت فرمان مشارالیه در جنگ خوشاب شرکت نمود. در این جنگ، او جان «اترام» را از مرگ حتمی نجات داد. این فرمانده بعدها دچار نوعی مالیخولیا و افسردگی روحی شد که سرانجام سه ماه بعد از فتح بوشهر در چهاردهم مارس ۱۸۵۷ با شلیک گلوله‌ای به حیات خود پایان داد.»^۱

لازم به ذکر است که در همه گزارش‌های ارائه شده از این جنگ - اعم از گزارشات ایرانی‌ها و یا انگلیسی‌ها - خودکشی دو فرمانده بلندپایه ارتش انگلیس در روزهای پایانی جنگ توضیح داده شده و تنها جایی که بدین مسئله مهم اشاره نشده، همین نسخه مورد نظر است. خودکشی ژنرال «استاکر» و «کاپیتان اترسی» - فرمانده کشتی‌های جنگی - از جهات مختلف حائز اهمیت بوده و تنها دلیلی که می‌توان در توجیه این نارسایی ارائه نمود موجز بودن و اکتفای نویسنده به حداقل اطلاعات درباره این رویداد است.

۱. لشکرکشی به ایران، گرنی داد، ترجمه حسن زنگنه، ص ۵۱.

۲. نامه دوم: گزارش فرمانده نیروی دریایی هند در خلیج فارس، دریادار « سر هنری لیک» است. او در این گزارش چگونگی بمباران بوشهر و قلعه ریشهر توسط واحدهای شناور و قایق‌های توپدار نیروی دریایی هند و مقاومت شجاعانه توپچیان بوشهر را به طرز جالب و هیجان‌انگیزی شرح می‌دهد و در این مورد تصویر نسبتاً دقیقی از چگونگی پشتیبانی نیروی دریایی از قشون پیاده ژنرال استاکر ترسیم می‌نماید. در نامه لیک مطالب نو و جالب توجه فراوانی مخصوصاً در مورد ساختار ناوگان اعزامی و اسامی فرماندهان و کشتی‌های تجاری و ... وجود دارد که تا کنون در منابع فارسی انعکاس نیافته و ماده‌ای خام و مناسب برای پژوهشگران داخلی است.^۱

نکته جالب توجهی که با مقایسه بین نامه « استاکر» و « لیک» دیده می‌شود، رقابت‌های پنهانی بین این دو فرمانده است که هر یک می‌خواهند تا افتخار فتح بوشهر را به خود و نیروهای تحت فرمانشان نسبت دهند. همچنین، لیک در گزارش خود از حماسه‌بافی و قهرمان‌سازی خودداری نکرده و مطالبی در تحقیر نیروهای ایرانی و اساساً ملت ایران ذکر کرده است.

۳. نامه سوم: گزارش « فلیکس جونز» نماینده مقیم سیاسی انگلیس در خلیج فارس است که به تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶ نگاشته شده است. جونز چند هفته قبل از یورش نیروهای انگلیسی به بوشهر، با اختفای کامل بوشهر را ترک کرد و در یکی از کشتی‌های انگلیس در خلیج فارس، ساکن شد. علیرغم صراحت لهجه‌ای که در دو نامه پیشین دیده می‌شود، جونز در این نامه برخوردی سیاسی و دیپلماتیک با اشغال بوشهر داشته و مطالبی اظهار کرده که کاملاً عاری از واقعیت است.

حقیقت آن است که حاکم بوشهر و دولت ایران از مدت‌ها قبل، از لشکرکشی

۱. لشکرکشی به ایران، گرنی داد، ترجمه حسن زنگنه، ص ۵۳.

انگلیس به بوشهر آگاه بودند. اما « آقاخان نوری» به دلیل بی‌کفایتی سیاسی و نیز وابستگی‌های پنهانی با محافل انگلیسی عملاً اقدامی جهت حفظ و حراست بوشهر به عمل نیاورد و با تساهل و سهل‌انگاری موجبات سقوط این شهر را فراهم آورد. افزون بر این، حاکم بوشهر نیز خود شخصاً با سلسله قاجاریه عناد داشت و کاری کرد که با سقوط بوشهر انتقام خود را از این سلسله باز ستاند.^۱

۴. نامه چهارم: « گزارش ژنرال اترم درباره خوشاب است. این گزارش که در تاریخ دهم فوریه ۱۸۵۷ نگارش یافته است در برگیرنده اطلاعات فوق العاده بکری درباره استعداد نیروهای نظامی انگلستان و ایران است که تاکنون در هیچ منبع دیگری منعکس نشده‌اند.

جدول کشته‌ها و مصدومین که منضم به این گزارش است، اظهارات کذب و ساختگی اترم را دایر بر عدم مقاومت ایرانیان در این جنگ به خوبی آشکار می‌کند. در لیست کشته‌ها و مصدومین که توسط افسر پزشک قشون اعزامی انگلیس « ام. سروول » تهیه شده است، به اسامی و مشخصات افراد زیادی از نیروهای انگلیسی برخورد می‌کنیم که اعضای بدن آنان با شمشیر قطع شده است؛ که این خود به روشنی نشان‌دهنده جنگ تن به تن نیروهای ایرانی با متجاوزان انگلیسی است.

اترم در گزارش خود متذکر می‌شود که نیروهای ایرانی قبل از رسیدن ستون اعزامی با عجله و شتاب موضع خود را ترک کرده و پا به فرار گذاشته بودند. از طرفی، او چند بار از طاقت‌فرسا بودن عملیات خوشاب سخن می‌راند که به درستی گفته‌های ژنرال انگلیسی نشان‌دهنده هذیان و پریشان‌گویی او درباره این عملیات می‌باشد. زیرا در خلال این عملیات است که او از اسب فرو افتاد و بیهوش شد. مضافاً، روزنامه تایمز لندن خبر پیروزی ژنرال اترام را در این جنگ

۱. لشکرکشی به ایران، گرنی داد، ترجمه حسن زنگنه، ص ۵۴.

با خط جلی چاپ کرده و آن رویداد را نه تنها نبردی درخشان بلکه جنگی علمی خوانده بود.^۱

اترام در این عملیات بیهوش شده از اسب خود فرو افتاد و عملاً قادر به ادامه اداره و فرماندهی جنگ نبود و در این زمان ژنرال «استاکر» ادامه فرماندهی عملیات را عهده‌دار شد. این مطلب که می‌تواند تزلزل قوای انگلیسی را - دست‌کم بعد از بیهوشی اترام - به نمایش گذارد هم در نسخه و هم در گزارش‌های مختلف جنگ آورده شده، اما جالب است که علاوه بر خود اترام مورخین و گزارشگرانی هستند که مغرضانه و جانبدارانه این حقیقت شگرف را انکار می‌کنند. برای نمونه: «درگیرودار حمله دشمن سر جیمز اوپرام از مرکب افتاد و اسب روی او غلطید ولی سرهنگ «لوگارد» با چابکی و آرامی او را بلند نمود و تا صبح احدی از این پیش‌آمد اطلاع حاصل نکرد.»^۲

در ارتباط با این لشکرکشی، گزارش مبسوط و مفصل دیگری هم تحت عنوان «هجوم انگلیس به جنوب ایران ۱۸۳۹ و ۱۸۵۶» ارائه شده است. نویسنده این گزارش، جی. بی. کلی، به توضیح دقیق و جزئی حوادث و حتی علل و ریشه‌های این جریان می‌پردازد.

«مهمترین نکته‌ای که باید بدان توجه شود، انگلیسی بودن مؤلف کتاب است. اگر چه کلی کوشیده است تا به اصطلاح تحقیقی آکادمیک به خوانندگان انگلیسی‌زبان ارائه دهد، اما هرگز نتوانسته است خود را از اهداف توسعه‌طلبانه امپریالیسم و تحقیر ملل شرق دور نگاه دارد و در جای‌جای این کتاب نمونه‌های فراوانی از روایت یکطرفانه تاریخی و بخصوص در مورد جنگ ریشهر و

۱. لشکرکشی به ایران، گرنی داد، ترجمه حسن زنگنه، ص ۵۴ - ۵۵.

۲. جنگ انگلیس و ایران، علیمراد فرآش‌بندی. ص ۱۲۲. به نقل از کتاب جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ قمری، کیستن هنت، ترجمه حسین سعادت نوری، ص ۱۴۰.

خوشاب و فداکاری‌ها و جانبازی‌های تنگستانی‌ها، چاهکوتاهی‌ها، دشتی‌ها، دشتستانی‌ها و مدافعان بندر بوشهر به چشم می‌خورد. در خلال مطالب این گزارش، گاهگاه، تحریفات و کنایاتی وجود دارد که دل هر ایرانی شرافتمندی را به درد می‌آورد. واقعیت این است که ما نباید از نویسندگان و مورخان بیگانه انتظار تألیف و تحقیقی کاملاً مطابق با واقع و بدون حب و بغض در مورد کشور خود داشته باشیم.^۱

نمونه دیگری از این دست گزارش‌های یکسویه و غرض‌آلود به شرح ذیل آورده می‌شود:

«در چهارم دسامبر ۱۸۵۶، قوای انگلیس جزیره خارک را در خلیج فارس اشغال کرد و تدارک فوری به عمل آمد که قوایی در بوشهر پیاده شوند. پیاده کردن نیرو در خلیج، سه روز و دو شب به طول انجامید و ایرانی‌ها مقاومت نکردند. سیصد - چهارصد نفری که دور خلیج گرد آمده بودند با شلیک توپ قایق‌های انگلیسی پراکنده شدند. ایرانیان در نزدیک بوشهر سنگر گرفتند و بر چاه‌هایی که آب آن حدود را تأمین می‌کند تسلط یافتند؛ ولی همینکه جبهه انگلیس تثبیت شد، ایرانی‌ها موضع خود را ترک کردند. در نهم دسامبر، ایرانی‌ها را از قلعه هلندی بوشهر بیرون راندند ... در ۲۷ ژانویه ۱۸۵۷، سرتیپ «جیمز اوترام» وارد شد و فرماندهی قوای اعزامی را به عهده گرفت. از پشتکار و شایستگی مشهور او انتظارات بسیار داشتند و این انتظارات هم به حقیقت پیوست.»^۲

اما حقیقت این است که: «در سال ۱۲۷۳ هجری قمری (۱۲۳۳ شمسی) قشون انگلیس بوشهر را تصرف کرد. بوشهر بندری آباد بود، شهر هرات که در آن تاریخ

۱. هجوم انگلیس به جنوب ایران، جی. بی. کلی، ترجمه حسن زنگنه، ص ۱۱.

۲. جنگ انگلیس و ایران، علیمراد فرآش‌بندی، ص ۱۰۸. به نقل از تاریخ ایران از ابتدای قرن

نوزدهم تا سال ۱۸۵۸، رابرت گرنٹ واتسن، ترجمه وحید مازندرانی، ص ۴۰۴.

جزئی از ایران بود با دخالت و تحریک انگلستان سر به شورش برداشته بود و مقدمات جدایی آن از ایران فراهم می‌گشت. هرات که کلید هندوستان شمرده می‌شد از جانب دولت ایران محاصره شده و انگلستان با تجهیزات بسیار از طریق خلیج فارس وارد بوشهر شد و پس از مختصر جنگی با قشون ساخلوی بوشهر بندر را تصرف کردند، اما برای اولین بار دلیران تنگستانی را در مقابل خود دیدند.

در آن زمان باقرخان ضابط تنگستانی و پسر رشیدش احمدخان تنگستانی با چهارصد نفر تفنگچی در قلعه ریشهر بودند. حاکم بوشهر و والی فارس از آنها استمداد کردند. در صورتی که قلعه ریشهر خالی از هر گونه استحکام بود، احمدخان همانجا را تأمین قرار داده و منتظر ورود انگلیس‌ها نشست. سپاه انگلیس که هشت هزار نفر بودند از سی فروند کشتی جنگی پیاده شدند. توپ‌های متعدد نیز پیاده و بر کنار دریا نصب کردند و هنگام زوال آفتاب بر قلعه ریشهر حمله بردند. آن جوانمردان معدود، از کثرت دشمن اندیشه نکردند و شب را به سختی به روز آوردند و همین که هوا روشن شد شروع به جنگ کردند. انگلیس‌ها از جانب خشکی و دریا بنای شلیک به قلعه را گذاردند و از هر جانب هجوم آوردند و تنگستانیان که از جان گذشته و بر سر راه مرگ نشسته بودند آنقدر پایداری کردند که به قشون دشمن نزدیک شدند و دست از تفنگ کشیدند. پس از آن با شمشیر و دشنه بنای جنگ نهادند و عده مقتولین دشمن را به

هشتصد نفر رسانیدند و پنج عراده توپ به دست آوردند و بالاخره، احمدخان و هفتاد و دو نفر از آن نام‌آوران کشته شدند و قلعه به تصرف بیگانه درآمد.^۱

«سرانجام معاهده صلحی بین ایران و انگلیس و افغانستان در پاریس منعقد می‌شود. به موجب این معاهده، دولت ایران استقلال افغانستان را به رسمیت

۱. تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلال‌الدین مدنی، ج ۱، ص ۹۰.

شناخت و از تمام دعاوی خود نسبت به آن مملکت صرف نظر کرد و دولت انگلیس هم سواحل جنوب ایران و نواحی غربی افغانستان را تخلیه نمود. اتفاقاً شورش سپاهیان هند بر ضد انگلیس هم چند هفته بعد از ختم جنگ ایران و انگلیس و افغانستان اتفاق افتاد و ختم محاربه با ایران برای انگلیس به موقع تمام شد.^۱ می‌توان گفت که جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۲۷۳، پرده از درنده‌خویی و توسعه‌طلبی انگلیس برداشت. بی‌شک، اگر دولت ایران از خود مقاومت بیشتری نشان داده بود و نیروهای ایلات و عشایر را تقویت نموده بود، دیری نمی‌پایید که انگلستان به دلیل شورش هند مجبور به تخلیه خاک ایران می‌شد. در آن صورت قسمت‌های شرقی ایران نیز به دنبال انعقاد قرارداد ننگین پاریس از پیکر آن جدا نمی‌شد و نفوذ انگلستان تا بدان حد در منطقه خلیج فارس گسترش نمی‌یافت. به هر حال، علت شکست قوای ایران در جنگ ۱۲۷۳ قمری را باید بی‌کفایتی و خیانت دولتمردان به خصوص آقاخان نوری (صدر اعظم ناصرالدین شاه) دانست.

* * *

نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَإِنَّ عَوْنَ اللَّهِ نِعْمَ الرَّقِيبُ^۲

نمایش دعاوی برازجان^۳، واقعه فیما بین قشون ظفرنمون دولت علیه ایران و

۱. جنگ انگلیس و ایران، علیمراد فرآش‌بندی، ص ۱۴۶. به نقل از تاریخ نظامی ایران، سال یکم افسری، سال دوم ستوانی، سرهنگ غلامحسین مقتدر.

۲. پیروزی از جانب خدا و فتح و گشایش نزدیک است - و همانا یاری خداوند بهترین محافظ و نگهبان است.

۳. برازجان: نام یکی از بخش‌های هفتگانه شهرستان بوشهر است. این بخش در خاور و مرکز شهرستان واقع شده است. هوای آن گرم و بالنسبه مرطوب و مالاریایی است. آب مشروب و زراعتی از بخشی از رودخانه شاپور و رودخانه دالکی و قنات و چشمه و چاه تأمین می‌گردد. محصولات عمده آن عبارتند از: غلات، خرما، تنباکو، سبزیجات و صیفی. شغل

دولت انگلیس، از جانب دولت علیه، به سرداری سرکار جلالت آثار، عمده الامراء العظام، شجاع الملک سردار^۱ و از طرف انگلیس به سرداری اوترم^۲ و صاحب

اهالی زراعت و باغداری و تجارت و صنایع دستی معمول عبا و پتوبافی است. این بخش از یازده دهستان تشکیل شده و مجموع قراء و قصبات آن ۱۳۱ و جمعیت آن بالغ بر ۵۲۵۰۰ تن و مرکز بخش، قصبه برازجان است. [لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۳۸۹۹]

۱. شجاع الملک: مهرعلیخان نوری ملقب به شجاع الملک وزیر ایالت فارس و برادرزاده صدر اعظم بود. [هجوم انگلیس به جنوب ایران، جی. بی. کلی، ترجمه حسن زنگنه، ص ۱۳۸].

۲. اوترم:

«سر جیمز اترام» (James Outram) در سال ۱۸۰۳ متولد و در سال ۱۸۶۳ وفات یافته است. از عملیات برجسته او فداکاری‌هایی است که در قشون‌کشی به افغانستان به منصفه بروز رسانیده و در حین دفاع شهر «لکنهو»، در شورش بزرگ هند، شهرت شایانی یافته است. به همین جهت، او را «قهرمان هندوستان» لقب داده و مجسمه او را در کلکته نصب کرده‌اند. [جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هجری قمری، علیمراد فرآش‌بندی، ص ۱۱۷].

ژنرال اوترام که برای فرماندهی ارتش انگلیس و انجام عملیات جنگی تعیین شده، در هفتم ژانویه ۱۸۵۷ به بوشهر وارد گردید و چهار روز بعد از ورود او قسمت دیگر قوای انگلیس که از هندوستان حرکت داده شده، با کشتی‌ها به بوشهر آمدند. [تاریخ نظامی ایران، سال یکم افسری، سال دوم ستوانی، غلامحسین مقتدر].

چون دولت بریتانیا بالاخره تصمیم گرفت که با دولت ایران رسماً داخل زد و خورد شود و به جنگ شروع نماید، عده‌ای را برای انجام این امر به خلیج فارس فرستاد. جنرال «سر جمیز اوپرام [اوترام]» که در قشون بمبئی انجام وظیفه می‌کرد، یک لشکر به فرماندهی او حرکت کرد. [علیمراد فرآش‌بندی، ص ۱۱۶].

ورود اترام در مورخه ۲۷ ژانویه به بوشهر به موقع صورت پذیرفت. [جی. بی. کلی، ص ۱۳۴]. در ژانویه ۱۸۵۷ میلادی، سر جیمز اترام، فرماندهی قوای انگلیس را به دست گرفت و مصمم گشت که به نیروهای ایرانی که مطابق خبر واصله در برازجان موضع گرفته بودند حمله ببرد. [فرآش‌بندی، ص ۱۴۹].

سرلشکر «جیمز اترام» سمت فرماندهی عالی کل قوای اعزامی را دارا بود. [گرنی داد، ص ۲۴].

استاکر^۱ به تاریخ شهر جمادی الثانی، سنه یکهزار و دویست و هفتاد و سه

۱. استاکر:

ژنرال استاکر (Stalker) افسر جمعی نیروی زمینی هند به عنوان فرمانده قشون اعزامی منصوب شد و کلیه اطلاعات موجود در مورد خلیج فارس و کناره‌های جنوبی ایران در اختیار نامبرده گذاشته شد. [جی. بی. کلی، ص ۱۱۲].

در دهم ژانویه ۱۸۵۷ - ۱۴ جمادی الاول ۱۲۷۳ - عده‌ای به منزله لشکر دوم مأمور به ایران بودند. جنرال استاکر نیز فرمانده لشکر اول بود که قبلاً به ایران گسیل شده بود و بوشهر را تصرف نموده بود. [فرآش‌بندی، ص ۱۱۷].

این فرمانده انگلیسی در شرایط دشواری که توسط ایرانی‌ها بر آنان تحمیل شد عنان شکیبایی و مقاومت از دست داده و دست به انتحار زد. این مسأله مهم، متأسفانه در نسخه مورد نظر منعکس نشده اما در گزارش‌های متعددی که خود انگلیسی‌ها از این نبرد نابرابر ارائه کرده‌اند به روشنی بدان اشاره شده است:

گرنی داد در کتاب لشکرکشی به ایران می‌گوید:

«در خلال سه هفته‌ای که این تحرکات نظامی صورت گرفت حوادثی که اغلب غیرمنتظره و بی‌سابقه بود در بوشهر اتفاق افتاد: خودکشی دو افسر انگلیسی که از مسئولیت‌ها و وظایفی که به آنها تفویض شده بود ترسیده بودند. این دو افسر یکی جنرال «استاکر» فرمانده اولین لشکر اعزامی و دیگری ناخدا «ترسی» فرمانده نیروی دریایی هند در خلیج فارس بودند.

«استاکر» در روز ۱۴ مارس با شلیک گلوله خودکشی کرد. در صبح همان روز «سر جیمز اوترام» و ناخدا دوم «جونز» در چادر با او صحبت‌ها صرف کرده بودند. او هیچ گونه افسردگی و نومیدی نداشت، اما قبلاً دیده شده بود که در خصوص درخواست امکانات سربازخانه و تسهیلات برای نفرات خود تا چه اندازه مضطرب و آشفته‌خاطر است. او می‌ترسید که مبدا افراد تحت فرماندهی و مسئولیتش در فصل گرمای تابستان به علت فقدان پناهگاه تلف بشوند. در یکی دو مورد دیگر نیز مشاهده شد که او توان قبول مسئولیت سنگین فرماندهی را ندارد و می‌ترسید که مبدا «اوترام» در حین عملیات در معرض خطر افتد و جان خود را از دست بدهد و تمام بار

سنگین وظایف و مسئولیت‌های نظامی به گردن او (استاکر) افتد.

کمی بعد از صرف صبحانه صدای شلیک تیر از چادر او بلند شد و ژنرال نگون‌بخت در خون خود غلتید. ناخدا «ترسی» نیز که سه روز بعد دست به خودکشی زد، یک روز بعد از خودکشی استاکر در دفتر خود نوشته بود: «قضیه او شبیه به من است. او احساس می‌کرد که وضعیتش متناسب و برابر با مسئولیت‌هایی که به او تفویض شده است نیست ... من شب مصیبت‌باری گذراندم». [حسن زنگنه، ص ۳۳ و ۳۴].

در کتاب هجوم انگلیس به جنوب ایران آمده است:

«جونز (نماینده سیاسی مقیم) هفته‌ها بود که از استاکر می‌خواست تا با حمله به نظامیان ایرانی، قبل از اینکه آنان به اندازه کافی قوی شده به خطوط دفاعی انگلیس در بوشهر حمله کنند، مورد هجوم قرار داده و آنها را پراکنده سازد، اما «استاکر» که در چنگال دیو افکار مایخولیایی خود گیر کرده بود و چند هفته بعد به علت همین افکار مایخولیایی به حیات خود پایان داد، تا رسیدن قوای امدادی از هند، از حمله به اردوگاه ایرانیان خودداری کرد». [جی. بی. کلی، ص ۱۳۵].

افزون بر این، در صفحه ۱۷۲ همین کتاب چنین ذکر شده است:

«سرلشکر «استاکر» چند روز قبل از حمله به خرمشهر به دلایلی که هنوز هم در پرده‌ای از ابهام باقی مانده، با شلیک چند گلوله به حیات خود پایان داده بود».

«دنيس رایت» در کتاب انگلیس‌ها در میان ایرانیان چنین می‌گوید:

«در این میان دو حادثه غم‌انگیز در اردوگاه انگلیس‌ها در بوشهر رخ داد. روز چهاردهم مارس ژنرال «استاکر» که در بوشهر فرماندهی را به عهده داشت، خود را به ضرب گلوله به قتل رسانید و دو روز بعد دریادار «ترسی» فرمانده نیروی دریایی چنین کرد. هیچگاه معلوم نشده است که علت این حادثه غم‌انگیز مضاعف چه بوده است و تنها چیزی که می‌توان گفت آن است که آن دو نفر در برابر بار سنگین مسئولیت‌های خود یارای تحمل نداشتند». [لطفعلی خنجی، ص ۷۷].

«علیمراد فرآش‌بندی» در کتاب جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ می‌نویسد:

«با ورود فرمانده، موضوع غم‌انگیز دیگری بین افراد شایع شد و آن خبر انتحار کپتین «ترسی» (فرمانده نیروی دریایی هند بریتانیا) بود که به فاصله یک هفته بعد از

خودکشی جنرال «استاکر» به این کار تأسفبار مبادرت کرده بود. خبر مرگ این دو صاحب‌منصب برجسته در تمام افراد اردو تأثیرات عمیقی بخشید، به خصوص که اقدام ایشان جز احساس سنگینی مسئولیت و اضطراب افکار هیچ دلیل دیگری نداشت و اگر چند روز دیگر صبر و شکیبایی پیشه کرده بودند قضایا به نحو دلخواه خاتمه پیدا می‌کرد.»

«حسین سعادت نوری» در پاورقی صفحه ۸۰ کتاب جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳

قمری می‌نویسد:

«برای روشن شدن امر، شرحی را که واتسون در تاریخ قاجاریه راجع به این موضوع نوشته ترجمه می‌کنیم. ولی لازم است متذکر شد که خودکشی این دو نفر صاحب‌منصب انگلیسی جز ترس از نیروی ایرانیان هیچ علت دیگری نداشته و اگر قوای ایران در آن موقع سرکرده لایقی داشت، چون روحیه دشمن ضعیف شده بود به طور قطع در جنگ فایق می‌آمد. اینک ترجمه نوشته «واتسون»:

در خلال این مدت دو واقعه خیلی ناگوار در اردوی بریتانیا رخ داد و موجبات یأس افراد سپاه را فراهم نمود. ژنرال استاکر که به فرماندهی وی لشکر اول بوشهر را تصرف کرده بود از مدت‌ها به این طرف، بر اثر آب و هوای هندوستان که برای مزاج او متناسب نبود، بیمار شده و سنگینی بار مسئولیت بوشهر به او تفویض گردید، باز خیالات متفرقه حواس وی را مغشوش ساخت و او را در فشار گذاشت. استاکر در این اوان، شرحی به جنرال اوپرآم [اوترام] نوشته و دلایلی اقامه می‌کند که او را از عزیمت به محمره منصرف کند، ولی اوپرآم از تصمیم خود صرف‌نظر کرد و جنرال استاکر از این حیث سخت به وحشت افتاد و از اینکه تابستان در جلوی حرارت بوشهر نیز طاقت‌فرسا است و برای افراد فوج او نیز پناهگاه و سربازخانه ساخته نشده، مضطرب و پریشان احوال شده و بالاخره روز چهاردهم مارس با طپانچه مغز خود را پریشان کرده، سه روز بعد نیز ناخدا ترسی که به جای «سر هنری لیک» فرماندهی کشتی‌های جنگی را عهده‌دار شده بود، عدم تناسب خود را برای مأموریتی که به او تفویض شده بود احساس می‌کرد و چون امراض عصبی هم داشت، هر روز در دفتر بغلی خود یادداشت می‌کرد که در موقع حمله به محمره به طور قطع لکه

هجری، مطابق سال یک‌هزار و هشتصد و پنجاه و هفت مسیحی.^۱
بعد از آنکه قشون دولت انگلیس بندر آبوشهر^۲ را متصرف شدند، سرکار

ننگی به دامن او خواهد نشست و حیثیت او از بین خواهد رفت. بالاخره یک روز بعد از خودکشی جنرال استاکر تصمیم گرفت که به وسیله تریاک اضطراب خاطر خود را مرتفع نماید و چون مسموم نشد، عاقبت به ژنرال استاکر تاسی و او نیز با طپانچه انتحار کرد». [ص ۱۳۰ و ۱۳۱].

۱. برابر هزار و دویست و سی و پنج هجری خورشیدی.

۲. آبوشهر [بوشهر]:

«شهر بوشهر مرکز شهرستان بوشهر است که در انتهای شمال باختری شبه جزیره بوشهر واقع شده است. محل اولیه شهر مزبور در ۱۲ کیلومتری محل فعلی و نام آن «ری‌شهر» بوده که در زمان نادرشاه از لحاظ مناسب بودن محل برای بندرگاه و ساختمان شهر، محل فعلی انتخاب گردیده و در زمان کریم خان زند توسعه یافته است. قبل از احداث بندر شاپور و کشیده شدن خط آهن سرتاسری، این بندر از لحاظ نظامی و اقتصادی در درجه اول اهمیت بوده و حالیه به صورت بندر درجه دوم درآمد است. فاصله این شهر تا شیراز ۲۹۵ و تا بندر لنگه در حدود ۶۰۰ کیلومتر است. عمق دریا در اطراف این بندر کم می‌باشد و به همین علت کشتی‌های بزرگ جنگی و تجاری قادر به پهلو گرفتن در بندرگاه شهر نیستند و ناگزیرند به فاصله ۶ الی ۸ کیلومتری بندرگاه لنگری بیندازند.

آب مشروب شهر از باران و یک رشته قنات که به وسیله لوله وارد شهر می‌شود تأمین می‌گردد». [علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۴۴۰۹].

«بوشهر بزرگترین و مهمترین بندر ایران و قریب صد سال است که مرکز بندر جنوب شمرده می‌شود. قبل از ظهور و ورود دین اسلام در ایران بندری به نام بوشهر اساساً وجود نداشته است و آبادی در دو فرسنگی سمت جنوب بوشهر در ساحل دریا بوده که آنجا را ریشهر می‌نامیده‌اند که هم اکنون خرابه آن باقی و از آثار و علایم مشهود است که بندری آباد و معتبر بوده است. بوشهر از زمان کریم خان زند رو به آبادی گذاشته است و قبل از آن جز چند کومه که ساکنین آن از سواحل غربی خلیج فارس، یعنی بحرین، قطیف، سحر و مسقط، بدانجا هجرت کرده‌اند و شغل آنها صید ماهی بوده. در زمان ناصرالدین شاه این بندر

جلالت آثار، سردار دولت علیّه ایرانیه، با قلیل قشونی که ساخلو^۱ شهر شیراز بود، به جهت نگاهداری مضافات بندر ابوشهر به سمت آنصوب حرکت فرمود. قریه برازجان، مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردید^۲ و این قشون متوقف برازجان، منتظر جمع آوری قشون چریک و غیره بودند. سرداران قشون دولت انگلیس پس از آنکه از خیالات سردار دولت علیّه و جمع آوری قشون مطلع شدند، خیالی که به نظرشان رسید این بود که قبل از آنکه امدادی به این قشون برسد یا جمعیتی فراهم آورند آنها را متفرق کنند؛ زیرا که قاعده و قانون جمیع دول در جنگ این است که پس از آنکه دشمن را ضعیف پنداشتند و احتمال رسیدن امداد رفت، البته از دعوا دست نخواهند کشید؛ مثل اینکه در جنگ اگر قشون دشمن به چند جزء قسمت شود اول سعی می کنند که جزء ضعیف را شکست دهند. به این خیال، قشونی که اضعاف مضاعف قشون دولت علیّه بود، از بندر ابوشهر، به سمت برازجان حرکت دادند. چون این فقره بر سردار قشون دولت علیّه معلوم شد، در شب هشتم شهر جمادی الثانی، جمعیتی برداشته، چهار ساعت از شب مذکور

رو به عمران و اهمیت گذاشت و از بنادر تجاری مهم محسوب و مطمح نظر همسایه جنوبی شد تا در سال ۱۲۷۳ هجری قمری که شهر هرات از طرف دولت ایران محاصره گشت، انگلیس ها خائف شدند و برای انصراف ایران از تصرف هرات که کلید هندوستان شمرده می شد، سی فروند کشتی جنگی به خلیج فارس فرستادند و پس از مختصر جنگی با قشون ساخلوی بوشهر بندر را تصرف کردند.» [محمدحسین رکن زاده آدمیت، ص ۵۳].

۱. ساخلو: «گروهی از سربازان که در مکانی جای گزیده و به حفظ و نگاهبانی آن گماشته شده باشند. این کلمه ترکی است و فرهنگستان «پادگان» را به جای آن برگزیده است». [علی اکبر دهخدا، ج ۸، ص ۱۱۶۴۶].

۲. «در حالی که برازجان در ۳۶ مایلی بوشهر شده، یک نیروی نظامی ایرانی با استعداد هفت هزار نفر از اوایل ژانویه اردو زده بودند و هر روز بر توان رزمی و استعداد این نیرو افزوده می شد». [جی. بی. کلی، ص ۱۳۵].

گذشته، به عزم جلوگیری آنها حرکت کردند.^۱ پس از دور شدن یک فرسنگ از برازجان، باران شدیدی باریدن گرفت، به مرتبه [ای] که سیل تا کمر جاری شد.^۲ تا دو ساعت به صبح مانده، حوالی قریه خوش آب،^۳ نزدیکی قشون انگلیس رسیده، باران هیچ یک از طرفین را فرصت نداد. لیکن، تدارک قشون انگلیس خوب بود و به قورخانه^۴ و اسباب آنها به واسطه بارش، رطوبتی چندان کارگر نشده بود. بر خلاف قورخانه و اسباب حرب قشون این طرف که به واسطه سنگی بودن تفنگ‌ها و باز بودن قورخانه، بکلی خراب و از کار افتاده بودند و حالت جنگ هم به قشون

۱. «شجاع الملک تقریباً با دو هزار نفر سرباز مدت هشت ساعت با پنج هزار نفر قوای منظم انگلیس‌ها و توپخانه قوای آنها مردانه جنگیده و بعد هم به واسطه نداشتن سوار قادر بر تعاقب انگلیس‌ها نشده بود. شجاع الملک پس از مراجعت، چون از نابودی کامل اردوگاه برازجان باخبر شده بود، تا توپ‌های آذربایجانی به زحمت توپ‌ها را به پای گردنه «خشت» رسانیده و «علی‌خان» سرتیپ همدانی را به حراست آنها گذاشت و خود به «خشت» رفت که در آنجا تهیه آذوقه دیده و قوای پراکنده را جمع‌آوری نماید.» [علیمراد فرآش‌بندی، ص ۱۳۹].

۲. کیستن هنت، گزارشگری که خود در جنگ حضور داشته، این باران سیل‌آسا را تأیید می‌کند: «صبح اطراف ما را دریای آب فرا گرفته بود و به هر زحمتی که می‌شد حرکت نمودیم تا بالاخره دو ساعت قبل از ظهر به قلعه چغادک در بین راه بوشهر و چاه‌کوتاه وارد شدیم و دو ساعت بعد از ظهر همان روز که نهم فوریه بود زیر باران شدید به سمت بوشهر حرکت کردیم و سه ساعت قبل از نصف شب به قرارگاه اردو رسیدیم.» [علیمراد فرآش‌بندی، ص ۱۲۴].

۳. خوش آب: «دهی است از دهستان «عیسوند» بخش برازجان شهرستان بوشهر، واقع در جنوب باختری برازجان کنار راه شوسه بوشهر به شیراز. هوای گرمسیری و چهارصد و بیست تن سکنه دارد.» [علی اکبر دهخدا، ج ۶، ص ۸۸۷].

جی. بی. کلی درباره رشادت‌ها و مقاومت ایرانیان در جنگ خوشاب جانب عدالت را رعایت نکرده و با تکیه بر منابع یکطرفانه انگلیس و علی‌الخصوص گزارش‌های اترام و سایر فرماندهان یگان‌های شرکت‌کننده انگلیسی در جنگ خوشاب، موضوع را سرهم بندی کرده است.

۴. قورخانه: «زرادخانه، اسلحه‌خانه و جای ساختن اسلحه.» [علی اکبر دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۵۶۹۱].

باقی نمانده بود، مصلحت در جنگ ندیده، معاودت به برازجان نمودند.^۱ بلافاصله، قشون انگلیس نیز روانه گردید. خیال سردار قشون دولت علیه این بود که دو ساعت از روز گذشته، در حوالی اردوی خود، جلو [ی] نخلستان جنوبی برازجان که در نقشه کوچک معلوم است، مشغول جنگ شوند. چون آلات حربیه و قورخانه به واسطه بارش از کار افتاده بودند و با اسباب حرب قشون انگلیس مقابله نمی توانست کرد، بناءً علی هذا، مصلحتی شایسته در حرکت دادن قشون به سمت قریه دالکی^۲ دیدند و در حقیقت، این فقره از چند جهت پسندیده و مناسب و موافق قوانین جنگی آمد؛ زیرا که این قلیل قشون با قورخانه خراب و تفنگ‌های از کار افتاده، البته نمی توانستند مقاومت با قشونی که اضعاف مضاعف آنها بود کنند و با وجود درستی اسباب حربیه دشمن؛ مگر به واسطه حایل و مانع طبیعی آن هم در برازجان (و آن صفحات نبود، چنانکه از

۱. «اوترام که فرماندهی کل را به عهده داشت نیروهای خود را در سوم فوریه ۱۸۵۷ در شرایط جوی بسیار نامساعد به برازجان که در ۷۴ کیلومتری بوشهر قرار دارد برد. در برازجان اوترام دریافت که ایرانی‌ها اردوگاه خود را ترک گفته‌اند و بسیاری از تجهیزات دست و پاگیر را در آنجا جا گذاشته‌اند.» [دنيس رایت، ص ۷۷].

۲. دالکی: «نام یکی از دهستان‌های یازدگانه بخش برازجان شهرستان بوشهر است و حدود و مشخصات آن به قرار زیر است:

از شمال به ارتفاعات کتل ملو، از خاور به کوه دالکی، از جنوب دهستان حومه برازجان و حد باختری آن رودخانه دالکی است. این دهستان در شمال خاوری بخش واقع و هوای آن در تابستان بسیار گرم و در زمستان معتدل است. آب مشروب و زراعتی آن از رودخانه دالکی و چاه و چشمه معروف به آب‌مخک تأمین می‌گردد. محصولات آن عبارتند از: غلات، خرما، تنباکو و شغل اهالی آن زراعت و باغبانی و پيله‌وری است. از سه آبادی به نام دالکی، سرکوردان و کربلایی علی‌آباد تشکیل شده. جاده شوسه شیراز به بوشهر از وسط این دهستان کشیده شده و آثار معادن نفت آنها در زمستان مشهود است.» [علی اکبر دهخدا، ج ۶، ص ۹۰۷].

نقشه کوچک معلوم است). پس مناسب چنان بود که اختیاراً حرکت به مکانی کنند که در وسط راه، حایل و مانع طبیعی شایسته باشد که اگر دشمن بخواهد به آن سمت حرکت نماید به استمداد آن موانع طبیعی قلع و قمع دشمن را بکنند. علاوه بر این، از صحرای دشتستان^۱ که مضافات بندر ابوشهر است نیز بیرون نرفته باشند. گذشته از این، راه‌های داخله مملکت را نیز در دست داشته باشند و به جهت این ملاحظات، جایی را بهتر از دالکی به نظر نیاوردند و در واقع، بهترین جاها به جهت حرکت دادن قشون آنجا بود؛ اولاً به واسطه اینکه قدری معتدل^۲ به، از دشمن دور نشده باشند، ثانیاً به واسطه اینکه اگر دشمن بخواهد به آن سمت حرکت نماید به استمداد ماهورهای^۲ ... [ناخوانا] آنها را قلع و قمع نمایند

۱. دشتستان: «ناحیه وسیعی است از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مغرب شیراز. درازی آن از قریه «گلراول» ناحیه گناوه تا قریه «منقل» آخر ناحیه خورموج، ۳۷ فرسنگ، پهنای آن از قریه رود فاریاب کوه «کسیه‌کان» ناحیه برازجان تا قریه «شیف» ناحیه مضافات بوشهر «همجده» فرسنگ است. هوای دشتستان از ماه نوروز تا آخر میزان گرم است و در ماه‌های دیگر سال در کمال اعتدال است. کشت آن گندم و جو و عدس دیمی است. اگر از ماه قوس تا ماه حوت، در هر ماه، یکبار باران بیاید، هر یک من تخم گندم و جو، پنجاه من، بلکه بیشتر، گردد. دشتستان را چندین ناحیه است که هر یک را کلانتر و ضابطی، علی حده، است و هیچ یک در اطاعت دیگری نباشد و هر ناحیه جز بزرگ و بزرگ‌زادگان خود را به بزرگی نخواهند و غریب را بر خود نگمارند. و همه بزرگان نواحی دشتستان در اطاعت حاکم بندر بوشهر باشند و سالهاست که بندر بوشهر قصبه و حاکم‌نشین نواحی دشتستان گشته است.» [فارسانامه ناصری].

اهالی آن سابقاً چادرنشین بوده‌اند و هنوز اخلاق بادیه‌نیشینی خود را دارند و به شجاعت مشهورند. در حقیقت، سواحل خلیج فارس را از بندر دیلم تا بندر بوشهر، شامل بخش‌های دیلم، گناوه و قسمت شمال باختری برازجان، دشتستان گویند. [علی اکبر دهخدا، ج ۷، ص ۹۵۸].

۲. ماهور: تپه‌های مسلسلی که در دامنه کوه پدید باشد [ناظم الاطباء]. هر یک از تپه‌های

و دیگر آنکه راه داخلهٔ مملکت، در دست قشون این طرف باشد که دشمن نتواند او را مسدود و قشون دولت علیهٔ او را محصور سازد و دیگر آنکه هر وقت فرصت شود و مناسب باشد، شبیخونی بر دشمن ببرند. علاوه بر این، قدری از قشون چریک خود را نیز در سیزک که سر راه هفت‌مله^۱ و راه داخلهٔ مملکت است قرار دادند، به ملاحظاتی که عرض شد، و این هم بسیار بجا و بموقع افتاد. پس از آنکه قشون انگلیس وارد برازجان گردید، مقصودی که داشت ضد آن را مشاهده نمود. در برازجان، به جهت پشت‌بند خود، استحکامات بنا کرد و ارادهٔ پیش آمدن داشت و در یک دو روزه توقف قشون انگلیس در برازجان، علی‌الاصول، پیشقراولان دولت علیه در ماهورهایی ... [ناخوانا] به قراولی مشغول بودند که اگر از حرکت دشمن به سمت دالکی خبری بیاورند، قشون دولت علیه از آنجا حرکت کرده، آن ماهورها را بر آنها بگیرند و آنها را قلع و قمع کنند.

تا شب دوازدهم شهر مذکور، سردار قشون دولت علیه جمعیتی برداشته، به عزم شبیخون به سمت برازجان حرکت فرمود. سردار قشون انگلیس نیز چهارصد نفر سواره نظام با یک عراده توپ کوچک پیش فرستاده بود که هر وقت آمدن عساکر نصرت‌مآثر را مستحضر شوند، اردوی خود را اخبار نمایند به نشانهٔ انداختن توپ.^۲

پیوسته‌ای که در دامنهٔ کوه پدید باشد. [علی اکبر دهخدا، ج ۱۲، ص ۱۷۶۹۷].

۱. جی. بی. کلی در این باره چنین گزارش می‌کند: «شجاع الملک زمانی که مواضع خود را ترک کرد، از طریق گردنهٔ مُخک، مستقیم راه شیراز را در پیش گرفت و سواره نظام ایلخانی هم به جاده‌ای که منتهی به «هفت مُله» می‌شد، عقب نشینی نموده و برابر اطلاعاتی که بعدها واصل شد، آنان شبی که ستون عازم بوشهر بود، طرح حملهٔ مشترک به نیروهای ما را برنامه‌ریزی کردند». [جی. بی. کلی، ص ۹۲].

۲. «اوترام یک هفته بعد از اینکه وارد بوشهر شد به نیروهای ایرانی مستقر در برازجان حمله کرد. اترام با این حمله دو هدف را تعقیب می‌کرد: اول اینکه کاری کند که ایرانیان تصور کنند تمام

بعد از رسیدن قشون دولت علیّه به ابتدای ماهور، پیشقراولان انگلیس مرحله را فهمیده، از سر ماهور توپ انداخته، رفتند که به قشون کل ملحق شوند. پیشقراولان این طرف که چهل - پنجاه نفر سوار بودند خبر آوردند. سردار قشون دولت علیه با جمعیتی که بود، آنها را تعاقب نمود. فوراً صدای آتش زدن قورخانه و توپ حرکت بلند شد و آنها بدون درنگ، فراراً، به سمت بوشهر روانه شدند.^۱

کوشش او متوجه حمله به شیراز است، نه محمره (خرمشهر)؛ در ثانی، بوشهر را از تهدیدات نیروهای مستقر در برازجان تحت فرماندهی شجاع الملک، وزیر ایالت فارس، نجات دهد. در نیمه‌های شب یگان سوار نظام ایرانیان، ستون نظامی انگلیس را از پشت مورد حمله قرار داد. اترام ستون تحت امر را در نزدیکی روستای خوشاب متوقف کرد و افراد را در گرداگرد وسایل و بار و بنه ستون به منظور حفاظت از جان آنها، جای داد. ایرانیان با پنج عراده توپ بر روی ستون اعزامی آتش گشودند، اما به علت تاریکی شب، به قوای انگلیس آسیب اندکی وارد آمد. با طلوع آفتاب مشاهده شد که ۶ الی ۷ هزار جنگجوی ایرانی در صفوف منظم و با آرایش جنگی در سمت چپ پشت قوای انگلیسی مستقر شده‌اند. بنا به دستور اترام، یگان سواره نظام و دو صف از نیروهای پیاده در حالی که با آتش توپخانه پشتیبانی می‌شدند بر نیروهای ایرانی حمله کردند.» [جی. بی. کلی، ص ۱۳۸].

۱. باز هم «جی. بی. کلی» در یک گزارش غیر منصفانه، این بخش از وضعیت جنگ را چنین به تصویر می‌کشد: «در ساعت ۱۰ صبح، جنگ با شکست کامل ایرانیان پایان پذیرفت و نیروهای ایرانی چنان با سرعت از میدان جنگ فرار کردند که واحد پیاده نظام انگلستان نتوانست آنان را تعقیب کند. در این نبرد، هفتصد نفر از سربازان ایرانی کشته شدند و تمام وسایل نظامی و ساز و برگ سربازان ایرانی به اضافه دو عراده توپ در اطراف میدان جنگ پراکنده گردید. تلفات نیروهای انگلیسی عبارت بود از: کشته شدن یک افسر و ۹ سرباز و زخمی شدن ۵ افسر و ۵۷ سرباز که ۶ نفر از سربازان بعداً به علت جراحات وارده جان خود را از دست دادند. بعد از خاتمه جنگ، نیروهای انگلیسی در نزدیکی‌های میدان جنگ اردوی موقتی برپا کردند و سربازان با فرا رسیدن شب عازم بوشهر شدند و در نیمه‌های شب هفتم فوریه وارد بوشهر گردیدند.» [جی. بی. کلی، ص ۱۴۰]

قشون دولت علیه نیز به تعاقب آنها شتافت. تا چهار ساعتی شب مذکور در نیم فرسخی برازجان به آنها رسیده، تا قریب به صبح، البته که هزار توپ به یکدیگر انداختند. انگلیسی‌ها اسباب زیادی ریخته، خیلی از ایشان در آن شب کشته شد. اترم صاحب سردار قشون انگلیس از اسب افتاده، مدهوش شد،^۱ به مرتبه [ای] که تا ورود بوشهر حالت کاری نداشت، استاکر^۲ مشغول جنگ و فرمان بود. آن شب را، تا یک ساعت به صبح مانده، مشغول جنگ بودند. بعد از آن، قشون انگلیس به سمت بندر ابوشهر حرکت کرد و قشون دولت علیه نیز به تعاقب آنها می‌رفتند، تا اینکه مجدداً در صحرای وسط خوش آب و چاه‌خانی^۳ که

۱. مهمترین حادثه‌ای که انتظار وقوع آن نمی‌رفت پیش آمد: «سواره نظام ایران که در موقع پیشروی «اترام» عقب‌نشینی نموده بود، مصمم به حمله به اترام که در حال بازگشت بود شد. دشمن به زودی بعد از نیمه‌های شب انگلیسی‌ها را مورد حمله قرار داد، آنان را در آتش خود محصور کرد، اما آنها، دشمن را نمی‌دیدند. در این گیر و دار «اترام» از اسب به زمین افتاد» [گرنی داد، ص ۳۰].

«کیستن هنت» در گزارش خود از جنگ، گرچه نتوانسته سقوط فرمانده از اسب را پنهان کند، اما موضوع بدین مهمی را در نهایت شگفتی کم اهمیت جلوه می‌دهد: «درگیر و دار حمله دشمن، سر جیمز اوترام از مرکب افتاد و اسب روی او غلطید، ولی سرهنگ لوگارد با چابکی و آرامی او را بلند نمود و تا صبح احدی از این پیش آمد اطلاع حاصل نکرد!!»، [کیستن هنت ص ۱۲۲]

۲. «استاکر» در آن موقع سمت فرماندهی را به عهده گرفت. اوضاع در آن هنگام بسیار حساس و جدی بود. دشمن از چهار عراده توپ با بُرد دقیق استفاده می‌کرد. استاکر تا حدودی توانست افراد هنگ تحت امر خود را به منظور مقابله با دشمن تا طلوع خورشید و تشخیص مواضع آن سر و سامان دهد. [گرنی داد، ص ۳۰].

اختیار صدور دستورها به عهده ژنرال استاکر که نفر دوم فرماندهی بود، افتاد. [علیمراد فرآش‌بندی، ص ۱۱۴].

۳. چاه‌خانی: دهی است از دهستان عیسوند بخش برازجان، شهرستان بوشهر که در ۱۲ هزار گزی جنوب باختر برازجان و یکهزار گزی شوسه برازجان به بوشهر واقع شده است. جلگه، گرمسیر و مالاریایی است. آبش از چاه، محصولش از غلات، تنباکو و خرما، شغل اهالی

در نقشه بزرگ معلوم است تلاقی فریقین واقع شد. قشون دولت انگلیس، چون قبل از قشون دولت علیه به آن مکان رسیده بودند، بلندی‌های C را که در نقشه بزرگ پیداست، کمک^۱ خود قرار داده به تصرف درآوردند. قشون دولت علیه با وجود اینکه کمکی^۲ از موانع طبیعی نداشتند، مراجعت خود را مناسب ندیدند. و در واقع، چنین بود زیرا که اگر بی نیل مرام مراجعت می نمودند، اولاً باعث گمان دشمن در ضعف آنها می شد، ثانیاً بدین واسطه، جرأتی به جهت دشمن پیدا می شد و هر روزه خیال جسارتی تازه می نمودند. به این ملاحظات، سردار قشون دولت علیه چنان مصلحت دیدند که هر طور است، حسب القوة و الامکان، زد و خوردی مجدد بشود. قشون خود را به طریقی که در نقشه بزرگ معلوم است مرتب ساختند و قشون انگلیس نیز، به طریقی که در نقشه پیداست، منتظم شدند. پس از آنکه قریب به دو ساعت از طرفین، شلیک توپ و تفنگ رفت، قشون دولت علیه خواستند موضعی مرتفع مناسب را به جهت وضع توپخانه خود به دست بیاورند و هیچ مکانی بهتر از تپه^۳ O در آن مصاف نبود که در واقع کلید این مکان همان تپه بود. سربازان e را که مرکب از شیرازی و عرب و

زراعت و راهش فرعی است. [علی اکبر دهخدا، ج ۵، ص ۷۰۵].

در گزارش‌های دیگری که از این رویداد تاریخی ارائه شده است به جای «چاه‌خانی» از دهستان دیگری به نام «چاه‌کوتاه» یاد کرده‌اند. «این دهستان تقریباً در جنوب خاوری بخش برازجان واقع شده و قراء آن در جلگه ساحلی خلیج فارس است. هوای آن گرم، مرطوب و مالاریایی است. آب شربش از آب چاه تأمین می‌شود و زراعتش به کلی دیمی است. این دهستان از شش آبادی تشکیل شده و قراء مهم آن عبارتند از: احمدی، دوبیره و تل اشگی. راه شوسه بوشهر به کازرون و شیراز از وسط این دهستان می‌گذرد و مرکز این دهستان قریه چاه‌کوتاه است.» [علی اکبر دهخدا، ج ۵، ص ۷۰۷].

۱. در اصل: کومک.

۲. در اصل: کومکی.

قشقای^۱ بودند به سمت پیش حرکت دادند تا به نقطه F ، و قشون y نیز با یک گروهان از فوج h به جهت امداد فوج F و پشت‌بند آنها به سمت پیش حرکت کردند، تا در مکان L رسیده، حکم باز کردن گروهان دادند، چنانکه از نقشه معلوم است. لیکن، این قشون پشت‌بند جمعیتی نبودند که بتوانند به طور شایسته کمک افواج F را نمایند، به واسطه کمی جمعیت آنها. و توپخانه طرفین، علی‌الاتصال، مشغول آتش‌فشانی بود. پس از آنکه سردار قشون انگلیس ملتفت شد که چه خیالی در نظر است، لابدأ، سوارهای h را با دو عراده توپ به سمت نقطه L حرکت داد به طریقی که از نقشه معلوم است. افواج F سوارهای e را سه - چهار مرتبه عقب نشانیدند و چون قشون این طرف، سوارنظام نداشتند و اسباب توپخانه ایشان هم پریشان بود و قشون درستی هم که بتواند، موافق قاعده، حمایت افواج F را نماید نبود، هر چه می‌خواستند به جانب بالای تپه r حرکت کنند، سوارهای نظام t مانع می‌شدند و آنها را از این حمایت جزیی هم، ممنوع می‌نمودند. پس از ساعتی زد و خورد، سوارهای مذکور خواستند قشون پیش رفته را احاطه کنند، در نقاط mmm قرار گرفتند. قشون دولت علیه بعد از آنکه به واسطه نداشتن سواره نظام و کمک شایسته از استحکام تپه مایوس شدند، حکم در برگشتن قشون پیش رفته دادند. با حالت نیزه پیش، مراجعت کرده، زد و خوردی تمام در میانه رفت و اغلب خسارتی که به عساکر نصرت‌مآثر دولت علیه رسید، از این جمله بود.^۲ بعد از حصول

۱. لفظ قشقای ترکی و به معنای «فراری» است. ایل قشقای در ایالت فارس مسکن دارد؛ زبان‌شان ترکی است؛ از چندین طایفه تشکیل یافته‌اند که اغلب به اسم رییس طایفه نامیده می‌شوند، مثل باباخانی، احمدلو، جعفرخانی، جعفریای و ... در میان ایل قشقای قالی‌بافی معمول است. [علی اکبر دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۵۵۰۸].

۲. بد نیست در اینجا به گزارش «دنيس رایت» درباره میزان خسارات وارده به ایرانیان اشاره نمود:

یأس از استحکام تپه خواستند حرکتی نمایند که این سوارها را که مایه استظهار انگلیس بود، از امداد توپخانه و قشون کل دور کنند، حکم دادند که اندکی قشون دولت علیه، پس نشیند تا زیاده مایه جسارت آنها شود و از توپخانه و امداد دور بیفتند. تا نقطه n پس نشسته و تا آنجا قشون سواره انگلیس را بدین تمهید بردند و بکلی از امداد توپخانه و سرباز خود دور ماند. درین نقطه، قشون دولت علیه تبدیل فرونت کرده، حمله دلیرانه بر قشون دشمن آوردند و جمعیت کثیری از آنها را مقتول و مجروح ساختند. باقی مانده قشون سواره انگلیس چون چنان صدمه را دیدند، از همان نقطه مراجعت کرده، از راه L به سمت قشون کل مراجعت نمودند و به همراهی باقی مانده قشون خود، با کمال اضطراب به سمت بندر ابوشهر حرکت کردند و در آن وقت چهار ساعت از روز دوازدهم شهر جمادی الثانی گذشته بود و باران شدیدی بنا کرد. چون بعضی از اسب‌های توپ و مال‌های قورخانه کشته

«در دسامبر ۱۸۵۶ جزیره خارک بی‌هیچ مقاومتی به تصرف درآمد و سپس ریشهر و در دنبال آن بوشهر، پس از آتش بار و نبرد شدید، اشغال شد و انگلیس‌ها بوشهر را پایگاه جنگی خود قرار دادند. سپس، مدتی وقفه پدید آمد و طی این وقفه یک نیروی تقویتی از هندوستان گسیل گشت. باری، پس از این وقفه، تهاجم از سر گرفته شد و اوترم که فرماندهی کل را بر عهده داشت در برازجان دریافت که ایرانی‌ها اردوگاه خود را ترک گفته‌اند و بسیاری از تجهیزات و وسایل دست و پاگیر را به جا گذارده‌اند. روز بعد جنگ از سر گرفته شد و نیروهای ایرانی قلع و قمع شدند. از ایرانیان حدود هفتصد نفر به قتل رسیدند ولی از انگلیس‌ها فقط یک تن افسر و نه تن از نفرات کشته شدند و سی و دو تن مجروح شدند. باری! بخش اعظم نیروی مهاجم (یعنی ۴۸۰۰ تن) از نفرات با دوازده توپ، سوار بر چهار کشتی مسلح بخار و دو کرجی جنگی تحت فرماندهی اوترم از بوشهر در جهت شمال در خلیج فارس به حرکت درآمدند.» [دنيس رایت، ص ۷۷].

شده بودند و اسباب توپخانه پریشانی داشت و باران هم شدت می نمود، سردار قشون دولت علیه دیگر مصلحت در تعاقب ندیدند و مراجعت را ترجیح دادند و قشون انگلیس هم، با کمال اضطراب و تشویش، به تعجیلی هر چه تمامتر، به سمت بوشهر حرکت کردند و به مرتبه [ای] تشویش و اضطراب بر آنها راه یافته بود که با وجودی که از همه جا بلدیت تمام دارند، در مشیله و حوالی آن، راه گم کرده بودند و در نزدیکی خوربکرد^۱، مشرف به غرق شده بودند و تشویش آنها را از این می توان دانست که قشون خود را حکم داده بودند که هر کس هر چه دارد بیندازد و در کمال سبکباری، به تعجیلی هر چه تمامتر رفتند، حتی کفش و بالاپوش های خود را نیز انداختند. و در حقیقت، این صدمه که بر انگلیس وارد آمد، با وجود این قلیل جمعیت، می توان گفت که همین باعث شد که دیگر قدم جسارتی از هیچ سمت پیش نگذاشتند، بلکه از بندر ابوشهر تا حوالی چغادک^۲ که سه فرسخی بوشهر است نیز نمی آمدند و اگر احیاناً این صدمه بر ایشان وارد نشده بود، هر روز خیال جسارتی تازه می کردند و قدم جرأتی پیش می گذاردند.^۳

۱. دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان لار، واقع در سه هزار گزی جنوب لار، کنار راه شوسه لار به لنگه. این دهکده در دامنه کوه قرار دارد، با آب و هوای گرمسیری و ۱۹۴۹ تن سکنه. [علی اکبر دهخدا، ج ۶، ص ۸۸۳۹].

۲. چغادک: «دهی است از دهستان باغک، بخش اهرم شهرستان بوشهر که در ۲۴ هزار گزی شمال باختر اهرم، کنار راه شوسه بوشهر به کازرون واقع است. جلکه و گرمسیر است، آبش از چاه، محصولاتش غلات و شغل اهالی، زراعت است.» [علی اکبر دهخدا، ج ۵، ص ۷۱۷۸].

۳. لازم است ذکر شود که این منخاصمه به امضای معاهده پاریس منجر شد که طی آن افغانستان برای همیشه از خاک ایران جدا شد و اترام به همراهی نیروهایش بوشهر را به

در این جنگ اگر هر آینه قشون دولت علیه به قدر قشون انگلیس بود، یا اینکه اقلاً سوارنظامی بود که می‌توانست با سواره آنها مقاومت کند، البته یک نفر از آنها نمی‌توانستند به سلامت مراجعت به بندر ابوشهر نمایند.

شایستگی‌های اعمال سردار قشون دولت علیه ایرانیه در این جنگ، موافق قوانین جنگی:

اولاً بازداشتن دشمن بود از خیالاتی که در نظر داشتند و این فقره عمده است در جنگ که حسب الامکان، باید طوری کرد که دشمن را از خیالاتی که در نظر دارد بازدارند؛

ثانیاً حرکت کردن از برازجان به دالکی به اختیار و این نیز بسیار بجا و بموقع افتاد، زیرا که اگر دشمن از برازجان قدم پیش می‌گذاشت، می‌توانستند با همان قلیل جمعیت و اسباب حرب از کار افتاده، به استمداد ماهورهای x و xf دفع آنها را بکنند و در برازجان، حایل و مانع طبیعی نداشتند. علاوه بر این، همین حرکت باعث بازداشتن دشمن از خیالات او شد و اگر سوای این شده بود، نمی‌توانستند به طور شایسته از عهده دشمن برآیند؛

مقصد هند ترک گفتند:

«در اوایل ماه آوریل به اوترام خبر رسید که در ماه قبل در پاریس معاهده صلح با دولت ایران امضا شده است. بنابراین وی نیروهایش را به محرمه بازگردانید و در اواسط ماه مه، عازم بوشهر شد و یک ماه بعد، وی که خبر درگیر شدن شورش در هندوستان را شنیده بود، بوشهر را به مقصد هندوستان ترک گفت.» (دنيس رایت، ص ۷۷).

«در تاریخ نهم ماه مه، سر جیمز اترام، با صدور یک دستورالعمل صحرايي، ضمن اینکه از خدمت سربازان در خلال جنگ مختصر و تا حدودی بدون حادثه تشکر و قدردانی نمود، انحلال قشون را اعلام کرد. بعد از چند روز، اترام و تعداد زیادی از افسران با کشتی عازم هند شدند.» [گرنی داد، ص ۴۷].

ثالثاً حرکت کردن به سمت دالکی خصوصاً؛ و این نیز موافق قوانین نظامی، خیلی بجا و بموقع افتاد، زیرا که همیشه اوقات باید طوری کرد که راه داخله مملکت، در دست قشون باشد و این فقره، یکی از اصول جنگ است و اگر سوای دالکی به هر جا می‌رفتند، راه داخل مملکت در دست نبود و حتماً دشمن راه مملکت را مسدود و قشون را محصور می‌کرد؛

رابعاً فرستادن جزوی از قشون به جهت محافظت راه هفت مُله؛ و این نیز بسیار بجا و بموقع بود و اگر در محافظت آن راه، اهمال رفته بود، دور نبود که قشون انگلیس از همان راه، خود را به داخله مملکت بیندازد؛

خامساً رفتن بر سر قشون دشمن در حالتی که مشغول استحکام سنگر و قلعه برازجان بود و اسلحه مردم برازجان را گرفته، خیال پیش آمدن داشت؛ و این هم خیلی بجا واقع شد، زیرا که اگر برازجان و سنگر آنجا را به طور شایسته فرصت می‌یافتند که مستحکم نمایند، استرداد آنجا از ایشان، کمال صعوبت را بهم می‌رسانید. بر فرض اینکه نمی‌توانستند فتح کنند، باز همین حرکت آنها باعث تشویش و اضطراب دشمن می‌شد و اقلأً از خیالات استحکام آنجا باز می‌ماندند؛ چنانکه همین حرکت و صدمه باعث بازداشتن دشمن از خیالات خود گردید؛

سادساً حرکت نمودن قشون به جهت تصرف تپه L؛ و پیشتر همین فقره باعث شد که انگلیس لابد گردید که سوارهای قشون خود را از قشون کل دور انداخت و دیدند آنچه دیدند و فایده این حرکت وقتی معلوم می‌شد که سوار نظام بود و می‌توانستند مقابله با سوار نظام انگلیس کنند و بخوبی از عهده حمایت افواج F برآیند؛

سابعاً بعد از آنکه سواران انگلیسی خواستند قشون پیش رفته را احاطه کنند،

حکم برگردانیدن قشون با حالت نیزه پیش، بسیار مناسب بود و اگر غیر این می‌شد، جمع آنها تمام می‌شدند و مقصودی که داشتند که سوار دشمن را از نزدیکی توپخانه و سرباز آن دور کنند، به عمل نمی‌آمد.

ثامناً دور کردن قشون دشمن از امداد توپخانه و سرباز آن تمهیدی متین بود؛ چنانکه بعد از آنکه به پس نشستن، آن سوارها را از محافظت توپخانه و سرباز خود دور کردند تا در نقطه m که در آن نقطه، بکلی از امداد توپخانه دور ماند، در آن مکان تبدیل فرونت کرده، صدمه به آنها زدند که کمتری از آنها مجروح و قتل نشدند.

تاسعاً اینکه در آن نقطه تبدیل فرونت کردند؛ زیرا که این نقطه جایی است پست که ممر سیلاب است و در آن نقطه اگر توپخانه و سرباز قشون انگلیس نیز به امداد سواران خود می‌آمدند، و با وجود قشون دولت علیه، نمی‌توانستند این طرفتر آیند و لابد در برگشتن بودند و همین باعث شکست آنها می‌شد.

در این جنگ به چند سبب احتمال فتح در قشون این طرف نمی‌رفت: اولاً به واسطه اینکه محلی که انگلیس پیشتر به دست آورده، خالی از موانع طبیعی نبود، چنانکه از نقشه بزرگ معلوم است.

ثانیاً به واسطه اینکه موضع توپخانه انگلیس، مشرف بر محل قشون این طرف بود و این نیز در جنگ‌های قدیم تجربه شده است که موضع هر طرف که مرتفع‌تر باشد، لامحاله با آن طرف است.

ثالثاً به واسطه اینکه قشون انگلیس، اضعاف مضاعف قشون این طرف بود و همچنین توپخانه و سوار، که از این طرف، سوای چند نفری غلام، سوار نظامی دیگر موجود نبود.

رابعاً به واسطه اینکه آنها سوار داشتند و مأمور به حمله نمودن جانب یسار کردند.

با وجود اینهمه احتمالات، باز بحمدالله، صدمه بر آنها وارد آمد که دیگر هرگز چنین جسارت‌ها نخواهند نمود و در واقع، چنین صدمه بر قشون انگلیس کمتر وارد شده است و بسیار غریب آمد از انگلیس که سوارهای خود را خواست بر قشون پیش رفته دولت علیه احاطه دهد و چه بجا واقع شد حرکت دادن قشون این طرف به سمت عقب و تبدیل فرونت کردن در نقطه x و حمله نمودن بر دشمن در این مکان که خیلی مفید فایده شد.

فهرست مأخذ

۱. لشکرکشی به ایران (۵۷ - ۱۸۵۶) (به انضمام گزارش‌های نظامی فرماندهان انگلیسی شرکت کننده در جنگ)، گرانی داد، ترجمه حسن زنگنه، بوشهر: کنگره هشادمین سالگرد شهادت رئیس‌علی دلواری، فروردین ۱۳۷۳.
۲. هجوم انگلیس به جنوب ایران، ۱۸۳۹ و ۱۸۵۶، جی. بی. کلی، ترجمه حسن زنگنه، بوشهر: کنگره هشادمین سالگرد شهادت رئیس‌علی دلواری، فروردین ۱۳۷۳.
۳. لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۴. انگلیس‌ها در میان ایرانیان، دنیس رایت، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹.
۵. دلیران تنگستانی، محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، چاپ هفتم، تهران: اقبال، ۱۳۵۴.
۶. تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلال‌الدین مدنی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بهمن ۱۳۶۱.
۷. جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ قمری، علیمراد فرآش‌بندی، بوشهر: چاپخانه پیام، [بی‌تا].
۸. تاریخ نظامی ایران، سال یکم افسری، سال دوم ستوانی، غلامحسین مقتدر، [بی‌تا]، ۱۳۸۰.

MIIRAS-E

SHAHAB

Journal of

The Grand Library of Ayatollah Mar'ashi Najafi

- The world Treasure of Islamic Manuscripts -

Managing Director: Dr. Seyed Mahmoud Marashi Najafi
under the supervision of the Editorial Board Reza
Chief editor: Mohammad Esfandiary
Editor: Hosein Rafiei
Typesetting and Layout: Mohammad Ghasem Ahmadi

Address: Ayatollah Marashi Najafi st.
Qom - 37157. I.R. IRAN
Tel: + 0251 - 7741970-8
Fax: + 0251 - 7743637
[http:// www.marashilibrary.com](http://www.marashilibrary.com)
[http:// www.marashilibrary.net](http://www.marashilibrary.net)
[http:// www.marashilibrary.org](http://www.marashilibrary.org)
E-mail: info@marashilibrary.org

- *Miras-e Shahab*, covers the news of the Grand Library of Ayatollah Marashi Najafi, as well as the following issues:
- To introduce Manuscripts of the Library.
- To introduce the incunabuls kept in the Library.
- To introduce the Publications of the Library.
- Reports from tours by Library's researchers.
- Articles on Criticism and Authorship.
- Articles on Librarianship and Bibliography.
- Articles on introducing various Libraries.

- The use of the articles from this journal is permitted only if reference is made.
- The views presented in this journal are those of the authors.
- No article received will be sent back to the sender.
- The received articles will be edited technically by the editorial board.
- *Miras-e Shahab* is published quarterly at the end of each season.



SHAHAB

The Journal of The Grand Library of Ayatollah Mar'ashi Najafi

- The World Treasure of Islamic Manuscripts -

Vol. 15, No.1 & 2, Spring & Summer 1388/2009

يقين فاجعله في كفته **عنه** عن ابيه عن عبد الله بن المغيرة عن عياش عن ابي
 عبد الله عليه السلام قال ذكره امير المؤمنين عليه السلام ان محلق عامه البيت
 اذا غسل او نظف له نظفوا ويحرم له شعر **عنه** من اصحابنا عن سهل بن زياد
 عن ابن محبوب عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 الله قال كره ان يفتق من البيت نظف او يفتق له شعر او يحلق له عامه
 او يعزله **مفضل** **عنه** حديد بن زياد عن الحسن بن محمد الكندي عن ابي
 بن الحسن الخثعمي قال بان بن عثمان عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله قال
 سألت ابا عبد الله عن البيت لمكونه عليه الشعر فحلق عنه او نظف قال لا
 يمتنع منه شيء عيلة وادفته **باب**

ما يخرج من البيت بظلمة الشمس
 عنه من اصحابنا عن سهل بن زياد عن احمد بن محمد بن ابي بصير عن عبد الله
 بن يحيى الكاهلي عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا خرج من مغفر
 البيت الدم او البخر بعد الغسل واصابته العاتمة او الكفن فوضه باليمن
عنه عن بعض اصحابه قال اذا غسل البيت ثم اخذته بعد الغسل
 فاته بجل الحوك والابجاد الغسل على بن ابراهيم عن ابيه عن ابي
 عمير عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا خرج من
 البيت شيء بعد ما يكف فاصاب الكفن فوضه **باب**

الرجل يغسل المراء والمراء يغسل الرجل
 على بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن حماد بن عمار عن ابي بصير عن
 ابي عبد الله عليه السلام قال يغسل عن الرجل يوت وليس عندك من
 يغسله الا انك تقول غسله امرئ او ذوقه ان كانته لم يوصيه
 الت عليه الماصه والمراء اذا ماتت يدخلها وجهه اية تحتها

The old & very Precious Manuscripts of *Al-Kafi*, by Theghatool-Eslām Kuleini, dated of 8th A.H./14th Century, No. «564» of this Grand Library